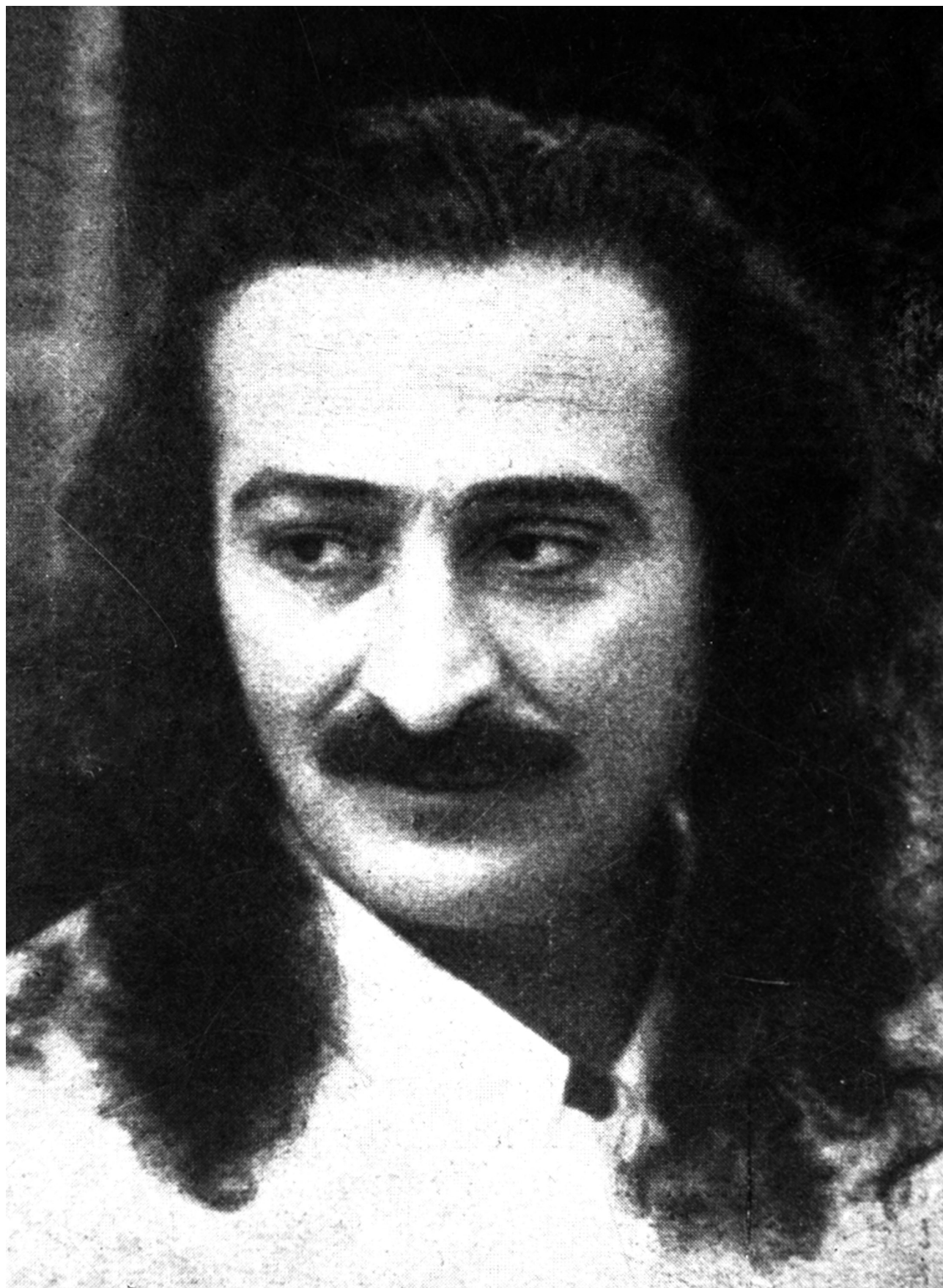




# مقالات

مہربابا

جلد سوم



اوتار مهربابا

گروه عرفانی، فرهنگی، هنری مہرستان



مقالات مہربابا جلد سوم  
Meher Baba Discourses Vol III

عنوان کتاب به فارسی:  
عنوان کتاب به انگلیسی:

اوتار مہربابا

نویسنده:

## دیگتہ شدہ توسط مہربابا

گروه مہرستان

ویراستار:

اول

نوبت چاپ الکترونیکی:

گروه مہرستان

ناشر:

تارنمای رسمی اوتار مہربابا به زبان فارسی

محل نشر:

آذر ۱۳۹۲

تاریخ نشر:

کلیہ حقوق این کتاب برای مرکز اوتار مہربابا، احمدنگر ہندوستان محفوظ می باشد. ہرگونہ کپی برداری، تکثیر یا چاپ باید با اجازہی رسمی مرکز اوتار مہربابا صورت پذیرد.

تارنمای رسمی اوتار مہربابا به زبان فارسی (گروه مہرستان)

[www.meherestan.com](http://www.meherestan.com)



## فهرست

۷	اوتار
۱۲	درد و رنج زایش نظام نوین جهانی
۱۵	انسان-خدا (بخش نخست)
۲۰	انسان-خدا (بخش دوم)
۲۵	انسان-خدا (بخش سوم)
۳۱	حلقه
۳۶	جسم پذیری دوباره و کارما (بخش نخست)
۴۱	جسم پذیری دوباره و کارما (بخش دوم)
۴۶	جسم پذیری دوباره و کارما (بخش سوم)
۵۱	جسم پذیری دوباره و کارما (بخش چهارم)
۵۴	جسم پذیری دوباره و کارما (بخش پنجم)
۵۸	جسم پذیری دوباره و کارما (بخش ششم)
۶۵	جسم پذیری دوباره و کارما (بخش هفتم)
۷۰	باید برای خدا زندگی کنیم و برای خدا بمیریم
۷۱	کار برای آزادی معنوی بشریت
۷۴	وظیفه ی کارکنان معنوی
۷۹	شرایط لازم برای رهرو (بخش نخست)
۸۳	شرایط لازم برای رهرو (بخش دوم)
۸۷	شرایط لازم برای رهرو (بخش سوم)
۹۲	شرایط لازم برای رهرو (بخش چهارم)
۹۷	«مایا» (بخش نخست)
۱۰۱	«مایا» (بخش دوم)
۱۰۵	«مایا» (بخش سوم)
۱۱۰	«مایا» (بخش چهارم)

۱۱۴

شرایط شادمانی (بخش نخست)

۱۲۰

شرایط شادمانی (بخش دوم)

۱۲۵

خدا به سانِ عشقِ بیکران

## اوتار

هر موجود زنده آگاهانه یا ناآگاهانه در جستجوی یک چیز است. این جستجو در انسان‌هایی که پیشرفت کمتری داشته‌اند و نیز در شکل‌های پایین‌تر آفرینش، به صورت ناآگاه بوده و در انسان‌های پیشرفته آگاهانه است. به هدف و مقصود جستجو نام‌های گوناگونی داده شده است، خوشحالی، آرامش، آزادی، راستی، عشق، کمال، شناخت خودی برتر، شناخت خدا و یکی شدن و پیوست با خدا، ولی در واقع جستجویی برای همه‌ی این‌هاست؛ اما هر کدام از راه ویژه‌ای. همه‌ی مردم لحظه‌های خوشحالی و دیدی برق‌آسا از حقیقت و تجربه‌های ناپایداری از پیوست با خدا داشته‌اند ولی در پی آنند که این‌ها را همیشگی و پایدار کنند. آنها می‌خواهند در میان تغییر و دگرگونی‌های دایمی، حقیقتی پایدار را برقرار کنند.

این خواستنی طبیعی است که پایه و اساس آن خاطره‌ایست که از یکی بودن خود با خدا دارد؛ خاطره‌ای که روشنی یا تار بودنش بستگی به درجه‌ی تکامل هر فرد دارد. این از آنجاست که هر موجود زنده‌ای، جلوه‌ای ناتمام از خداست که محدودیتش همانا آگاه نبودن از سرشت خویش است. تمامی تکامل در واقع برآمدن از الوهیت ناآگاه به الوهیت آگاه است، فرآیندیست که در آن خداوند که در ذات، دگرگونی ناپذیر، ازلی و ابدیست شکل‌های گوناگونی را به خود می‌گیرد، تجربه‌های بی‌شماری می‌کند و بر محدودیت‌های گوناگون و بی‌شمار خود ساخته چیره می‌شود و به فراسوی آنها می‌رود. از دیدگاه آفریدگار، تکامل یک ورزش الهی است که در آن چیزی که محدود ناشده است در میان این همه محدودیت‌ها، بیکرانی و نامحدود بودن دانش، سرور و نیروی مطلق خود را می‌آزماید. ولی از دیدگاه انسان، با دانش و نیرو و گنجایش محدودش برای لذت بردن از سرور، فرآیند تکامل یک تناوب حماسی بین آسودن و تلاش و تقلا، غم و شادی و عشق و نفرت است تا آن زمان که انسان به کمال برسد و خداوند هر جفتِ دوگانه را موازنه و یگانه کند. آن زمان است که آفریدگار و آفریده خود را یکی شناخته، حالت تغییر ناپذیری در میان تغییرها برقرار شده و ابدیت در زمان محدود تجربه می‌شود. خدا خود را به‌سان خدا می‌شناسد که در ذات تغییر ناپذیر و در تجلی بیکران و بی‌شمار است و بالاترین سرور شناخت خودی برتر را در آگاهی همیشه تازه‌ی خود از خویش، به گونه‌ای دایمی تجربه می‌کند.

این درک و شناخت به گونه‌ای الزامی در میدان کارزار زندگی صورت می‌گیرد زیرا تنها در فضای زندگی است که محدودیت را می‌توان تجربه کرد، فراسوی آن رفت و سپس به آزادی از محدودیت رسید. این آزادی و محدودیت به سه شکل ظاهر می‌شود:

بیشتر روح‌های به خدا پیوسته بدن را بی‌درنگ و برای همیشه ترک گفته و تا ابد در جنبه‌ی ناآشکار خدا باقی می‌مانند. آنها تنها از سرور پیوست آگاهند و آفرینش برایشان وجود ندارد. دوران

تولدها و مرگ‌های آن‌ها پایان یافته و به موکتی<sup>۱</sup> یا رهایی<sup>۲</sup> رسیده‌اند.

برخی روح‌های به خدا پیوسته بدن خود را برای مدتی نگه می‌دارند ولی آگاهی آن‌ها به تمامی در جنبه‌ی ناآشکار خدا جذب شده و از این‌رو از بدن‌های خود و آفرینش آگاه نیستند. آن‌ها به گونه‌ای دایمی سرور، نیرو و دانش بیکران خدا را تجربه می‌کنند ولی نمی‌توانند آگاهانه از آن‌ها در دنیای آفرینش استفاده کنند یا به دیگران برای دستیابی به رهایی یاری برسانند. با این وجود بدن آن‌ها روی زمین به‌سان کانونی برای تمرکز و بازتاب نیرو، دانش و سرور بیکران خداست. افرادی که به آن‌ها نزدیک می‌شوند و آن‌ها را خدمت و ستایش می‌کنند از این تماس بهره‌ی معنوی می‌برند. این روح‌ها را مجذوب می‌خوانند و این نوع ویژه از رهایی **ویده - موکتی<sup>۳</sup>** یا رهایی با بدن نام دارد.

شمار کمی از روح‌ها با حفظ آگاهی از خدایی خویش در هر دو جنبه‌ی آشکار و ناآشکار خدا، بدن خود را نگه می‌دارند. آن‌ها خود را هم به‌سان ذات تغییرناپذیر الهی می‌شناسند و هم نمایان‌کننده‌ی گوناگون و بی‌شمار آن می‌دانند. آن‌ها خود را هم به گونه‌ی خدا جدا از آفرینش تجربه می‌کنند و هم به صورت **خداوند آفریننده، نگه‌دارنده و نابودکننده**؛ همچون خدایی که محدودیت‌های آفرینش را پذیرفته و پشت سر نهاده است. آن‌ها به گونه‌ای دایمی آرامش مطلق، دانش، نیرو و سرور بیکران خدا را تجربه می‌کنند و از بازی الهی آفرینش حداکثر لذت را می‌برند. آن‌ها خود را به‌سان خدا در همه چیز می‌بینند و از این‌رو می‌توانند به همه چیز کمک معنوی برسانند و دیگران را که موکتی، **مجذوب کامل** یا **مرشد کامل** هستند به درک و شناخت خدا رهنمون شوند.

همیشه پنجاه و شش روح به خدا رسیده در دنیا وجود دارد. آن‌ها همگی در آگاهی، یکی هستند ولی همیشه در مأموریت و وظیفه‌ها متفاوتند. بیشتر وقت‌ها در کنار جامعه و جدا از آن به‌گونه‌ای ناشناخته کار و زندگی می‌کنند. پنج تن از آن‌ها که به‌سان گروه رهبری عمل می‌کنند، همیشه در جامعه کار کرده و از نظر اجتماعی برجسته و مهم می‌شوند. آن‌ها را به **عنوان مرشد کامل** یا **سدگورو**<sup>۴</sup> می‌شناسند. در دوران‌های **اوتاری**، بالاترین مرشد کامل به صورت **اوتار** در رأس این گروه و تمامی سلسله مراتب معنوی جای می‌گیرد.

دوران‌های **اوتاری** به‌سان شکوفایی بهار آفرینش هستند. آن‌ها تجربه‌ی نوینی از زندگی و دورانی نوین از گسیل نیرو و بیدار شدن آگاهی به ارمغان می‌آورند؛ آن هم برای همگان نه برای شماری

Ordinary Mukti - ۱

Liberation - ۲

Videh Mukti - ۳

Perfect Master - ۴

Sadguru - ۵



کیفیت‌های بیداری و آگاهی که پیش‌ترها تنها شماری اندک از روح‌های پیشرفته از آن‌ها بهره‌مند بودند در دسترس همگان قرار می‌گیرد. تمامی زندگی به سطح بالاتری از آگاهی ارتقا می‌یابد که مناسب با جریان یافتن انرژی نوین می‌باشد. گذر از غریزه به عقل چنین گامی بود، گذر از عقل به درک بی واسطه و بینش گام دیگر است.

جاری شدن این انگیزه و تکان خلاقه به وسیله‌ی یک وجود الهی صورت می‌گیرد که به مفهومی ویژه همانا جسم پذیرفتن خدا در نقش اوتار است. این اوتار اولین روحی بود که از فرآیند تکامل به صورت مرشد کامل سر برکشید و تنها اوتاری است که تا کنون جسم پذیرفته یا خواهد پذیرفت. او اولین روحی بود که خداوند به وسیله‌ی او سفر از الوهیت ناآگاه به الوهیت آگاه را به پایان رسانید. نخست ناآگاهانه به شکل انسان شد تا آگاهانه خدا شود. به وسیله‌ی او خداوند در دوران‌های اوتاری، برای رهایی بشریت جامعه‌ی انسانی بر تن می‌کند.

اوتار به شکل‌ها و نام‌های گوناگون، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف دنیا پدیدار می‌شود. از آن‌رو که ظهور او همیشه همزمان با تولد معنوی بشر است، دوره‌ی پیش از ظهورش پر از درد و رنج زایشی است که در راهست. به نظر می‌رسد بشر بیش از همیشه اسیر و برده‌ی هوس‌ها و خواسته‌ها شده و بیش از همیشه در پی آز و طمع و دست‌خوش ترس و خشم است. قدرتمندان بر ناتوانان حاکمند، ثروتمندها به فقرا ستم می‌کنند و گروه‌های انبوهی از مردم برای سود بردن شماری اندک که بر کرسی قدرت نشسته‌اند مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند. در نبودن آسایش و آرامش، فرد برای فراموش کردن خویش به سوی هیجان کشیده می‌شود. فساد اخلاقی فزونی یافته، جرم و جنایت رایج و دین مسخره می‌شود. تمامی قشرهای جامعه را فساد می‌پوشاند. نفرت‌های ملی و طبقاتی پرورش یافته و برانگیخته می‌شوند. جنگ‌ها در می‌گیرد و بشریت بس نومید می‌شود. گاهی به نظر می‌رسد که هیچ امکانی برای جلوگیری از موج ویرانی وجود ندارد.

در این برهه از زمان است که اوتار پدیدار می‌شود. از این رو که تجلی کامل خدا در جسم انسان است، اوتار به‌سان معیاری است که بشر می‌تواند خود را رویاروی آن بسنجد که چیست و چه می‌تواند باشد. او معیار ارزش‌های انسانی را با تفسیر و باز کردن آن‌ها در راستای زندگی الهی انسان تنظیم می‌نماید.

او به همه چیز علاقمند است ولی نگران هیچ چیز نیست. کوچک‌ترین پیش آمد ناگوار ممکن است همدردی او را برانگیزد ولی بزرگ‌ترین فاجعه پریشانش نکند. او آن سوی کش و قوس‌های لذت و درد، خواستن و کام گرفتن، آسایش و تلاش و مرگ و زندگی است. همه‌ی این‌ها برای او تصور و خیال‌های یکسانی بوده‌اند که پشت سر نهاده و به فراسوی آن‌ها رفته، فریبی خیالی که دیگران در بند آنند و او بر آن است که آن‌ها را از این بندها و اسارت برهاند. او از هر موقعیت به

عنوان وسیله‌ای برای هدایت دیگران به سوی شناخت حقیقت استفاده می‌کند. او می‌داند که انسان پس از مرگ، نیست و نابود نمی‌شود و از این‌رو توجهی به مرگ ندارد. او می‌داند که ویرانی باید پیش از بازسازی روی دهد، که آرامش و سرور زاده‌ی درد و رنج است و رها شدن از بندهای عمل زایدی تلاش. تنها نگرانی او خود مسالهی نگرانی است. در آن‌هایی که به او روی می‌آورند عشقی را بیدار می‌کند که تمامی خواسته‌های خودخواهانه را در آتش یک خواسته که همانا خدمت کردن به اوست می‌سوزاند. آن‌هایی که زندگی خود را وقف او می‌کنند به تدریج با او در آگاهی یکی و هم هویت می‌شوند. بشریت آنها به تدریج در الوهیت او جذب می‌شود و به رهایی می‌رسند.

آن‌هایی را که به او بسیار نزدیکند به عنوان حلقه‌ی او شناخته می‌شوند. هر مرشد کامل داری حلقه‌ای نزدیک متشکل از دوازده مرید است که آن‌ها در زمان رسیدن به شناخت حقیقت با مرشد برابر می‌شوند هرچند در عمل و اختیار با او تفاوت دارند. اوتار در دوران‌های اوتاری دارای حلقه‌ای متشکل از یک‌صد و بیست مرید است که همه‌ی آن‌ها شناخت حقیقت را تجربه می‌کنند و برای رهایی دیگران کار می‌کنند.

کار آن‌ها تنها برای نسل حاضر نبوده بلکه برای آیندگان نیز می‌باشد. در سراسر دوران اوتاری، گسترده شدن آگاهی و زندگی که نقشه‌اش در دنیای آفرینش پیش از جسم‌پذیری اوتار کشیده شده، در طول زندگی او در روی زمین در دنیاهای مادی و خلاقه تأیید و تثبیت می‌گردد. اوتار در نسل معاصر درکی از سرشت معنوی خود بیدار می‌کند، به آن‌هایی که آماده هستند رهایی می‌بخشد و به سرعت زندگی روح در زمان خویش می‌افزاید. آنچه برای آیندگان می‌ماند نیروی برانگیزاننده‌ی زندگانی نمونه‌ی الهی - انسانی اوست؛ نجابت و اصالت یک زندگی بهین زیسته، عشقی ناآمیخته با هوس و خواسته، نیرویی که تنها برای یاری رساندن به دیگران از آن استفاده شده، آرامشی آسوده از جاه‌طلبی و دانشی که پندار مجاز از نور آن نکاسته است. او امکان یک زندگی الهی برای همه‌ی بشریت را نشان داده است؛ یعنی زندگی بهشت در روی زمین. آن‌هایی که شهامت و راستی و یکپارچگی لازم را دارند، آنگاه که اراده کنند، می‌توانند آن سان زندگی کنند.

آن‌هایی که از دیدگاه معنوی بیدارند مدتی است می‌دانند که دنیای کنونی دورانی را طی می‌کند که همیشه ویژه‌ی دوران‌های پیش از ظهور اوتار است. حتی آن‌هایی که بیدار نشده‌اند حالا دارند متوجه می‌شوند. از تنگنای تاریکی‌شان دست به سوی نور دراز کرده‌اند، در غم خویش در طلب تسکین‌اند و از میان کشمکش و تقلایی که در آن فرو رفته‌اند برای آرامش و رهایی دعا می‌کنند.

۶- برای توضیح بیشتر رجوع شود به «تمدن یا آشوب» به قلم آیرین کانیر چاپ چنانا در بمبئی، یا به شماره ۱ جلد سوم مجله‌ی بیدار کننده

اکنون باید بردبار باشند. موج ویرانی باید هنوز سهمگین تر و فراگیرتر شود؛ ولی آنگاه که انسان از ژرفنای دل و وجود جویای چیزی پایدارتر از ثروت و دارایی و حقیقی تر از قدرت مادی گردد، این موج فروکش کرده و پس می‌رود، آرامش، شادی و نور در پیش است.

شکستن سکوت من که همانا نشانِ ظهور جهانی من است بسیار دور نیست. من بزرگ‌ترین گنجی را که انسان می‌تواند دریافت کند به ارمغان می‌آورم، گنجی که تمامی گنج‌های دیگر را در بر دارد، که همیشه پایدار است و هنگامی که آن را با دیگران شریک شوند فزونی می‌یابد. آماده‌ی دریافت آن باشید.

## درد و رنج زایش نظام نوین جهانی

طوفانی که در دنیا در حال شدت گرفتن بود اکنون سخت‌ترین ضربه‌هایش را می‌زند و در رسیدن به اوج خود فاجعه‌ای جهانی به بار می‌آورد. در کوشش و تقلا برای رفاه مادی، همه‌ی رنجش‌ها و شکایت‌ها اندازه‌های شگفت‌انگیزی به خود گرفته‌اند و همه‌ی اختلاف‌های گوناگون منافع انسان آن‌چنان شدت یافته‌اند که کشمکی آشکار به بار آورده‌اند. بشریت نتوانسته است مشکل‌های فردی و اجتماعی خود را چاره کند و دلیل و گواه این شکست بسیار روشن است. ناتوانی انسان در حل مشکل‌هایش به گونه‌ای خلاقه و سازنده، کمبودی اندوهناک را در فهم درست از سرشت اساسی انسان و هدف راستین زندگی آشکار می‌کند.

### کشمکش بین نیروهای نور و تاریکی

دنیا شاهد کشمکی شدید و بحرانی بین نیروهای نور و تاریکی است. از یک سو مردم خودخواهی هستند که کورکورانه خوشی و خوشحالی را در شهوت قدرت، آز و طمع لگام گسیخته و نفرت رام‌ناشدنی می‌جویند. غرقه در نادانی از هدف و مقصود راستین زندگی، آن‌ها به پایین‌ترین مرتبه‌ی فرهنگ پایین آمده و ذات و خودی برترشان را در ویرانه‌های فروریخته‌ی پیشین و مرده دفن می‌کنند. آن‌ها گرفتار و در بند منافع و درکی محدود، سرنوشت الهی خود را فراموش کرده‌اند. آن‌ها راه خود را گم کرده‌اند و دل‌هایشان پای کوب تاخت و تاز نفرت و بدخواهی شده است. از سوی دیگر مردمی هستند که از راه تحمل درد و محرومیت و با به‌کارگیری کارهای بزرگ‌منشانه‌ی فداکاری و دلاوری، پرده از ذات و خودی برتر خویش برداشته و آن را نمایان می‌کنند. جنگ کنونی به انسان می‌آموزد که دلیر باشد، که بتواند درد و رنج بکشد، بتواند بفهمد و فدا کند.<sup>۷</sup>

### نیاز برای شفای خودخواهی

بیماری خودخواهی بشر نیاز به شفایی دارد که نه تنها کاربرد جهانی داشته بلکه موثر و کارساز نیز باشد. این بیماری چنان ریشه دوانیده که تنها با حمله‌ی همه‌سویه می‌توان آن را ریشه‌کن کرد. با زدودن خودخواهی، صلح، آرامش و خوشی به گونه‌ای خودجوش سر بر می‌کشد. خوشحالی و آرامشی که از ایثار عشق به دست می‌آید پایدار و همیشگی است. حتی بدترین گناهکاران می‌توانند افراد مقدس بزرگی بشوند اگر شهامت و پاک‌دلی آن را داشته باشند که یک دگرگونی و تحول در دل‌هایشان را فراخوان شوند.

### بشر از خواستن‌ها، آز و نفرت خسته و درمانده می‌شود

آشوب و ویرانی کنونی تمامی جهان را فرا خواهد گرفت ولی به دنبال آن برای مدتی طولانی

۷- این مقاله در سال‌های شروع جنگ جهانی دوم (۱۹۴۱-۱۹۴۲) نوشته و چاپ شده است.

## درورج زایش نظام نوین جهانی

جنگ در نمی‌گیرد. تحمل کردن درد و رنج و تیره‌روزی گذرای زمان ما به دوران طولانی و خوشی که به دنبال خواهد داشت، می‌ارزد. آشوب و آشفتگی کنونی به کجا می‌انجامد؟ چگونه به پایان می‌رسد؟ به پایان رسیدن آن تنها از یک راه امکان دارد و آن اینکه بشریت باید از همه چیز خسته و درمانده شود. بشر از این همه خواستن‌ها و جنگ کردن از روی نفرت خسته خواهد شد. حرص و آز چنان شدید خواهد شد که همه از آن زده و خسته می‌شوند. امکان رهایی یافتن از این بن بست از راه فداکاری و نبود خودخواهی است. تنها گزینه‌ای که می‌تواند چاره‌ساز باشد این است که از نفرت بگریزند و به عشق روی آورند، از خواستن باز ایستند و به ایثار گام نهند و به برتری و فرمانروایی پایان داده و به خدمت کردن روی آورند.

### درد و رنج، درک و بینش به بار می‌آورد

درد و رنج فراوان به بیداری بیشتر می‌انجامد. درد و رنج بی‌اندازه زمانی به هدف خود می‌رسد و ارزش راستین خود را ارایه می‌دهد که بشریت از نفس افتاده را بیدار کرده و در آن اشتیاقی اصیل برای درک و فهمی راستین بدمد. درد و رنج بی‌سابقه به رشد معنوی بی‌مانندی می‌انجامد و به بنا کردن زندگی بر پایه‌ی استوار حقیقت یاری می‌رساند. زمان آن رسیده است که درد و رنج جهانی، بشریت را به سوی نقطه‌ی بازگشت تاریخ معنوی خود شتاب دهد. زمان مناسب است که همین رنج‌ها و تقلاها، خود وسیله‌ای برای فراهم آوردن درک و فهمی راستین از رابطه و پیوند انسان شوند. زمان آن فرا رسیده است که بشریت با علت‌های واقعی این رویداد ناگوار که دچار آن شده است به گونه‌ای جدی رو به رو شود و در جستجوی تجربه‌ای نو از حقیقت باشد. دانستن این نکته که زندگی، واقعی و همیشگی و جاودان می‌باشد همانا رسیدن به سرور دایم است و زمان آن فرا رسیده که انسان از راه یکی شدن با خودی خویش به این درک و بینش برسد.

### تأیید حقیقت یکی بودن

انسان خودی بیکران در همگان را از راه یکی شدن با خودی برتر خویش درک و حس می‌کند. او با رشد خویش محدودیت‌های زندگی نفس را به دور می‌افکند. روح انفرادی باید یکی بودن خویش با روح کل را با آگاهی و هشیاری کامل درک کند. مردم راه زندگی را در روشنایی این حقیقت قدیم و کهن تغییر می‌دهند و انسان‌ها منش و برخورد خود با همسایگان را در زندگی روزانه تعدیل و میزان خواهند کرد. درک ارزش معنوی یکی بودن همانا ترویج و پیش بردن وحدت و همکاری است. آنگاه است که احساس برادری به گونه‌ای خودجوش از افق درک راستین سر بر می‌کشد. زندگی نوینی که بر اساس درک معنوی پایه‌گذاری شود همانا تأیید حقیقت است. چیزی نیست که در بهشت دنیای خیالی و ایده‌آل باشد بلکه بسیار شدنی است. اکنون که بشریت در آتش جنگ‌های خونین افتاده، ناپایداری و پوچی چنین زندگی که بر درکی مادی بنا شده است را به گونه‌ای دردناک

تجربه می‌کند. زمان آن بسیار نزدیک است که انسان‌ها در شور اشتیاق برای دستیابی به خوشی و شادمانی به جستجوی سرچشمه‌ی راستین آن برآیند

### عشق الهی را از خدا - انسان به ارث برید

زمان نیز آنگاه مناسب است که انسان‌ها در جستجوی پُرسوز، بر آن می‌شوند که با آشکار شدن حقیقت در جسم خدا - انسان با او تماس و رابطه برقرار کنند، وجودی که آن‌ها را الهام بخشیده و به سطح درک و فهم معنوی بالا می‌برد. آن‌ها رهنمودی را که از سرچشمه و مقام الهی داده می‌شود خواهند پذیرفت. تنها روان شدن عشق الهی است که می‌تواند بیداری معنوی را به ارمغان بیاورد. انسان‌ها در این دوران حساس درد و رنج جهانی، آماده می‌شوند به ذات برتر خویش روی آورند و خواست و اراده‌ی الهی را به انجام برسانند. عشق الهی با آوردن خدا به درون دل انسان‌ها بزرگ‌ترین معجزه را کرده و آن‌ها را در شادمانی راستین و پایدار، جایگزین خواهد نمود. این عشق، بزرگ‌ترین نیاز و اشتیاق بشریت را برآورده، انسان‌ها را در رابطه‌هایشان از خود گذشته و یاری‌رسان خواهد کرد و چاره‌ی نهایی برای همه‌ی مشکل‌ها را به ارمغان می‌آورد. برادری نوین در دنیا به گونه‌ای واقعی برقرار می‌شود و ملت‌ها در این برادری عشق و حقیقت، به هم خواهند پیوست.

بودن من برای این عشق و حقیقت است و به بشریتی که رنج می‌کشد می‌گویم: «امیدوار باشید. من آمده‌ام به شما در تسلیم نمودن خویش به راه خدا و در پذیرفتن فیض عشق و حقیقت او یاری برسانم. من آمده‌ام به شما برای رسیدن به پیروزی همه‌ی پیروزی‌ها کمک کنم یعنی پیروز شدن بر خودتان.»

## انسان-خدا (بخش نخست)

### رهرو و انسان‌های به خدا رسیده

رهروان پیشرفته حتی پیش از رسیدن به خدا از حالت‌هایی از آگاهی گذر می‌کنند که به گونه‌هایی با حالت پیوست خدا وابسته و یکسانند. برای نمونه، مستان عشق الهی و مقدسین آسمان‌های بالاتر به‌گونه‌ای کامل از خواسته‌ها آزاد و در شادمانی مستی در خدا غوطه‌ورند. از آن رو که خدا تنها چیزی است که در نظر دارند، آن‌ها شادمانی بی‌مانندی را دریافت می‌کنند که ویژه‌ی حالت خدایی است. آن‌ها معبودی ندارند جز خدا و اشتیاقی ندارند مگر برای خدا. برای آن‌ها خدا نه تنها معبود، بلکه تنها واقعیت با اهمیت است. آن‌ها به هیچ چیز جز به خدا وابسته نیستند، درد و رنجی که اهل دنیا می‌کشند بر آن‌ها بی‌اثر بوده و در شادی غوطه‌ورند زیرا همیشه با معبود الهی رو به رو هستند که خود اقیانوس شادمانی است.

### توان‌های رهروان پیشرفته

رهروان پیشرفته نه تنها از برخی امتیازهای حالت الهی بهره‌مندند بلکه دارای توان‌های ماوراءالطبیعه نیز می‌باشند. آن‌ها بر اساس دیدگاه نیروهایی که در اختیار دارند به نوع‌های گوناگونی بخش‌بندی می‌شوند. برای نمونه، رهرو حتی در آسمان اول آگاهی آغاز به دیدن پرتوها، رنگ‌ها، شنیدن آهنگ و نوای دنیای لطیف و بوییدن عطرها می‌کند. آن‌هایی که پیش‌تر می‌روند می‌توانند از هر فاصله‌ای ببینند و بشنوند. برخی از رهروان، دنیای خاکی را همچون سراب می‌بینند و برخی از رهروان پیشرفته می‌توانند بی‌درنگ پس از مرگ، دوباره بدن جدیدی اختیار کنند. برخی از نمایندگان مرشدهای کامل چنان کنترلی بر دنیای خاکی دارند که می‌توانند به گونه‌ای ارادی جسم خویش را دگرگون کنند. در سنت تصوف آن‌ها را ابدال می‌خوانند. تمامی این دستاوردهای رهرو به دنیای پدیده‌ها وابسته است. میدان نیروها و توان‌های آن‌ها خود در قلمروی وهم و گمان است و معجزه‌هایی که انجام می‌دهند به الزام نشان آن نیست که آن‌ها به هیچ روی به حالت خدایی نزدیک‌ترند.

### حالت‌های گوناگون رهروان

از دیدگاه آگاهی نیز رهروان بر حسب راه و مسیری که پیموده‌اند و نزدیکی آن‌ها به حالت خدایی، نوع‌های گوناگونی دارند. برخی از آن‌ها از توان‌های شگفت‌آور خود مست شده و تحریک می‌شوند که آن‌ها را به کار برند و بدین‌سان مدتی دراز در سفرشان به سوی خدا از حرکت باز می‌ایستند. آن‌ها در همان مرحله‌ی آگاهی که در آنند گرفتار می‌شوند، برخی در خیره‌گی و حیرت فرورفته،

گیج و حتی خودفریب می‌شوند. برخی به حالت اِغما (کُما) فرو می‌روند و نیز برخی به سختی می‌کوشند که با کاری عملی یا تکرار زیاد جمله‌ای به سطح آگاهی مادی و خاکی بازگردند؛ و کسانی هستند که در مستی الهی خود آنچنان در برابر زندگی دنیای خاکی بی‌تفاوتند که رفتار بیرونی و ظاهری آن‌ها بیشتر مانند رفتار دیوانه‌هاست؛ و نیز کسانی هستند که همزمان با انجام دادن وظیفه‌های دنیوی، در راه معنوی گام برمی‌دارند.

### حالت اُون مَتَا<sup>۸</sup> (جنون)

برخی از رهروان پیشرفته به سبب حالت‌های رفیع آگاهی‌شان شایان ستایشند ولی به هیچ‌گونه، چه از جهت زیبایی معنوی و کمال حالت آگاهی و چه در توانمندی‌ها با افراد به خدا رسیده قابل مقایسه نیستند.

حتی تا آسمان ششم آگاهی، تمامی رهروان به سبب آگاهی محدود، خود محدود هستند زیرا آگاهی آن‌ها هنوز محدود است و همگی در میدان و قلمروی دوگانگی و وهم و گمانند. بیشتر این رهروان خوشحالند زیرا با خدا در تماس بوده و با او همدم‌اند. برای برخی از آنان، شادی همدمی درونی با معبود الهی آنچنان زیاد است که رفتارشان بی‌توازن می‌شود. نتیجه آنکه در طغیان حالت مستی الهی‌شان ممکن است به مردم آزار برسانند و به آنها سنگ بیندازند و مثل ارواح رفتار کنند. حالت آن‌ها را بیشتر وقت‌ها حالت اُون مَتَا (جنون) می‌خوانند. آن‌ها به سبب سرشاری شادی مه‌پار ناشدنی‌شان در تماس درونی با محبوب الهی، نسبت به ارزش‌ها و معیارهای دنیا به گونه‌ای کامل بی‌تفاوتند؛ و نیز به سبب شهامت و نترسیدن که زاده‌ی نبودن وابستگی است بیشتر وقت‌ها شیوه‌ی برخورد و گفتار آن‌ها ممکن است به سادگی با کودکان بودن یا با بی‌نزاکتی و بی‌ادبی اشتباه شود.

### توازن کامل تنها در آسمان هفتم آگاهی

روح تنها به هنگام پیوستن با خدا در آسمان هفتم آگاهی می‌تواند خشنودی و شادمانی خود را به گونه‌ای کامل کنترل کند. شادی بیکرانی که جاویدان از آن اوست به هیچ‌گونه توازن و تعادل او را به هم نمی‌زند زیرا اکنون او برای همیشه در سکون و وقار حالت غیر دوگانه (یگانگی) جایگزین شده است. او دیگر از زیاده‌روی ناشی از عشقی نو یافته گذشته است. نبودن توازنی که گهگاه به سبب فزونی یافتن شادی از نزدیک‌تر شدن به خدا وجود داشت نیز به پایان رسیده زیرا او اکنون به گونه‌ای جدا ناشدنی با خدا یکی شده است. او خود را در محبوب الهی گم کرده و به او که اقیانوس بی‌پایان شادی بیکران می‌باشد پیوسته است.

۸ - Unmatta - در زبان سانسکریت به معنی مجنون و دیوانه می‌باشد



## شادی فرد به خدا رسیده از خود مایه و توان می گیرد

شادی فرد به خدا رسیده بی قید و شرط بوده و از خود مایه و توان می گیرد. از این رو برای همیشه یکسان و بدون فروکش کردن جاری است. او به پایانی کامل و به آرامش و قراری تعرض ناپذیر و نا شکستنی رسیده است. شادی و خوشی مردم مقدس به سبب نزدیکی و همدمی بیشتر با محبوب الهی است. با وجود اینکه محبوب هنوز وجودی بیرونی است؛ ولی شادی و خوشی یک فرد به خدا رسیده جنبه‌ای جدا ناشدنی از حالت الهی است که در آن دوگانگی وجود ندارد. خوشحالی مردم مقدس از چیزی دیگر گرفته و حاصل می شود ولی شادی فرد به خدا رسیده در خود ریشه دارد. خوشی مردم مقدس از فراوانی نعمت عنایت الهی است ولی شادی فرد به خدا رسیده به خودی خود وجود دارد.

## تفاوت‌ها در رابطه با جهان

هنگامی که یک فرد به شناخت خدا دست می یابد دارای نیرو، دانش و سرور بیکران است. این ویژگی‌های ذاتی شناخت و درک درونی، همیشه یکسان هستند هرچند اختلاف‌هایی جزئی وجود دارند که باعث به وجود آمدن نوع‌های گوناگون به خدا رسیدگان می شوند. این تفاوت‌ها بین به خدا رسیدگان تنها بیرونی بوده و به رابطه‌ی آن‌ها با جهان بستگی دارد و هیچ درجه و مرتبه‌ی معنوی میان آن‌ها به وجود نمی آورد زیرا آن‌ها همگی کامل و با تمامی زندگی و هستی یکی شده‌اند.

## برخی از خدا رسیدگان بدن را رها می کنند

ولی از دیدگاه آفرینش این تفاوت‌ها میان به خدا رسیدگان نه تنها آشکار و روشن است بلکه قابل تأمل نیز می باشند. بعد از رسیدن به خدا برخی از روح‌ها همه‌ی بدن‌های خویش را رها می کنند و جاودانه در خدا - آگاهی فرو می روند. برای آن‌ها خدا تنها واقعیت و حقیقت است و تمامی دنیای هستی صفر و هیچ است. آن‌ها آنچنان به تمامی با جنبه‌ی غیر فردی حقیقت هم‌هویت و یکی شده‌اند که دیگر پیوندی مستقیم با دنیای شکل‌ها و بدن‌ها ندارند.

## مجدوب‌ها

برخی از روح‌های به خدا رسیده بدن‌های خاکی، لطیف و ذهنی خود را از دست نمی دهند ولی به سبب جذب شدن در خدا - آگاهی به تمامی از وجود بدن‌های خویش ناآگاهند. هرچند روح‌های دیگر ممکن است به دیدن بدن‌های آن‌ها همچنان ادامه دهند و با آن‌ها همانند کسانی که جسم خاکی دارند رفتار کنند ولی این بدن‌ها تنها از دیدگاه بیننده وجود دارند. در گفتمان صوفی‌ها این به خدا رسیدگان را مجذوب می خوانند. مجذوب‌ها از بدن‌هایشان آگاهانه استفاده نمی کنند زیرا آگاهی آن‌ها به تمامی به سوی خدا نه به سوی بدن‌ها و جهان هستی جهت داده شده است. برای آن‌ها بدن‌هایشان و نیز دنیای شکل‌ها و پیکرها وجود ندارند و از این رو به کارگیری آن‌ها از بدن‌ها در

رابطه با دنیای شکل‌ها و پیکرها هیچ مطرح نیست. ولی بدن‌های آن‌ها به‌طور حتم کانون‌های تابش و تراوش داریم و خودجوش سرور، عشق و دانش بیکرانی هستند که در آن غوطه‌ورند. کسانی که این بدن‌ها را گرمی می‌شمرند از این پرتو خودجوش الوهیت بهره‌ی معنوی بسیار بزرگی می‌برند.

### **برخی از روح‌های به خدا رسیده در برابر جهان هستی بی‌تفاوتند.**

برخی از روح‌های به خدا رسیده، افزون بر خدا - آگاهی، از وجود روح‌های دیگر که در بند و اسیر هستند نیز آگاه می‌باشند. آن‌ها می‌دانند که همه‌ی این روح‌ها شکل‌هایی از روح یگانه<sup>۹</sup> هستند که سرنوشت آن‌ها این است که یک روز به رهایی و شناخت خدا برسند. این به خدا رسیدگان که در این دانش جای گرفته و می‌زیند در برابر اوضاع گذرا و در حال تغییر روح‌هایی که در بند هستند بی‌تفاوتند. آن‌ها می‌دانند به همان‌سان که خودشان به خدا رسیده‌اند دیگران نیز روزی به خدا خواهند رسید. آن‌ها هیچ شتابی ندارند که به خدا رسیدن دیگران را که در بند هستند سریع‌تر کنند و نیز به فرآیند زمان در آفرینش هیچ علاقه‌ای نشان نمی‌دهند.

### **مرشد کامل (انسان - خدا)**

برخی از روح‌های به خدا رسیده نه تنها خدا - آگاه هستند بلکه از آفرینش و بدن‌های خویش نیز آگاهی دارند. آن‌ها در ارتباط با روح‌های دربند و گرفتار به گونه‌ای کارساز علاقمندند و از بدن‌های خویش آگاهانه برای کار کردن در دنیای آفرینش استفاده می‌کنند تا به روح‌های دیگر در پیمودن راهشان به سوی خدا یاری برسانند. چنین روح به خدا رسیده‌ای را سالک، مرشد کامل یا انسان - خدا می‌خوانند. سالک یا مرشد کامل خود را در کانون همه‌ی جهان هستی می‌یابد و بدین‌سان فاصله‌ی او از همه، چه خوب و بد و چه بالا و پایین، یکسان است. در سنت صوفیه این کانون را قطب می‌خوانند. قطب به وسیله‌ی مأموران و نمایندگان خود همه‌ی جهان هستی را کنترل می‌کند.

### **اوتار (خدا - انسان)**

نخستین مرشد کاملی که از فرآیند تکامل سر برکشید به عنوان اوتار شناخته می‌شود؛ مرشدی که به روح‌های دیگر که گرفتار و در بند هستند کمک کرده و همچنان یاری می‌رساند. تفاوت دیگری نیز بین مرشد کامل و اوتار هست. هنگامی که انسان، خدا می‌شود و از آفرینش آگاهی دارد مرشد کامل (انسان - خدا) خوانده می‌شود. زمانی که خدا، انسان می‌شود اوتار (خدا - انسان یا مسیحا) خوانده می‌شود.

از دیدگاه روال کار در آفرینش و ویژگی‌های بنیادین آگاهی، اوتار همانند هر مرشد کامل دیگر است (انسان - خدا)؛ ذهن هیچ‌یک از آن‌ها محدود نیست زیرا پس از پیوستن به بیکران، ذهن

## انسان-خدا (بخش نهم)

نامحدود و جهانی می‌شود. سالک، مرشد کامل، انسان-خدا و نیز اوتار حتی برای یک دم خدا - آگاهی خویش را از دست نمی‌دهند، هرچند ممکن است در ظاهر با فعالیت‌های گوناگون در رابطه با آفرینش درگیر باشند. همه‌ی آن‌ها به وسیله‌ی ذهن نامحدود جهانی عمل می‌کنند؛ ذهنی که هرگاه بخواهند به روح‌های دیگر یاری کنند در اختیارشان است.

## انسان - خدا (بخش دوم)

### حالت انسان - خدا

#### رسیدن به خدا، با دانش عقلانی از خدا تفاوت دارد

بین همه‌ی موضوع‌هایی که انسان مورد بررسی و کاوش قرار داده خدا بهترین موضوع است؛ ولی بررسی صرفاً نظری و تئوری، رهرو را تنها مسافتی کوتاه به هدف راستین زندگی انسان نزدیک‌تر می‌کند، هرچند بهتر است همیشه درباره‌ی خدا بررسی کرد تا آنکه از بودن او به‌طور کامل بی‌خبر و نادان ماند. کسی که خدا را از راه فهم و خرد می‌جوید شرایطش بی‌اندازه بهتر از کسی است که در شک یا انکار خداست. اما احساس کردن خدا به‌طور حتم از بررسی عقلانی او بهتر است، هرچند حتی احساس کردن خدا از تجربه کردن واقعی او اهمیت کمتری دارد؛ ولی حتی تجربه نمودن خدا هم سرشت راستین الوهیت را ارایه نمی‌دهد زیرا خدا که موضوع و مورد تجربه است هنوز بیرون از رهرو بوده و با او متفاوت است. سرشت راستین خدا تنها هنگامی که رهرو به خدا می‌پیوندد بر او آشکار می‌شود؛ زمانی که او خود را در هستی خدا گم می‌کند. از این‌رو بهتر است خدا را بررسی کرد تا آنکه از او ناآگاه بود، بهتر است او را احساس نمود تا بررسی کرد، بهتر است او را تجربه کرد تا احساس نمود و بهتر است خدا شد تا تنها خدا را تجربه کرد.

#### بالاترین یقین

حالت پیوست به خدا (وصل) با ابر شک‌هایی پوشیده شده که بر ذهن‌های در بند ماندگان سایه افکنده است. در بند ماندگان در حالتی همیشگی از نبودن یقین درباره‌ی «از کجا» و «به کجای» خویش هستند. در حالی که به خدا رسیدگان در کانون و قلب آفرینش جای دارند؛ جایی که سرچشمه‌ی آغاز و نیز پایان آفرینش را می‌بینند و می‌دانند. فرد به خدا رسیده با همان یقین و اطمینانی خود را خدا می‌داند و می‌شناسد که یک فرد معمولی خود را انسان می‌داند نه سگ. برای او مسأله‌ی باور، شک، حدس و گمان و خود فریفتن وجود ندارد. یقین او آنچنان والا، استوار و پابرجاست که نیازی به هیچ تأیید بیرونی ندارد و گفته‌های ناسازگار دیگران بر آن بی‌اثر است زیرا بر پایه‌ی خودشناسی دایم و پیوسته استوار است. یقین معنوی او را هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌تواند به چالش بکشد. او نمی‌تواند خود را چیزی جز خدا ببیند، درست به همان‌سان که آدم معمولی نمی‌تواند فکر کند که چیزی جز انسان است. ولی انسان فکر می‌کند که خود چیز است که در واقع آن چیز نیست در حالی که به خدا رسیده خود را آنچنان که به راستی هست می‌شناسد.

## شکوه شناخت خدا

شناخت خدا همانا هدف تمامی آفرینش است. همه‌ی کام و لذت دنیا هراندازه هم والا باشد تنها سایه‌ای زودگذر از سرور دایم شناخت خداست. همه‌ی دانش دنیوی هر اندازه هم فراگیر و جامع باشد تنها بازتابی کج و شکسته از حقیقت مطلق شناخت خداست. همه‌ی نیروی آدمیان هر اندازه هم پرشکوه باشد تنها پاره‌ای از نیروی بیکران شناخت خداست. همه‌ی آنچه نجیب و بزرگ‌منش، زیبا و دوست داشتنی، بالا و والا، نیک و الهام‌بخش در دنیا وجود دارد تنها بخشی بس کوچک از شکوه بیان ناشدنی و کم‌ناشدنی شناخت خداست.

## بهای شناخت خدا

سرور جاویدان، حقیقت مطلق، نیروی بیکران و شکوه درخشان شناخت خدا به ارزانی به دست نمی‌آید. روح منفرد پیش از دستیابی به گنجی که در قلب آفرینش پنهان است باید از درد و رنج و تلاش دوران تکاملی (جسم‌پذیری جدید) گذر کند. قیمتی که برای دستیابی به این گنجینه باید پرداخت کند همانا وجود خویش به عنوان نفس و منیتی جدا و منفرد است. برای ورود به حالت بیکران خدایی، باید فردیت محدود به گونه‌ای کامل از میان برود. در انسان معمولی دنیا، فردیت محدود که با اسم، چهره و بدن محدودی هم‌هویت است، فرمانروا و چیره بوده و پرده‌ای از جهل و نادانی بر روی خدای درون می‌کشد. برای ناپدید شدن این جهل و نادانی، انسان محدود باید وجود محدود و مجزای خویش را تسلیم کند. هنگامی که فرد بدون هیچ‌گونه اثری از وجود این زندگی محدود از صحنه خارج می‌شود، آنچه بر جای می‌ماند خداست. تسلیم کردن وجود و زندگی محدود همانا تسلیم فریب و پندار بیهوده‌ی ریشه‌داری است که از جدا بودن خویش دارد، تسلیمی که در آن، چیزی واقعی و راستین تسلیم نمی‌شود بلکه پنداری دروغین در ازای دریافت ارثیه‌ی حقیقت تسلیم می‌شود.

## دو جنبه‌ی انسان - خدا

زمانی که فرد از دنیاهای درونی به سوی شناخت خدا گذر می‌کند به ترتیب از دنیاهای خاکی، لطیف و ذهنی و نیز بدن‌های خاکی، لطیف و ذهنی خویش ناآگاه می‌شود؛ اما بعد از شناخت خدا برخی از روح‌ها دوباره پایین آمده و بدون آنکه خدا - آگاهی خود را به هیچ‌گونه به خطر بیاندازند از همه‌ی آفرینش و نیز از بدن‌های خاکی، لطیف و ذهنی خویش، آگاه می‌شوند. آن‌ها را مرشدهای کامل می‌خوانند. خدا در حالت خدایی، آگاهانه انسان نیست و انسان در حالت انسانی، آگاهانه خدا نیست در حالی که انسان - خدا، آگاهانه هم خدا و هم انسان است.

## انسان - خدا در آفرینش گرفتار نیست

جایگاه و مقام معنوی انسان - خدا از دوباره آگاه شدن از آفرینش، کوچک‌ترین کاهشی نمی‌یابد. آنچه از دیدگاه معنوی خرابی به بار می‌آورد مساله‌ی آگاه بودن از آفرینش نیست بلکه این واقعیت است که آگاهی به سبب نقوش اعمال (سانسکارها) در آفرینش گرفتار شده است. از این رو آگاهی با پرده‌ای از جهل و نادانی پوشیده شده که از تحقق الوهیت درونی جلوگیری می‌کند. به همین سان آنچه از دیدگاه معنوی فاجعه‌انگیز است تنها آگاه بودن از بدن‌ها نیست بلکه هم هویت شدن با آن‌ها به خاطر نقوش اعمال (سانسکارها) است که از درک و شناخت روح بیکران جلوگیری می‌کنند؛ روحی که واقعیت حقیقی و پایانی بوده و پایه و بنیاد آفرینش است. مفهوم همه‌ی آفرینش را تنها در آن می‌توان یافت.

روح با زنجیر نقوش اعمال (سانسکارها) به دنیای شکل‌ها و پیکرها گره خورده است، نقوشی که این وهم و گمان را که روح با بدن‌ها یکی و هم هویت است به وجود می‌آورند. ناهماهنگی در درون آگاهی و گمراهی‌ها در نشان دادن و بیان نیت و اراده از هم هویتی سانسکارایی با بدن‌ها ناشی می‌شود نه تنها از آگاه بودن از آن‌ها. از این رو که انسان - خدا از بند نقوش اعمال آزادست خود همواره آگاه است که با بدن‌هایش تفاوت دارد و از آن‌ها به گونه‌ای هماهنگ تنها به عنوان ابزاری برای آشکار نمودن اراده‌ی الهی در تمامی پاکی و خلوص آن استفاده می‌کند. بدن‌ها برای انسان - خدا مانند کلاه‌گیس برای سر آدم تاس است. آدم تاس وقتی روزانه به سر کارش می‌رود کلاه‌گیس را بر سر می‌گذارد و وقتی به خانه باز می‌گردد آن را از سر بر می‌دارد. به همین سان انسان - خدا از بدن‌هایش در صورت نیاز برای انجام دادن کار خویش بهره می‌گیرد اما زمانی که نیازی به آن‌ها نیست از آن‌ها آزاد است و می‌داند که آن‌ها به‌طور کامل با هستی راستینِ خدایی او تفاوت دارند.

### سایه‌ی در حال تغییرِ خدا نمی‌تواند بر خدا - آگاهی اثر بگذارد

انسان - خدا خود را بیکران و فراسوی شکل‌ها و پیکرها می‌شناسد و از این رو می‌تواند با نبود وابستگی کامل از آفرینش آگاه بماند بی‌آنکه در آن گرفتار شود. دروغین بودن دنیای پدیده‌ها همانا درست نفهمیدن آن به‌سان چهره‌ای خیالی و فریبنده از روح بیکران است. جهل و نادانی بدین معناست که شکل و پیکر را همچون چیزی بدانیم که به خودی خود کامل است، آن هم بی‌هیچ ارتباطی با روح بیکران که شکل‌ها و صورت‌ها تنها نشانی از آنند. انسان - خدا حقیقت را دریافته است. او از سرشت راستین خدا و نیز از سرشت واقعی آفرینش آگاه است ولی این امر او را در هیچ آگاهی از دوگانگی وارد و درگیر نمی‌کند زیرا برای او آفرینش وجود ندارد مگر به عنوان سایه‌ای گذرا و رو به تغییر از خدا، خدایی که تنها هستی حقیقی و جاودانی بوده و در قلب آفرینش است. از این رو انسان - خدا از آفرینش آگاه است بی‌آنکه از خدا - آگاهی او کاسته شود. او در دنیای شکل‌ها و پیکرها به کار خود برای پیشبرد نخستین هدف و مقصود آفرینش ادامه می‌دهد؛ کاری که برای به

وجود آوردن خودشناسی کامل یا خداشناسی در هر روح است.

### انسان - خدا از راه ذهن کل و عالم گیر کار می کند

هنگامی که انسان-خدا از جنبه‌ی غیر فردی خدا به دنیای شکل‌ها و پیکرها پایین می‌آید دارای ذهن کل و عالم گیر<sup>۱۰</sup> می‌شود و از راه این ذهن همگانی کار می‌کند، می‌داند و حس می‌کند. برای او دیگر زندگی محدود ذهن محدود وجود ندارد و برایش دردها و خوشی‌های دوگانگی دیگر مطرح نیست. احساس تهی بودن و بیهودگی و پوچی نفس جداگانه برای او وجود ندارد. او آگاهانه با تمامی آفرینش یکی و یگانه است و از راه ذهن همگانی و عالم گیر خود نه تنها شادی همه‌ی ذهن‌ها بلکه دردها و رنج‌های آن‌ها را نیز تجربه می‌کند. از این رو که در بیشتر ذهن‌ها به دلیل جهل و نادانی درد و رنج بسیار بیش از شادی است، درد و رنجی که بدین سان و به سبب چگونگی اوضاع همگان به انسان-خدا می‌رسد بی‌اندازه از شادی بیشتر است. درد و رنج انسان-خدا انبوه است ولی سرور بیکران حالت خدایی که او پیوسته و بی‌کوشش از آن برخوردار است او را در رنج‌هایی که می‌کشد یاری کرده و آنها تأثیری بر او نمی‌گذارند.<sup>۱۱</sup>

### انسان-خدا در پایان مأموریت خود ذهن کل را رها می‌کند

روح منفرد به سرور بیکران حالت خدایی دسترسی ندارد و به دلیل هم‌هویتی جاهلانه با ذهن محدود، سخت تحت تأثیر شادی و رنجی است که از نقوش کشته‌ی اعمال او بر آمده است. انسان-خدا حتی با ذهن کل که در حال پایین آمدن به دنیای خاکی دریافت می‌کند هم‌هویت نمی‌شود. او ذهن کل را تنها برای انجام مأموریت خود در دنیا پذیرفته است و چون بدون هم‌هویت شدن با آن و تنها برای کارش از آن استفاده می‌کند به هیچ روی تحت تأثیر شادی و رنجی که از راه ذهن همگانی به او می‌رسد قرار نمی‌گیرد. او ذهن همگانی را پس از پایان کارش رها می‌کند ولی حتی زمانی که به وسیله‌ی آن در دنیا کار می‌کند خود را نه همچون ذهن کل بلکه به صورت خداوند یگانه و ازلی می‌شناسد.

### درد و رنج بر انسان-خدا بی‌اثر است

پیوستگی که انسان-خدا با خدا دارد کامل است. حتی زمانی که برای کار جهانی‌اش به دنیای دوگانگی پایین آمده او برای یک لحظه از خدا جدا نیست. در حالت طبیعی انسانی‌اش او باید در تراز همگان بوده و مانند دیگران بنوشد، بخورد و درد و رنج ببرد ولی از آنجا که در حال انجام این

۱۰- در نوشتارهای دیگر به صورت ذهن همگانی، ذهن جهانی و ذهن کیهانی نیز آمده است. (مترجم)  
۱۱- بسیاری از گفتارهای این بخش به‌گونه‌ای یکسان درباره‌ی خدا-انسان نیز صادق است، پیامبری ویژه از سوی خدا که پنج مرشد کامل او را یک‌بار در هر دوره از زمان (که بین ۷۰۰ تا ۱۴۰۰ سال است) به پایین آمدن فرا می‌خوانند. برای توضیح بیشتر به کتاب خدا سخن می‌گوید از مهربابا رجوع شود.

کارها حالت خدایی خود را حفظ می‌کند، به گونه‌ای دایمی آرامش، سرور و نیروی الهی را تجربه می‌کند. برای نمونه مسیح روی صلیب درد و رنج کشید ولی رنج بر او بی‌اثر بود زیرا در دانش پیوسته‌ای که حالت خدایی او آگاهانه به او می‌داد مسیح در همان حال می‌دانست که همه چیز در دنیای کثرت و دوگانگی، پندار و فریبی بیش نیست و او به یاری سرور یکی بودنش با خدا نیرو می‌گرفت.

### به صلیب کشیده شدن

انسان-خدا در خدایی‌اش، همه‌ی روح‌ها را روح خویش می‌بیند. او خود را در همه‌ی چیزها می‌بیند و ذهن همگانی او همگی ذهن‌ها را در بر می‌گیرد. انسان-خدا خود را با همه‌ی روح‌های گرفتار و در بند یکی می‌داند. با وجودی که خود را با خدا یکی می‌داند و از این‌رو جاودانه آزاد است، او خود را با روح‌های دیگر که در بندند یکی دانسته و بدین‌سان به گونه‌ای نیابتی گرفتار و در بند است. با وجودی که او پیوسته از سرور جاویدان شناخت خدا برخوردار است، انسان-خدا به نیابت، رنج و عذاب را نیز به دلیل اسارت روح‌های دیگر تجربه می‌کند، روح‌هایی که او آن‌ها را شکل‌های دیگری از خویش می‌شناسد. مفهوم و معنی به صلیب کشیده شدن مسیح این است. انسان-خدا پیوسته به صلیب کشیده شده و پیوسته زاده می‌شود و هدف آفرینش در او به تمامی تحقق یافته است. ماندن او در دنیا برای به دست آوردن چیزی برای خودش نیست و با این حال او بدن‌هایش را نگه می‌دارد و آن‌ها را برای رها ساختن روح‌های گرفتار و در بند و یاری رساندن به آن‌ها در راستای دستیابی به خدا-آگاهی به کار می‌برد.

### یگانگی در میان دوگانگی

انسان-خدا با وجود کار کردن در دنیای دوگانگی به هیچ روی با دوگانگی محدود نمی‌شود. «من» و «تو» در عشق الهی فراگیر او فرو رفته و ناپدید شده‌اند. جایگاهی که خدا - انسان در آن است حالت کمالی است که فراسوی همه‌ی شکل‌های دوگانگی و اضداد است. حالتی است از آزادی نامحدود و کمالی بی‌نقص و کاستی، شادی جاویدان و شیرینی بی‌پایان، الوهیتی بی‌لکه و پاک، خلاقیتی آزاد و بی‌مانع است. انسان-خدا به گونه‌ای جدانشدنی به خدا پیوسته است و برای همیشه در حالت یگانگی جای دارد حتی هنگامی که در میان و میدان دوگانگی است. او نه تنها خود را با همه یکی می‌داند و می‌شناسد بلکه نیز می‌داند که تنها هستی یگانه است. او از حالتی که تنها خدا را می‌دید، آگاهانه به حالتی پایین آمد که خدا را در همه چیز ببیند. از این‌رو کارهای او در دنیای دوگانگی نه تنها او را در بند و گرفتار نمی‌کنند بلکه بازتابی هستند از جلوه و شکوه ازلی تنها حقیقت که همانا خداست. کارهای او به رها ساختن دیگران از بند اسارت یاری می‌رساند.



## انسان-خدا (بخش سوم)

### کار انسان-خدا

#### داد و ستد آزاد و رهایی بخش

شناخت خدا پایان بی پایان آفرینش و آغاز بی زمان باروری و بهره‌وری از کارمای هشیار و رها کننده است. روح‌هایی که به شناخت خدا نرسیده‌اند هنوز در پهنه‌ی دوگانگی بوده و داد و ستدهای میان آن‌ها در زمینه‌های گوناگون، زنجیرهایی از بدهکاری‌های کارمایی به وجود می‌آورد که گریزی از آن‌ها نیست. اما انسان-خدا در آگاهی یگانگی جای دارد و آنچه انجام می‌دهد نه تنها او را گرفتار و در بند نمی‌کند بلکه به رهایی دیگرانی که هنوز ناآگاه و نادانند یاری می‌رساند. برای او چیزی نیست که وجودش آن را در بر نمی‌گیرد. او خود را در همه می‌بیند و از آنجا که آنچه انجام می‌دهد از آگاهی وحدت و یگانگی بر می‌خیزد، می‌تواند آزادانه بدهد و بگیرد بی آنکه بر خود یا بر دیگران بند و زنجیری بنهد.

#### تماس با انسان-خدا برای همه سودمند است

اگر کسی نعمتی را که خدا-انسان ارزانی می‌دارد بی‌خودداری و دودلی بپذیرد، پیوند و رابطه‌ای برقرار می‌کند که با او تا دستیازی به هدف شناخت خدا و رهایی باقی می‌ماند. اگر کسی به انسان-خدا خدمت کند و همه‌ی زندگی و دارایی‌هایش را برای خدمت به او به کار برد، پیوند و رابطه‌ای به وجود می‌آورد که با فرا خواندن عنایت و یاری انسان-خدا به سوی خود، بر پیشرفت معنوی خویش می‌افزاید. به راستی حتی مخالفت با کار انسان-خدا بیشتر وقت‌ها آغاز فرآیندی می‌شود که آهسته آهسته فرد را به سوی خدا رهنمون می‌شود زیرا در حال مخالفت با کارهای او، روح ارتباط و تماسی با او برقرار می‌کند. بدین سان همه‌ی کسانی که خواسته یا ناخواسته در مدار کارهای او قرار می‌گیرند به گونه‌ای تکان و هُل معنوی او را دریافت خواهند کرد.

#### انسان-خدا و جامه پوشان مذهبی

کار انسان-خدا در دنیا به گونه‌ای اساسی و بنیانی با نوع کارها و چیزهایی که بیشتر پیشوایان مذهبی به آن دل می‌نهند تفاوت دارد. بیشتر پیشوایان دین‌های سازمان یافته اهمیت بیش از اندازه‌ای برای آداب و مراسم، نموده‌های بیرونی و پیروی از آن‌ها قایل می‌شوند. از این رو که آن‌ها خود نیز از خودخواهی، کوتاه‌بینی و نادانی آزاد نیستند، ترس از جهنم و امید به بهشت را در برابر مردم زودباور و ناتوان زنده کرده و از آنها سود می‌برند. از سوی دیگر، انسان-خدا برای همیشه به

زندگی جاودانی عشق، پاکی، درک و فهم و نگرش جهانی و فراگیر گام نهاده و از این رو او تنها به چیزهایی توجه دارد که اهمیت واقعی دارند، چیزهایی که به شکوفا شدن درونی روح در همه‌ی آن‌هایی که او یاری می‌کند می‌انجامد. آن‌هایی که خود گرفتار نادانی هستند ممکن است به دلیل خودفریبی یا خودخواهی خود خواسته از همان گفتار و زبانی استفاده کنند که انسان-خدا به کار می‌برد و نیز ممکن است بکوشند تا از انسان-خدا در بسیاری از نمودهای بیرونی زندگی او تقلید کنند. ولی آن‌ها به دلیل همان خوی محدودیت‌های معنوی خویش نمی‌توانند در دارا بودن درک و فهم کامل، تجربه‌ی سرور بیکران یا در دسترس داشتن نیروی بیکران همانند او باشند. انسان-خدا با وصل و پیوست خویش با خدا به این صفت‌ها و ویژگی‌ها دست یافته است.

### خود فریفتن و دورویی

آنهایی که در نادانی غوطه‌ورند از نشان‌های ویژه‌ی بنیانی و اساسی انسان-خدا بی‌بهره بوده و چنانچه از روی خودفریبی و یا دورویی بکوشند خود را به عنوان انسان-خدا معرفی کنند همیشه، دیر یا زود وانمود کردن گمراهی‌شان آشکار می‌شود. اگر انسان با خودفریبی و گمراهی به گونه‌ای از زندگی پای‌بند شود، وضعی تأسف‌انگیز دارد. او بر این باور است که کسی هست که نیست و فکر می‌کند که می‌داند در حالی که نمی‌داند. اما از آنجا که در آنچه فکر می‌کند و انجام می‌دهد صادق است اتهامی بر او نمی‌توان بست، هرچند ممکن است بتواند تا اندازه‌ی کمی منشأ خطر برای دیگران باشد. ولی آدم دورو می‌داند که نمی‌داند و با انگیزه‌های خودخواهانه وانمود می‌کند چیزی هست که نیست. با چنین کاری او گرفتاری کارمایی خطرناکی برای خودش به وجود می‌آورد ولی با وجودی که او منشأ خطر قابل توجهی برای مردم ناتوان و زودباور است نمی‌تواند برای همیشه به فریبکاری خود خواسته‌ی خود ادامه دهد زیرا با گذشت زمان به دلیل ناتوان بودن از انجام و اثبات ادعایی از ادعاهایش، خود به خود دستش رو می‌شود.

### انسان-خدا می‌تواند نقش رهرو را اجرا کند

انسان-خدا در انجام دادن کار جهانی‌اش توانایی سازش و سازگاری بی‌اندازه‌ای دارد. او تنها به یک شیوه برای یاری کردن به دیگران پای‌بند نیست و از روندهای پیشین پیروی نمی‌کند بلکه او به خودی خود، قانون است. او می‌تواند از پاسخگویی به هر موقعیتی برآمده و نقش لازم را بر اساس شرایط حاکم و بدون وابستگی به آن نقش اجرا نماید. زمانی یک مرید از مرشد خود پرسید که چرا روزه می‌گیرد. مرشد پاسخ داد «من برای رسیدن به کمال روزه نمی‌گیرم زیرا پیشاپیش به کمال رسیده و دیگر رهروی جوینده نیستم. من برای بهره‌مندی دیگران روزه می‌گیرم.» یک رهرو معنوی نمی‌تواند مانند کسی عمل کند که به کمال دست یافته است زیرا به کمال رسیده قابل تقلید نیست. ولی به کمال رسیده می‌تواند برای راهنمایی و بهره‌بردن دیگران مانند یک رهرو عمل کند.

## انسان-خدا (نخس سوم)

استادی که بالاترین آزمون‌های دانشگاه را گذرانده می‌تواند به آسانی حروف الفبا را بنویسد و به کودکان بیاموزد ولی کودکان نمی‌توانند کارهایی را که در توانمندی اوست انجام دهند. برای نشان دادن راه به سوی الوهیت، انسان-خدا با وجودی که به وصل و پیوست کامل به خدا دست یافته است بیشتر زمان‌ها ممکن است نقش یک رهروی پارسای خدا را اجرا نماید. او برای آنکه دیگران راه را بدانند حتی پس از وصل و پیوست، نقش یک رهرو<sup>۱۲</sup> را بازی می‌کند. او به هیچ نقش ویژه‌ای پای‌بند نیست و می‌تواند روش خود برای کمک کردن به دیگران را با نیازهای کسانی که برای راهنمایی به او روی می‌آورند سازگار کند. هر آنچه او انجام می‌دهد برای خیر و خوبی نهایی دیگران است. برای او چیزی ارزش به دست آوردن را ندارد زیرا او خود همه چیز شده است.

### انسان-خدا مایا را برای نابود کردن مایا به کار می‌برد

انسان-خدا نه تنها به طور حتم به هیچ روش ویژه‌ای برای رساندن یاری معنوی به دیگران نیز پای‌بند نیست، او حتی به معیارهای قراردادی خیر و نیکی پای‌بند نمی‌باشد. او فراسوی تمایزهای خیر و شر بوده و با وجودی که آنچه انجام می‌دهد ممکن است از دیدگاه دنیا بی‌قانون و یاغی جلوه کند، نیت کار او همواره پایانی خوب برای دیگران است. او برای مردمی که یکسان نیستند از شیوه‌های گوناگونی استفاده می‌کند و هیچ انگیزه و سود شخصی نداشته و همیشه از دل‌سوزی و مهری الهام و انگیزه می‌گیرد که در پی بهزیستی راستین همگان است. از این‌رو در بند و گرفتار آنچه انجام می‌دهد نمی‌شود. او مایا را به کار می‌برد تا مریدها را از مایا بیرون بکشد و راهکارهای بی‌شماری را برای وظیفه‌ی معنوی خود به کار می‌گیرد. روش‌های او برای مردم گوناگون متفاوت بوده و نیز برای یک فرد ویژه همیشه شیوه‌هایش یکسان نیستند. گهگاه او حتی ممکن است کاری انجام دهد که موجب شوکه شدن دیگران شود به این دلیل که مخالف انتظارات همیشه‌ی آنهاست. ولی همیشه نیت برای هدفی معنوی است. بیشتر زمان‌ها مداخله‌ی خوابی کوتاه و تکان دهنده برای بیدار کردن کسی از خوابی بس بلند و زیبا سودمند است. شوک‌هایی که انسان-خدا با تشخیص خود - خواسته‌ی خود وارد می‌کند مانند آن خواب تکان دهنده، سرانجامی خوش و درست دارند هرچند در آن زمان ممکن است ناگوار باشند.

### نجات غریق

شاید به نظر آید که انسان-خدا با کسان ویژه‌ای بیش از اندازه خشن است ولی کسانی که شاهد داستان هستند هیچ فهم و تصویری از وضع درونی آن کس ندارند و از این‌رو نمی‌توانند توجیه بی‌رحمی و ستم ظاهری او را به گونه‌ای درست بفهمند و درک کنند. در حقیقت جدی و خشن بودن او به دلیل نیازها و شرایط لازم آن موقعیت است و برای خیر و بهره‌مندی آن‌هایی است که در

موردشان سخت‌گیری می‌کند. این خشونت ظاهری، در شیوه‌ی عمل یک شناگر زبردست هنگام نجات دادن یک غریق به خوبی دیده می‌شود. همه می‌دانیم آدمی که در حال غرق شدن است می‌کوشد به هر آنچه به دستش می‌رسد چنگ انداخته و به آن بچسبد. غریق در نومییدی بی‌امانش برای زنده ماندن، به پیامدهای آن فکر نمی‌کند که وقتی به دست و پای نجات‌غریق که به کمکش آمده است بچسبد و او را از حرکت باز دارد نه تنها خودش نجات پیدا نمی‌کند بلکه باعث غرق شدن نجات‌غریق نیز می‌شود. شیوه‌ی عمل یک نجات‌غریق زبردست بیشتر وقت‌ها این است که ضربه‌ای به سر غریق وارد کرده و او را بیهوش کند تا بتواند نجاتش دهد. نجات‌دهنده با به کارگیری این خشونت ظاهری، خطری که غریق ممکن است به وجود بیاورد را کاهش داده و بدین‌سان کامیابی کوشش‌های خود را تضمین می‌کند. خشک و جدی بودن ظاهری انسان-خدا نیز به همین‌سان برای فراهم آوردن بالاترین آسایش و بهزیستی معنوی برای دیگران است.

### کوتاه کردن مرحله‌های آگاهی نادرست

روح اسیر و در بند، گرفتار دنیا است و دنیا چیزی جز وهم و خیال نیست. از آنجا که پایانی برای وهم و خیال وجود ندارد روح ممکن است برای همیشه در راه‌های پُر پیچ و خم آگاهی نادرست سرگردان شود. انسان-خدا می‌تواند با آشکار کردن حقیقت او را یاری نماید تا زمان مرحله‌های مختلف آگاهی نادرست را کوتاه کند. هنگامی که ذهن نمی‌تواند حقیقت را درک کند ممکن است خیلی چیزها در وهم و گمان خلق کند. برای نمونه روح می‌تواند گمان کند که گدا یا شاه، زن یا مرد یا چیزهای دیگر است.

### بذر شناخت خدا

روح بدین‌سان به انباشتن تجربه‌های متضاد ادامه می‌دهد. آنجا که دوگانگی هستی دارد این گرایش هست که با به کارگیری تجربه‌ای متضاد، حالت تعادل را دگر بار باز گرداند. برای نمونه، اگر فرد نقش قاتل بودن را تجربه می‌کند، باید با تجربه‌ی به قتل رسیدن، موازنه‌ی متقابل شود و اگر روح نقش شاه بودن را تجربه می‌کند باید با تجربه‌ی گدا شدن به تعادل و برابری برسد. بدین‌سان روح ممکن است برای همیشه میان تجربه‌های متضاد سرگردان شود بی‌آنکه بتواند به آگاهی نادرست پایان دهد. انسان-خدا می‌تواند با بخشیدن توانایی درک حقیقت و نیز با کوتاه کردن کارکرد بی‌پایان وهم و گمان او را یاری کند تا به حقیقت برسد. انسان-خدا با کاشتن بذر شناخت خدا در روح گرفتار و در بند، به او یاری می‌رساند، هرچند همیشه دستیابی به شناخت خدا به زمان نیاز دارد. هر فرآیند رشد و تکامل در جهان هستی زمان می‌برد.

## یاری انسان-خدا

یاری انسان-خدا از کمکی که هر روح پیشرفته ممکن است برساند بسیار اثربخش تر است. هنگامی که یاری از سوی رهروی پیشرفته است رهرو می‌تواند دیگری را تنها تا جایی که خود به آنجا رسیده رهنمون شود. حتی این یاری اندک او هم بسیار به آهستگی اثر می‌بخشد و در نتیجه کسی که با این گونه یاری بالا می‌رود باید زمانی طولانی در آسمان اول آگاهی و سپس در آسمان دوم و دیگر آسمان‌ها بماند. هنگامی که انسان-خدا بر آن شود که به کسی یاری برساند او ممکن است با نظر عنایتش رهرو را در یک ثانیه به آسمان هفتم آگاهی ببرد، هرچند فرد در همان یک ثانیه باید از همه‌ی آسمان‌های میانی نیز گذر کند.

## شباهت به درخت بانیان

انسان-خدا با بردن یک فرد به آسمان هفتم، او را با خویش هم‌پایه و برابر می‌کند و کسی که بدین‌سان به بالاترین جایگاه و حالت معنوی دست یافته است، خود نیز انسان-خدا می‌شود. این انتقال دانش معنوی از انسان-خدا به مریدش به‌سان روشن کردن چراغی از چراغ دیگر است. چراغی که روشن شده می‌تواند به همان اندازه نور به همه برساند که چراغ نخست می‌رساند. تفاوتی در اهمیت و کاربرد آن‌ها وجود ندارد. انسان-خدا همانند درخت انجیر هندی (بانیان) است. درخت بانیان بسیار تنومند می‌شود و برای مسافرها پناه‌گاهی در برابر خورشید سوزان و باد و باران فراهم می‌کند. در اوج شکوفایی و رویش، نوک شاخه‌های افشان آن به زمین فرو می‌روند و بدین‌سان با گذشت زمان درخت بانیان دیگری می‌روید. آن درخت نیز تنومند می‌شود و برای مسافرها سایه و پناهی در برابر خورشید و باد و باران فراهم می‌کند و توان و نیروی او برای به وجود آوردن درخت‌های نوین به‌سان درخت اصلی است. همین امر در مورد انسان-خدا صادق است که الوهیت نهفته در دیگران را بیدار می‌کند. حضور پیوسته و همیشگی مرشدهای کامل در روی زمین نعمت و عنایتی برای بشر است و در کوشش رسیدنش به نور از میان تاریکی به او یاری می‌رساند.

## خادم و خداوندگار

می‌توان گفت که انسان-خدا در یک زمان هم خداوندگار عالم و هم خدمتکار آن است. در نقش کسی که گنج معنوی خویش را به فراوانی و سرشاری بر همه می‌بارد، او خداوندگار عالم است. به همان‌سان که هم خداوندگار و هم خدمتکار است، او والاترین عاشق‌ها و نیز معشوق بی‌همتا است. عشقی که او می‌دهد یا دریافت می‌کند روح را از جهل و نادانی رهایی می‌بخشد. او عشق را به خویش در پیکرهای دیگر می‌بخشد و عشقی را از دیگران دریافت می‌کند که به وسیله‌ی عنایت او در آن‌ها بیدار شده؛ عنایتی که همواره و بی‌تبعیض بر همه می‌بارد. عنایت انسان-خدا مانند باران است که به گونه‌ای یکسان بر زمین می‌بارد بی‌توجه به اینکه زمین بایر یا حاصلخیز باشد ولی تنها در زمینی

که بردبارانه با کار و زحمت آماده شده باشد میوه و نتیجه می دهد.



## حلقه

### ورود به حلقه‌ی مرشد

پس از چندین زندگی سرشار از جستجو، خالص شدن، خدمت و از خودگذشتگی روح سعادت دیدار و پیوند با مرشدی به خدا رسیده را پیدا می‌کند؛ و پس از چندین زندگی که در رابطه‌ای نزدیک برای خدمت کردن و عشق ورزیدن به مرشد به کار گرفته شده، مرید به حلقه‌ی مرشد وارد می‌شود. کسانی که به حلقه‌ی مرشد پا نهاده‌اند روح‌هایی هستند که با کوشش‌های خود، حق به خدا رسیدن را به دست آورده‌اند. هنگامی که لحظه‌ی دقیقِ درک و شناخت خدا فرا می‌رسد آن‌ها آن را به وسیله‌ی عنایت مرشد دریافت خواهند کرد.

### نقش اثرهای دوگانگی

همه‌ی کوشش‌ها در دنیای دوگانگی از سانسکاراها یا نقوش دوگانگی برانگیخته می‌شوند. آگاه بودن از دوگانگی نشانی از کارکرد اثرها و نقش‌های دوگانه است. این نقش‌ها در آغاز، در راستای محدود کردن پهنه‌ی آگاهی و تکامل آن و سپس در راستای رهایی آگاهی برای فراهم آوردن خودشناسی یا خدانشناسی کار می‌کنند. روح نمی‌تواند از یگانه بودن خویش بدون گذر از تجربه‌های دوگانه آگاه شود، تجربه‌هایی که ناگزیر اثرها و نقش‌های دوگانه‌ی متقابلی را فرا می‌خوانند. روح از آغاز تا انجام تحت نیروی پویایی این نقوش اعمال است، نقوشی که بخش فشرده و سنگین روح را تشکیل می‌دهند. این نقوش را پرارابدا سانسکارا<sup>۱۳</sup> می‌خوانند و همیشه در پیوند با تجربه‌های متضاد می‌باشند، مانند نقوش آز و طمع و متضاد آن، نقوش شهوت و متضاد آن، خشم و متضاد آن و سانسکاراهای پندارها، گفتارها و کردارهای بد و متضاد آن‌ها.

### ناپدید شدن سانسکاراها

روح از مرحله‌ی یک اتم تا مرحله‌ی شناخت خدا اسیر و در بند اثرها و نقوش دوگانگی و آنچه به سبب این نقش‌ها و اثرها بر او می‌گذرد می‌باشد. هنگامی که روح به شناخت خدا می‌رسد همه‌ی سانسکاراهایش ناپدید می‌شوند. اگر روح بدون بازگشت به آگاهی عادی دنیای دوگانگی، در تجربه‌ی الوهیت باقی بماند، برای همیشه به فراسوی همه‌ی سانسکاراهای گوناگون رفته و سانسکارایی ندارد و نخواهد داشت.

## سانسکاراهای یوگایوگای ذهن جهانی

اگر روح به خدا رسیده به آگاهی عادی دنیای دوگانگی بازگردد دارای ذهن جهانی می‌شود. در این ذهن جهانی که او از آن برخوردار است سانسکاراهای غیر ضروری ولی بی‌بند و اسارتی به نام سانسکاراهای یوگایوگا وجود دارد. مرشد در حالت فراسویی برای ابد از تمامی سانسکاراها آزاد است و حتی زمانی که از آفرینش آگاه و در آن کار می‌کند گرفتار سانسکاراهای یوگایوگا که بر ذهن جهانی او سایه افکنده است نمی‌شود. سانسکاراهای یوگایوگا نقش کانال‌هایی را برای کار جهانی او ایفا می‌نمایند و زنجیری محدود کننده بر آگاهی او نمی‌نهند.

### نقش سانسکاراهای یوگایوگا

کار سانسکاراهای یوگایوگا به گونه‌ای خودکار است. همه‌ی تماس‌های معین و ارتباط‌هایی را که انسان-خدا در کار خود به آن‌ها پاسخ می‌گوید، در پایان در این سانسکاراهای یوگایوگا ریشه دارند. این سانسکاراها بر ذهن جهانی پرده و حجابی نمی‌افکنند و ابری از جهل و نادانی نیستند. آن‌ها تنها نقش چارچوبی لازم برای جاری شدن فعالیت معین را به جای می‌آورند. به وسیله‌ی این سانسکاراهای یوگایوگا اراده‌ی جهانی خدا بیانی ویژه می‌یابد. هر فعالیت که در دنیای زمان و فضا جاری می‌شود باید مربوط به موقعیتی معین یا یک دسته شرایط موجود باشد. باید همیشه دلیلی وجود داشته باشد برای اینکه چرا به یک موقعیت پاسخی داده می‌شود نه به دیگری و چرا بدان شیوه‌ی اراده می‌شود تا به شیوه‌ی دیگر. زیر بنای فعالیت‌های خود محدود کننده‌ی یک روح که در اسارت معنوی است در سانسکاراهای پرارابدها می‌باشد که بند آفرین هستند. پایه و ریشه‌ی فعالیت‌های خود-محدود کننده‌ی روحی که از آزادی معنوی برخوردار است در سانسکاراهای یوگایوگا می‌باشد که بند آفرین نیستند.

### کار مرشد زیر پوشش قانونمندی آفرینش است

اگر انسان-خدا در حال پایین آمدن به سطح آگاهی عادی، این سانسکاراهای یوگایوگا را دریافت نکند نمی‌تواند هیچ کاری با سرشت معینی را انجام دهد. سانسکاراهای یوگایوگا به انسان-خدا یاری می‌رساند تا اراده‌ی الهی از راه او نقش ویژه یافته و پدید آید تا مأموریت او انجام گردد. مرشد می‌داند که بیکران است و در هستی، آگاهی، دانش، سرور، عشق و نیرو به راستی بیکران نیز هست و همیشه در حالت فراسویی، بیکران باقی می‌ماند. ولی کاری که مرشد در جهان هستی می‌کند زیر پوشش قانونمندی آفرینش است و از این‌رو به مفهومی، کاری محدود است. از این‌رو که کار او برای پرده برداشتن از الوهیت و بیکران نهفته در همگان است و نیز به دلیل آنکه دستیابی به این بیکرانی و الوهیت و انجام پذیری آن تنها هدف و مقصود همه‌ی آفرینش است، کار او اهمیت بیکران دارد، هرچند اگر آن را با معیار برآمده‌های بسنجیم باید به ناچار، کاری شدنی و ممکن در دنیا باشد و نه



### سانسکارهای یوگایوگا تعیین کنندهی حدود کار مرشد

ولی حتی اگر کار انسان-خدا را با معیار بزرگی برآمدهایش اندازه بگیریم، بیشتر برآمدهایی که افراد معمولی در دنیا به دست می‌آورند در سنجش با آن پیش‌پا افتاده است. بزرگ‌ترین روح‌هایی که هنوز در اسارت معنوی هستند نمی‌توانند به دستاوردهای انسان-خدا حتی نزدیک شوند. پشتوانه‌ی کار انسان-خدا نیروی بیکران خداست در حالی که اهل دنیا با نیروی محدودی کار می‌کنند که ذهن محدود «من» در دسترس آن‌ها قرار می‌دهد. ولی گاهی انسان-خدا تنها کار محدودی را انجام داده و سپس تن را رها می‌کند. این امر از آن رو نیست که نیروی او محدود است بلکه بدان سبب است که کار معین شده توسط سانسکارهای یوگایوگا همان اندازه هست و بیش از آن نیست. او هیچ گونه وابستگی به کار ندارد. هنگامی که کاری را که سانسکارهای یوگایوگا به او واگذاشته‌اند به انجام رسانیده آماده است که دوباره در جنبه‌ی غیر فردی بیکران جذب گردد. او حتی یک دقیقه بیشتر از آنچه سانسکارهای یوگایوگا لازم و واجب می‌کنند در دنیای دوگانگی و مجازی باقی نمی‌ماند.

### اوتار و حلقه‌ی او

اوتار نیز همانند مرشدهای کامل حلقه‌ی خود را دارد. هنگامی که اوتار جسم می‌پذیرد مأموریتی روشن و معین در پیش دارد که طبق برنامه‌ای اجرا می‌شود که همیشه به دقت، مناسب جریان زمان تنظیم می‌گردد. فرآیند جسم‌پذیری اوتار پدیده‌ای بی‌همتا است. او پیش از جسم‌پذیری و پایین آمدن به دنیای دوگانگی سانسکارهای ویژه‌ای به نام سانسکارهای ویدنیانی<sup>۱۴</sup> به خود و افراد حلقه‌ی خود می‌بخشد. حلقه‌ی اوتار همیشه از یک صد و بیست نفر تشکیل یافته و همه‌ی افراد آن باید در زمان جسم‌پذیری اوتار جسم بپذیرند. دریافت سانسکارهای ویدنیانی پیش از جسم‌پذیری، همانند کشیدن پوششی روی خویش و حلقه‌ی خویش است. اوتار پس از جسم‌پذیری تا زمانی که خود تعیین کرده زیر این پوشش سانسکارهای ویدنیانی باقی می‌ماند. آنگاه که زمان معین فرا می‌رسد او الوهیت دیرین خویش را تجربه نموده و کار خود را از راه سانسکارهای ویدنیانی آغاز می‌کند که اکنون به گونه‌ی سانسکارهای یوگایوگای ذهن جهانی تغییر ماهیت داده‌اند.

## سرشت سانسکاراهای ویدنیانی

سانسکاراهای ویدنیانی از همه نظر مانند دیگر سانسکاراهای دنیای دوگانه‌اند هرچند در سرشت به گونه‌ای بنیانی و اساسی با آن‌ها تفاوت دارند. سانسکاراهای ویدنیانی فعالیت‌ها و تجربه‌هایی را برمی‌انگیزند که همانند فعالیت‌ها و تجربه‌های سانسکاراهای معمولی است. اما در حالی که کارها و تجربه‌های سانسکاراهای معمولی این گرایش را دارند که قبضه‌ی دوگانگی مجازی را نیرومند سازند، کارها و تجربه‌های سانسکاراهای ویدنیانی این قبضه و کنترل را به گونه‌ای سازمان یافته سست‌تر می‌کنند. منطق فرآیند سر و سامان دادن سانسکاراهای ویدنیانی آنچنان است که درک یکی بودن همه‌ی هستی را به ناگزیر فرا می‌خواند. آن‌ها را از این‌رو آستانه‌ی وحدت و یگانگی می‌دانند.

## زمان معین برای شناخت خدا

اعضای حلقه‌ی اوتار تا زمانی که او برای وصل آن‌ها به خدا معین می‌کند زیر پوشش سانسکاراهای ویدنیانی باقی می‌ماند. سانسکاراهای ویدنیانی که همراه آن‌هاست پس از وصل به وسیله‌ی اوتار، دیگر پوششی نیستند و به سانسکاراهای یوگایوگا تبدیل می‌شوند که تنها به‌سان ابزاری برای به انجام رساندن برنامه‌ی الهی بر روی زمین از آن‌ها استفاده می‌شود.

## تفاوت میان سانسکاراهای ویدنیانی و یوگایوگا

میان سانسکاراهای ویدنیانی و یوگایوگا تفاوت مهمی وجود دارد. هرچند سانسکاراهای ویدنیانی سرانجام در جهت درک یکی بودن هستی کار می‌کنند ولی تا زمان شناخت خدا باعث می‌شوند که فرد محدود بودن را تجربه کند. ولی سانسکاراهای یوگایوگا که پس از شناخت از راه می‌رسند به هیچ روی دخالتی در تجربه کردن بیکران که فراسوی دوگانگی است نمی‌کنند هرچند آن‌ها به‌سان ابزاری برای تحرک و تعیین فعالیت‌ها و واکنش‌هایی در دنیای دوگانگی به کار برده می‌شوند. کار کردن با سانسکاراهای ویدنیانی به فرآیند شناخت فردی یاری می‌رساند درحالی که پرداختن به سانسکاراهای یوگایوگا برای یاری رساندن به فرآیند شناخت و درک در دیگرانی که هنوز در بند و اسیرند صورت می‌گیرد.

## حالت فراسویی

در حالت فراسویی، زمان، مکان و تمامی دنیای پدیده‌ها وجود ندارند. تنها در دنیای پدیده‌هاست که زمان، فضا و مکان وجود دارد و قانون کشته و درو حکم‌فرماست. زمانی که مرشد در فضای دوگانگی برای بالا بردن بشریت کار می‌کند کار او زیر پوشش قانون‌های زمان، مکان و علت پدیده‌هاست. از دیدگاه کاری که در بیرون انجام می‌شود گاهی به ظاهر او محدود شده است هرچند به راستی او همیشه یگانگی و بیکرانی حالت فراسویی را پیوسته تجربه می‌کند. هرچند او خود فراسوی زمان است ولی هنگامی که برای آن‌هایی که در عالم دوگانه هستند کار می‌کند زمان اهمیت

## کار ویژه برای حلقه

کار جهانی مرشد برای بشریت به‌طور کلی پیوسته در سلسله مراتب بالاتر در جریانست. هنگامی که برای اعضای حلقه‌ی خویش کار می‌کند، کار او طبق برنامه‌ای زمان‌بندی شده است که او خود با دقت تعیین می‌کند زیرا این کار باید مداخله‌ای دقیق و معین در فرآیند کارکرد سانسکاراهای آن‌ها باشد. او در زمان‌های معینی برای حلقه‌ی خویش کار می‌کند. از این‌رو آن‌هایی که دستورهای مرشد را دریافت می‌کنند اگر بر پایه‌ی زمان تعیین شده‌ی او عمل کنند از کار ویژه‌اش بهره‌مند می‌شوند. از نظر کار ویژه‌ای که مرشد در پیش دارد، زمان عامل بسیار مهمی می‌شود. کار ویژه‌ای که مرشد در رابطه با اعضای حلقه‌ی خود بر عهده می‌گیرد تنها بر آن‌ها اثر نمی‌گذارد بلکه زندگی کسانی که با اعضای حلقه تماس نزدیک دارند را نیز دگرگون می‌کند.

## مرشد با حلقه‌اش احاطه نمی‌شود

حلقه‌ی مرشد مهم‌ترین چهره و ترکیب ویژه‌ای می‌باشد که در رابطه و به وسیله‌ی آن، او وظیفه‌ی معنوی خویش در برابر بشریت را تنظیم می‌کند. این ترکیب ویژه به دلیل رابطه‌های نزدیک طی چندین زندگی به وجود آمده است. هر مرشد یک چنین حلقه‌ای از مریدان نزدیک را دارد ولی این حلقه به هیچ روی محدودیتی برای آگاهی درونی او ایجاد نمی‌کند. مرشد در حالت خدایی‌اش خود را در کانون آفرینش و مرکز همه چیز می‌یابد و دایره و حلقه‌ای نیست که هستی او را احاطه کند. در بیکرانی عالم یگانه، او کسی را بر کسی برتری نمی‌دهد. حلقه تنها در رابطه با مسئولیت و کاری که مرشد در دنیای پدیده‌ها بر عهده گرفته وجود دارد. از این دیدگاه وجود حلقه همان اندازه واقعی است که وجود کوه‌های هیمالیا.

## جسم پذیری دوباره و کارما (بخش نخست)

### اهمیت مرگ

#### هم هویتی روح و بدن

بشر دنیوی زندگی را به طور کامل با فعالیتهای و نمودهای بدن جسمانی یکی می‌داند. از این رو برای او آغاز و پایان وجود بدن به سان آغاز و پایان روح انفرادی است. به نظر می‌رسد همه‌ی تجربه‌ی او حکایت از گذرا و موقتی بودن بدن جسمانی می‌کند و او بیشتر زمان‌ها پاشیده شدن و از بین رفتن بدن‌هایی که روزی سرشار از زندگی بوده‌اند را خود شاهد بوده است. از این رو او به گونه‌ای طبیعی به سوی این باور سوق داده می‌شود که زندگی همانا وجود جسمانی بوده و زندگی و جسم یکی هستند.

#### مرگ به سان زمینه‌ی صحنه‌ی زندگی

از آنجا که انسان دنیوی مرگ را پایان زندگی می‌شمرد به مرگ بسیار اهمیت می‌دهد. کم هستند کسانی که زمانی طولانی به اندیشیدن درباره‌ی مرگ می‌پردازند ولی با وجودی که بیشتر مردم به طور کامل در کار و گرفتاری‌های دنیا غوطه‌ورند هنگامی که مرگ کسی فرا می‌رسد سخت تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

#### اهمیتی که به مرگ داده شده

مرگ افزون بر آنکه زمینه‌ای برای صحنه‌ی زندگی فراهم می‌کند در میان رویدادهای رنگارنگ زندگی اهمیتی برجسته و شکننده به خود می‌گیرد. مرگ از آن دسته از رویدادهایی است که بیشترین ترس، بیم و شیون و زاری پیامد آنست و بلایی است که فرد در خشم یا کین به عنوان آخرین تنبیه و بدترین انتقام بر سر کسی می‌آورد و نیز مطمئن‌ترین راهیست که برای دفع حمله یا مداخله‌ی دیگران به آن روی می‌آورد. گاهی فرد مرگ را با قربانی کردن خویش فرا می‌خواند با این امید دروغین که به همه‌ی نگرانی‌های دنیوی‌اش پایان بخشد، نگرانی‌هایی که نمی‌تواند با آنها رو به رو شده و آنها را چاره نماید. بدین سان در ذهن بیشتر افراد، مرگ اهمیتی برجسته و از پای درآورنده پیدا می‌کند.

## پافشاری زندگی

اهمیت از پای در آورنده‌ی مرگ به سبب وابستگی فرد به جسم‌های ویژه‌ای است. ولی حتی فرد معمولی اگر با دیدگاهی باز و گسترده فرآیند زندگی را در نظر بگیرد، مرگ بخش فراوانی از اهمیت و سوزش خود را از دست می‌دهد. با وجود گذرا و موقتی بودن این بدن‌ها، زندگی بی‌درنگ و پیوسته به وسیله‌ی آن‌ها در جریانست، بدن‌های کهنه به دور افکنده شده و شکل‌های نوین برای هویدا و بیان شدن آفریده می‌شوند. تولدهای پی‌درپی، پیامد مرگ‌های پی‌درپی است. نسل‌های نوین جای نسل‌های پیشین را می‌گیرند، زندگی در پیکرهای نو دوباره متولد شده و پیوسته خود را تازه و شاداب می‌کند. جویبارهای زندگی از سرچشمه‌ی کهن خود به پیشرفت بی‌وقفه‌شان به وسیله‌ی جسم‌هایی که به سان موج‌های اقیانوس به پس و پیش می‌روند ادامه می‌دهند.

## اندوه مرگ از وابستگی به بدن است

بنابراین حتی در محدوده‌ی تجربه‌ی فرد معمولی دنیوی می‌توان عامل‌های فراوانی را یافت که از فکرهای ناگوار درباره‌ی مرگ به عنوان فقدانی جبران‌ناپذیر بکاهند. برخورد عاقلانه با مرگ تنها زمانی شدنی است که به زندگی، بدون وابستگی به جسم‌های ویژه و در جنبه‌ی بی‌شکل آن نگریسته شود. ولی فرد معمولی دنیوی این کار را به دلیل وابستگی‌اش به بدن ویژه‌ای دشوار می‌یابد. برای او یک بدن به خوبی بدن دیگر نیست. جسمی که خود را با آن یکی می‌داند از همه بسیار با اهمیت‌تر است. پرورش و پیشرفت همگانی جریان زندگی برای او اهمیت ویژه‌ای ندارد. آنچه آرزویش را دارد ادامه‌ی بقای جسم خود و پیکرهای ویژه‌ی دیگری است که با آن‌ها پیوند دارد. دلش نمی‌تواند با خرد او کنار بیاید و به سازش برسد. با ناپدید شدن شکل‌ها و بدن‌هایی که برایش پر ارزش بوده‌اند او قربانی غمی پایان‌ناپذیر می‌شود، درحالی‌که زندگی در تمامیت خود و در جایی دیگر ممکن است رفتگان را با جسم‌های نوین جایگزین کرده باشد.

## اندوه مرگ نوعی خودخواهی است

در بررسی نزدیک‌تر در می‌یابیم که اندوهگین شدن از مرگ کسی در خودخواهی ریشه دارد. کسی که عزیزش را از دست می‌دهد از دیدگاه عقلانی ممکن است بداند که زندگی در تمامیت خود، فرد از دست رفته را در جایی دیگر جبران کرده است ولی تنها احساس او اینست که «برای من چه مفهوم و ارزشی دارد؟» هنگامی که انسان از دیدگاه فردی خود نگاه می‌کند، مرگ سبب اندوهی پایان‌ناپذیر می‌شود. ولی از دیدگاه تمامیت زندگی، مرگ رویدادی کم‌اهمیت است.

## مشکلات خرد غیر فردی

ملاحظه‌های غیر فردی، ذهن را در برابر هجوم اندوه فردی ناشی از مرگ بسیار نیرومند می‌کنند ولی به تنهایی نمی‌توانند مسأله‌های گسترده‌تری را چاره نمایند که حتی خرد غیر فردی انسان را

به چالش می‌کشند آنگاه که در چارچوب تجربه‌ی عادی خود به برخی از مفهومی‌های نهفته‌ی مرگ می‌نگرد. اگر به مرگ به عنوان نابودی نهایی یک وجود و هستی بنگریم به نظر می‌رسد که فقدانی جبران‌ناپذیر برای دنیاست. هر وجود فردی ممکن است در موقعیتی باشد که به دنیا چیزی آن‌چنان ویژه را ارایه کند که کسی دیگر نتواند درست همانند آن را ارایه نماید. افزون آنکه مواردی وجود دارد که عمر یک نفر در این دنیا بسیار زودتر از آنکه فرد به کمال برسد به پایان می‌رسد. به نظر می‌رسد تمام کوشش‌های او به سوی آرمان خود، تمام تلاش‌ها و شور و شوق او برای برترین، بهترین، زیباترین و همه‌ی آرزوهای او برای چیزهای الهی و جاودانی ناگهان در هیچستان بی‌پایانی که مرگ می‌آفریند پایان می‌یابد.

### کشمکش بین خرد ناخالص و دریافتِ ژرف درونی

مفهومی‌های نهفته در پنداشتن مرگ به عنوان پایان یافتن زندگی فرد، برخلاف چشمداشت‌های منطقی و سرسختی هستند که بر درک و دریافتِ درونی استوارند. بدین‌سان کشمکشی میان دستاوردهای دریافت و کشف درونی و جمع‌بندی‌های خرد خام و ناخالصی که مرگ را پایان زندگی فردی می‌انگارد به وجود می‌آید. چنین کشمکشی بیشتر زمان‌ها آغاز اندیشیدن خالص و نیکوست که بی‌درنگ این باور مورد پذیرش مردم که مرگ پایان واقعی زندگی است را به گونه‌ای به چالش می‌کشد. مرگ به عنوان نبود شدن زندگی و هستی هرگز نمی‌تواند به تمامی مورد پذیرش خواسته‌های معنوی بشر باشد. از این‌رو باور داشتن به جاودان بودن روح انفرادی بیشتر زمان‌ها بدون مقاومت فراوان در ذهن انسان پذیرفته می‌شود و این پذیرش بدون دانش مستقیم و صد درصد منطقی از بودن زندگی پس از مرگ است.

نادر هستند آن‌هایی که بر پایه‌ی تجربه‌ی شخصی می‌دانند که روح به راستی جاویدان است. دانش عقلانی و حس شدنی از بودن زندگی پس از مرگ در دسترس بیشتر توده‌ی مردم نیست. برای آن‌ها جاویدانی روح باید تنها به عنوان یک باور و اعتقاد سازگار و قابل پذیرش، باقی بماند نه بیش. این باور برای کسانی بخشی از دانش فردی می‌شود که به دلیل گرایش علمی ابزار و وسایلی برای ارتباط با «آن دنیا» ساخته‌اند، یا آن‌هایی که وضعیت ویژه‌ی آن‌ها سبب شده که مداخله و حضور روح‌های گذشتگان را به‌طور شخصی تجربه کنند، یا آن‌هایی که از راه پیشرفت معنوی به گونه‌ای خودکار از برخی توانایی‌های نهفته‌ی درک و دریافت ابزارهای درونی آگاهی پرده برداشته‌اند.

### زیربنای مادی فناپذیری روح

فناپذیری روح منفرد به خاطر یکی نبودن روح با بدن جسمانی امکان‌پذیر می‌شود. روح منفرد با همه‌ی نقوش اعمالش به وسیله‌ی بدن‌های ذهنی و لطیف خود در دنیا‌های درونی به زندگی خود ادامه می‌دهد، حتی پس از آنکه به هنگام مرگ بدن جسمانی خود را رها کرده است. از این‌رو زندگی

## جسم پذیری دوباره و کارما (بخش نخست)

به وسیله‌ی بدن جسمانی تنها بخشی از زندگی پیوسته و بی‌وقفه‌ی روح انفرادی است و بخش‌های دیگر آن در دنیاهای دیگر نمودار می‌شوند.

### سه دنیا

طبیعت بسیار بزرگ‌تر از آنست که انسان بتواند آن را به وسیله‌ی حس‌های معمولی بدن جسمانی‌اش درک و دریافت کند. جنبه‌های نهفته‌ی طبیعت، مواد و نیروهای ظریف‌تر و لطیف‌تری را در بر دارد. میان جنبه‌های ظریف طبیعت و جنبه‌های جسمانی آن دره‌ای ژرف و غیرقابل‌گذر وجود ندارد. آن‌ها درهم فرورفته و باهم به هستی خود ادامه می‌دهند. جنبه‌های لطیف طبیعت را فرد معمولی حس نمی‌کند ولی آن‌ها به هر حال دنباله و ادامه‌ی جنبه‌های جسمانی هستند که برای او قابل حس و درک است؛ در دور دست نیستند ولی در دسترس آگاهی او که به وسیله‌ی حس‌ها کار می‌کند نیستند؛ حس‌هایی که برای درک و حس چنان جنبه‌های ظریف میزان و سازگار نشده‌اند. فرد معمولی از دنیاهای درون آگاه نیست، به همان‌سان که شخص کر صدا را نمی‌شنود و نمی‌تواند برخوردی آگاهانه با صداها داشته باشد. از این‌رو برای او صداها به گونه‌ای کلی و عملی «دنیاهای دیگر» هستند<sup>۱۵</sup>. بخش ظریف و نهفته‌ی طبیعت دارای دو جنبه‌ی لطیف و ذهنی است که به بدن‌های لطیف و ذهنی انسان تعلق دارند. از این‌رو تمامی طبیعت را می‌توان سه بخش کرد:

(۱) دنیای خاکی (۲) دنیای لطیف (۳) دنیای ذهنی. هنگامی که روح انفرادی جسم می‌پذیرد زندگی خود در دنیای خاکی را نمودار و بیان می‌کند و زمانی که بدن، یعنی پوسته‌ی خارجی را، کنار می‌نهد به بیان و نمود خود در دنیای لطیف توسط بدن لطیف یا در دنیای ذهنی به وسیله‌ی بدن ذهنی ادامه می‌دهد.<sup>۱۶</sup>

### اثرهای مرگ نابهنگام

در روند معمولی، تنها زمانی که همه‌ی سانسکاراهایی که برای نمودار شدن در یک جسم رها شده‌اند حل و فصل گردند، زندگی بدن جسمانی پایان می‌پذیرد. در مورد‌هایی استثنایی، روح باید بدن جسمانی خود را پیش از حل و فصل این سانسکاراها رها کند. مثلاً فردی که خودکشی می‌کند طول عمر خود را به گونه‌ای غیرطبیعی کوتاه کرده و بدین‌سان از به ثمر رسیدن سانسکاراهایی که برای زندگی کنونی رها شده بودند جلوگیری می‌نماید. زمانی که به سبب مرگ نابهنگام، از بارور شدن سانسکاراهای رها شده جلوگیری گردد، روح پس از رها کردن بدن جسمانی تحت تأثیر نیروهای محرک این سانسکاراها باقی می‌ماند. نیروی محرک سانسکاراهایی که از حل و فصل آن‌ها جلوگیری شده حتی در زندگی‌های پس از مرگ ادامه می‌یابد و از این‌رو روح هنوز بسی در پی چیزهای دنیوی

۱۵- به پیش کور هیچم من، چنانم

به پیش گوش کر، من بی‌زبانم (مولانا)

۱۶- دهان چو بستی از این سوی، آن طرف بگشا

که های هوی تو در جو لامکان باشد (مولانا)

## تسخیر جسم

در چنین موردی روحی که جسم را رها نموده کشتی مقاومت ناپذیر به سوی دنیا خاکی دارد و آنچنان در پی دست یافتن به چیزهای جسمی و خاکی است که برای برآوردن خواسته‌هایش از بدن روح‌های دیگری که هنوز در جسم هستند استفاده می‌کند. بدین‌سان روح ممکن است آنقدر بخواهد شراب بنوشد که برای برآوردن این خواسته به روش‌های نابهنجار دست بزند. منتظر فرصت مناسبی می‌ماند و هنگامی که کسی را پیدا می‌کند که در دنیای خاکی در حال شراب نوشیدن است، بدن جسمانی او را تسخیر کرده و به وسیله‌ی آن، خواسته‌اش را بر آورده می‌سازد. به همین‌سان اگر بخواهد شعله‌ور شدن خشم جسمانی را تجربه نماید، به وسیله‌ی کسی که در دنیای خاکی احساس خشم می‌کند آن را تجربه می‌نماید. چنین روح‌هایی پیوسته در کمین یافتن و تسخیر کردن بدن کسی هستند که نقوش اعمال مشابهی دارد و می‌کوشند تماس خود با دنیای خاکی را تا آنجا که ممکن است به وسیله‌ی دیگران ادامه دهند. در زندگانی پس از مرگ، ادامه‌ی هرگونه درگیری با دنیای خاکی مانعی جدی برای پیشرفت جریان طبیعی زندگی روح است. باید آن‌هایی را که در این وضعیت خطرناک هستند به ویژه بدشانس و ناکام دانست زیرا با برآوردن خواسته‌های جسمانی به گونه‌ای غیرطبیعی به وسیله‌ی جسم دیگران، رنج و درد فراوان و غیرضروری بر آنها و خود هموار می‌نمایند. در مقایسه با این روح‌های ناکام، زندگی بعد از مرگ برای روح‌های دیگر بسیار آسوده‌تر است.

## مرگ آغاز زندگی در فاصله‌ی دو زندگانی است

به‌طور عادی مرگ زمانی فرا می‌رسد که همه‌ی نقوش اعمالی که در پی باروری و به ثمر رسیدن هستند سر و سامان یابند. هنگامی که روح بدن جسمانی را رها می‌کند به گونه‌ای کامل از پیوندهای دنیای خاکی بریده می‌شود، هرچند ذهن و منیت با همه‌ی نقوش انباشته شده طی زندگی جسمانی، باقی می‌مانند. روح‌های معمولی، برخلاف موردهای استثنایی روح‌های سرگردان که در پی تسخیر دیگرانند، می‌کوشند خود را با بریده شدن از بدن جسمانی سازگار کنند و محدودیت‌هایی را که این تغییر وضعیت ایجاد کرده پذیرفته و به حالت درون‌گرایی فرو می‌روند که طی آن فرآیند نوینی آغاز گشته و تجربه‌های زندگی خاکی با دوباره زنده شدن سانسکاراهای مربوط به آن‌ها در ذهن، مورد بازنگری و بررسی قرار می‌گیرند. از این‌رو مرگ سرآغاز دورانی از استراحت کمابیش بوده که شامل کناره‌گیری از فضای فعالیت خاکی و آغاز فاصله‌ای میان آخرین جسم‌پذیری و جسم‌پذیری پس از آن است.



## جسم‌پذیری دوباره و کارما (بخش دوم)

### دوزخ و بهشت

#### درونی بودن زندگی پس از مرگ

پس از مرگ دیگر آگاهی از دنیای خاکی وجود ندارد زیرا چنین آگاهی به گونه‌ای مستقیم به حس‌های بدن جسمانی وابسته است. ولی هرچند آگاهی از جهان مادی از دست رفته است اثرها و نقوش تجربه‌های دنیای خاکی در بدن ذهنی نگهداری شده و از راه عالم نیمه‌لطیف به بیان و نموداری خود ادامه می‌دهند. در فاصله‌ی میان مرگ و جسم‌پذیری پس از آن، آگاهی روح به سوی این سانسکاراها تابیده شده و باعث دوباره زنده شدن تجربه‌های وابسته به آن‌ها می‌شود. فرد معمولی از این محیط و فضای لطیف آگاه نیست. او به‌طور کامل در ذهنیات درونی فرو رفته و به زندگی از راه سانسکاراهای دوباره جان یافته جذب و کشیده می‌شود.

#### بهشت و دوزخ حالت‌های ذهن هستند

در زندگی پس از مرگ درد و لذت شدیدتر از دوران زندگی جسمانی حس و تجربه می‌شوند. این حالت‌های درونی از رنج و شادی شدید را دوزخ و بهشت می‌خوانند. دوزخ و بهشت حالت‌های ذهنی هستند و نباید به آن‌ها به‌سان مکان‌هایی نگاه کرد هرچند آن‌ها از دیدگاه درونی برای روح انفرادی با اهمیت هستند، اما هردو وهم و گمانی در میان وهم و گمان بزرگ‌تر دنیای پدیده‌ها می‌باشند.

#### پس از رها نمودن جسم، خواسته‌ها و تجربه‌ها شدت می‌یابند

در حالت دوزخی و نیز در حالت بهشتی، خواسته‌ها بسیار شدیدتر می‌شوند زیرا دیگر به آشکار نمودن خود به وسیله‌ی رسانه‌های جسمی نیاز ندارند. تجربه‌های مربوط به کامیابی یا ناکامی این خواسته‌ها نیز سخت شدت می‌یابند. در دوران زندگی جسمانی، خواسته‌ها و نیز لذت و رنجی که به همراه می‌آورند به وسیله‌ی رسانه‌ی بدن جسمانی تجربه می‌شوند. البته به راستی روح، همزمان بدن‌های لطیف و ذهنی خود را به کار می‌برد ولی در دوران زندگی خاکی همه‌ی آگاهی روح متوجه بدن جسمانی و تنیده بر آنست. از این‌رو فرآیندهای آگاهی در دنیای ماده باید از میان رسانه‌ی بدن عبور کند، امری که از شدت و نیروی آن می‌کاهد، درست به همان‌سان که نور هنگامی که از یک شیشه‌ی ستبر عبور کند کم‌سوتر می‌شود. در جسم از شدت و نیروی خواسته‌ها و تجربه‌ها کاسته می‌شود ولی هنگامی که جسم رها گردد شدت آن‌ها به گونه‌ای فراخور فزونی می‌یابد.

## ارضای خواسته‌ها از راه فکر

ارضای خواسته‌ها در حالت بهشتی مانند دنیای خاکی نیست زیرا دیگر نیازی نیست که چیز دلخواه را دارا باشد. ارضای خواسته تنها از راه فکر کردن به چیز دلخواه صورت می‌گیرد. برای نمونه، اگر شخصی آرزو کند که یک موسیقی دلنواز بشنود او لذت شنیدن آن را تنها با فکر کردن به آن تجربه می‌کند. در حالت بهشتی، موسیقی دلنواز خیالی جایگزین صدای برآمده از لرزش تار در دنیای خاکی می‌شود. لذتی که در پندار و خیال از موسیقی دلنواز می‌برد از لذتی که در دنیای خاکی از شنیدن آن حس می‌کرد بسیار بیشتر است. در حالت بهشتی هیچ مانعی میان خواسته‌ها و برآورده شدن آن‌ها وجود ندارد و لذت برآورده شدن آن‌ها از راه فکر یا احساس همیشه در دسترس است.

## بهشت در روی زمین

حتی در فضای زندگی خاکی و دنیوی هم کسانی این توانایی را در خود پرورش می‌دهند که بدون صاحب چیزی شدن از آن لذت ببرند. برای نمونه بتهوون به‌طور کامل کر بود ولی تنها با به‌کارگیری نیروی گمان می‌توانست از آهنگ‌هایی که خود می‌ساخت بسیار لذت ببرد. به بیانی می‌توان گفت که او در حالت و جایگاه بهشتی بوده است. به همین‌سان کسی که با عشق به محبوب می‌اندیشد و مراقبه می‌کند تنها با اندیشه‌ی محبوب و بدون نیاز به حضور جسمانی او شاد و زنده می‌شود. لذت بردن از این نوع کامیابی‌های فکری و تخیلی در حالت بهشتی پس از مرگ بی‌اندازه زیادتر است زیرا آگاهی از بیرونی‌ترین پوسته و پوشش بدن جسمانی رها شده است.

## سوق به زندگی دوزخی با خواسته‌های زمخت‌تر

برخی از خواسته‌ها، پیوندی مستقیم با تصاحب و جذب کردن چیزهای جسمی و خاکی از راه بدن جسمانی را دارند. خواسته‌های زمخت‌تری چون شهوت، پرخوری و ولع برای نوشیدن شراب از این گونه‌اند. این خواسته‌ها به ویژه خاکیند زیرا دارای جنبه‌ی چسبیدن به چیزی خاکی یا جسمی هستند. در این خواسته‌ها نه تنها از تماس با آن چیز احساس‌ها فزونی می‌یابند بلکه آن احساس‌هایی برتر و سنگین‌ترند که شامل جوابگویی خودِ بدن و جسم می‌باشند. این خواسته‌های زمخت‌تر به حالت دوزخ می‌انجامند.

## تفاوت میان خواسته‌های لطیف و زمخت

در مقایسه با خواسته‌های لطیف‌تر، خواسته‌های زمخت‌تر برای ارضای حسی به گونه‌ای محض و مستقل از هر مفهوم معنوی یا ارزش اخلاقی، ارج و اهمیت بی‌اندازه بیشتری می‌دهند. با این همه در خواسته‌های لطیف‌تر مانند گرایش به شنیدن موسیقی نیز جنبه‌ی نیاز به تماس با صداها و حس آن‌ها وجود دارد ولی صداها نه به خودی خود بلکه در توانایی‌شان برای بیان و نمایان ساختن زیبایی

## جسم‌پذیری دوباره و کارما (نخس دوم)

اهمیت پیدا می‌کند. خواسته و نیاز به شنیدن گفتارها و نکته‌ها نیز بر ذهن چیره می‌شود ولی این خواسته برای جنبه‌ی حسی واژه‌ها و صداها نیست بلکه به دلیل دل‌نشینی عاطفی و مفهوم معنوی آن‌هاست.

### حس‌های بدنی در خواسته‌های زمخت‌تر

از این‌رو در خواسته‌های لطیف‌تر، حس‌ها در واقع نقش پایین‌تری را در برابر آنچه به بار می‌آورند بازی می‌کنند. جنبه و عنصر اصلی خواسته‌های زمخت‌تر به وسیله‌ی حس‌ها در تماس و پیوندشان با چیز دلخواه و نیز با حس‌هایی که از واکنش بدن در تصاحب آن‌ها برانگیخته شده تأمین می‌گردد. حس‌های پیوندی و ذاتی بدن جسمانی بیشترین نقش را در تجربه‌های خواسته‌های زمخت‌تر ایفا می‌کنند. روح منفرد با بکارگیری آن‌ها وجود خود را به‌سان بدن جسمانی، به گونه‌ای بسیار زنده‌تر و مؤثرتر از تجربه‌های وابسته به خواسته‌های لطیف‌تر احساس می‌کند.

### بر آورده نشدن خواسته‌های زمخت‌تر به دلیل عدم دستیابی به چیزهای خاکی

تقریباً همه‌ی اهمیت تجربه‌هایی که از برآورده شدن یا ناکامی خواسته‌های زمخت‌تر به وجود می‌آیند از خود حس‌های بدنی شکل گرفته‌اند. از این‌رو آن‌ها به ندرت می‌توانند آن کامیابی کامل را فراهم آورند که خواسته‌های لطیف‌تر تنها با تکیه بر نیروی فکر و تخیل به وجود می‌آورند. ویژگی خواسته‌های زمخت‌تر در آنست که بر تصاحب و جذب چیز دلخواه پافشاری می‌کنند. هر تصور و خیال درباره‌ی آن چیز، تنها نیاز آن‌ها به دستیابی به آن را شدیدتر می‌کند. از آنجا که در دنیای لطیف، جسم خاکی دلخواه خواسته‌های زمخت‌تر در دسترس نیست این خواسته‌ها تجربه‌ای جز درد و رنج شدید برآمده از عدم کامیابی را به وجود نمی‌آورند.

### رنج‌های دوزخ و لذت‌های بهشت

به همان‌سان که در این دنیا خواسته‌های زمخت‌تر به افزون شدن رنج‌ها و کاهش لذت‌ها می‌انجامد، در زندگی پس از مرگ هم بیدار شدن دوباره‌ی تجربه‌های وابسته به خواسته‌های زمخت‌تر به فزونی و تسلط درد و رنج بر لذت انجامیده و حالت دوزخ را به وجود می‌آورد. زنده شدن دوباره‌ی تجربه‌های وابسته به خواسته‌های لطیف‌تر به همین شیوه به فزونی و تسلط لذت بر درد و رنج انجامیده و حالت بهشت را می‌آفریند.

### زمان در دنیای لطیف

با این حال جهنم و بهشت هر دو حالت‌های اسارت بوده و محدودیت‌های متضاد لذت و رنج بر آنها حاکم است. هر دو حالت‌هایی هستند که طول زمانی آن‌ها وابسته به سرشت، اندازه و شدت نقوش انباشته شده در ذهن است. از آنجا که حالت‌های آگاهی ذهنی هستند تا حسی، زمان در دنیای لطیف مانند زمان در دنیای خاکی نیست؛ ولی با وجودی که بدین‌سان زمان در دنیای لطیف با زمان

در دنیای خاکی تناسبی ندارد، طول زمان تنها به وسیله‌ی نقوش انباشته شده در دنیای خاکی تعیین می‌شود. اما نکته‌ی مهم این است که حالت‌های دوزخ و بهشت پایدار و همیشگی نیستند و پس از به انجام رسیدن هدفشان در زندگی روح منفرد، هر دو به پایان می‌رسند.

### زنده شدن نقوش کشته‌ها

خواسته‌های حسی زمخت‌تر مانند شهوت و فرآورده‌های آن‌ها مانند خشم و نفرت، به زندگی گمراه و رنج‌آور حاکم در دوزخ می‌انجامد. خواسته‌های لطیف‌تری مانند داشتن آرمان‌ها، علاقه به دانش و زیبایی‌ها، آرزوی نیک کردن برای همسایگان و دیگران، همراه با فرآورده‌های عاطفی آن‌ها مانند عشق فردی و احساس همنوعی و همراهی کردن با همگان به زندگی نورانی و لذت‌های رایج در بهشت می‌انجامد. این حالت‌ها برای بیشتر مردم شامل دوباره زیستن تجربه‌های دنیای خاکی به وسیله‌ی زنده شدن نقوش به جای مانده از آن‌هاست. طول زمانی، نهاد و سرشت این حالت‌ها بستگی به طول زمانی و سرشت تجربه‌هایی دارد که فرد در جسم خاکی تجربه نموده است.

### پایان دوزخ و بهشت

درست به همان سان که در پایان یک صفحه‌ی گرامافون، با رسیدن سوزن به پایان شیارهای صفحه، آهنگ پایان یافته و صفحه به کناری گذاشته می‌شود حالت‌های دوزخ و بهشت نیز با گذر آگاهی از اثرها و شیارهای به جای مانده از زندگی‌های گذشته به پایان می‌رسند. به همان سان که صفحه‌ی گرامافون درست همان آهنگی را پخش می‌کند که روی آن ضبط شده است، چگونگی و کیفیت تجربه‌های شدت یافته‌ای که روح پس از مرگ می‌گذراند تنها به نوع زندگی فرد در این دنیا و در جسم خاکی بستگی دارد. از این دیدگاه حالت‌های بهشت و دوزخ سایه‌های زندگی جسمانی هر فرد در روی زمین می‌باشند.

### بررسی دوباره‌ی تجربه‌های زمینی

اگر دوزخ و بهشت تنها زندگی گذشته را دوباره در ذهن زنده می‌نمودند آن‌ها نقش و هدف ویژه و مفیدی در زندگی روح منفرد به انجام نمی‌رساندند و به مفهومی تنها آنچه در گذشته روی داده بود تکرار می‌شد. در این حالت‌های پس از مرگ، آگاهی در موقعیتی قرار دارد که اثرهای دوباره جان یافته‌ی زمینی را در آسایش و به گونه‌ای کارا بررسی نماید. به دلیل شدت یافتن تجربه‌ها، آگاهی می‌تواند سرشت آن‌ها را به گونه‌ای آسان‌تر و پربارتر مشاهده کند. آگاهی بیشتر افراد در زندگی زمینی به گونه‌ای فراگیر پیش‌سونگر، شهودی و بیرونی و زیر فشار سانسکاراهای مصرف نشده است؛ یعنی توجه آگاهی بیشتر به سوی امکان برآورده شدن سانسکاراها در زمان حال یا آینده است. در زندگی پس از مرگ، آگاهی بیشتر افراد به گونه‌ای فراگیر واپس‌نگر و درونی است. در نبود سانسکاراهایی که فرد را در زندگی زمینی پیش می‌رانند، آگاهی با به یادآوردن خاطره‌ها به شدت

درگیر بازبینی و بررسی اهمیت گذشته است.

## تشابه سینما

در زندگی پس از مرگ حالتی آسوده و فارغ از نیاز به واکنش، جایگزین نیاز به پاسخگویی شتابزده و پرجنبال موقعیت‌های دگرگون شونده‌ی زندگی زمینی می‌گردد. همه‌ی تجربه‌ی زندگی زمینی، به گونه‌ای بسیار روشن‌تر از آنچه حافظه در زندگی جسمانی می‌توانست به یادش بیاورد، برای بازنگری در دسترس اوست. همه‌ی تصویرهای زندگی زمینی بر لوح و فیلم سینمای ذهن ضبط گشته و اکنون زمان آن فرا رسیده که با بکارگیری فیلم زندگی زمینی، که به گونه‌ای روشن و گویا روی پرده‌ی آگاهی درونی جریان دارد، اصل آن زندگی را بازنگری و بررسی نماید.

## جذب تجربه‌های دنیای خاکی

بدین‌سان حالت‌های بهشت و دوزخ در فرآیند جذب کردن تجربه‌ی به دست آمده در جسم خاکی، نقشی کلیدی دارند تا روح منفرد بتواند با بهره‌مندی از تجربه‌های جذب شده، بدن آینده‌ی خود را پذیرا شود. آموزش‌هایی که روح از راه این انبارگردانی ذهنی و بازنگری می‌آموزد به وسیله‌ی نیروی رنج یا شادی که در این حالت چندین برابر بیشتر شده بر روی بدن ذهنی نقش بسته و تأیید می‌شوند. این آموزش‌ها توشه و اجزای ساختار نهادی ضمیر آگاه و کوشا برای جسم‌پذیری آینده می‌شوند بی‌نیاز از اینکه جزییات یکایک رویدادهای زندگی پیشین دوباره زنده گشته و جان بگیرند. حقیقت‌هایی که ذهن در زندگی پس از مرگ جذب و درک می‌کند در جسم‌پذیری آینده بخشی از خردی می‌گردد که فرد با آن زاده می‌شود. رشد و توسعه‌ی درک مستقیم و بی‌واسطه همانا فهم و درک فشرده و یک‌پارچه‌ای می‌باشد که از لایه‌های بی‌شمار تجربه‌های گوناگون زندگی‌های پیشین گذر کرده و تقطیر شده است.

## نقش و کمک بهشت و دوزخ در فراهم آوردن خرد مستقیم و بی‌واسطه

روح‌های گوناگون با سرمایه و درجاتی ناهمسان از توانایی درک مستقیم و بی‌واسطه، سفرهای تجربی و ماجراهای زندگی‌های زمینی خود را آغاز می‌کنند. شاید به نظر بیاید که این درک بی‌واسطه، برآمده از تجربه‌های گذشته بوده که بر توان و ابزار روان افزود شده است درحالی که به راستی، بیشتر شکوفا شدن چیزی است که در روح منفرد نهفته و پوشیده بوده است. از این دیدگاه ژرف‌تر، تجربه‌های زندگی زمینی و نیز فرآیند بازنگری فکری و جمع‌بندی آن‌ها در زندگی پس از مرگ جسمانی، تنها ابزاری هستند که به گونه‌ای تدریجی خرد ذاتی و بی‌واسطه‌ای را که از آغاز آفرینش در ژرفنای روح نهفته بوده به سطح ضمیر آگاه بیاورند. حالت‌های بهشت و دوزخ در زندگی پس از مرگ، همانند زندگی زمینی و تجربه‌هایش، بخش‌هایی جدا نشدنی و رویدادهایی در سفر روح منفرد هستند تا در پایان به سرچشمه‌ی همه چیزها برسد.

## جسم‌پذیری دوباره و کارما (بخش سوم)

### وجود و خاطره‌ی زندگی‌های پیشین

#### رویدادهای تولد و مرگ

آن‌هایی که هر لحظه می‌توانند به حقیقت‌های بسیار محسوس زندگی روح و نیز جسم‌پذیری‌های آن دسترسی داشته باشند از راه حس و دریافت شفاف خود می‌دانند که آنچه ما تولد می‌خوانیم تنها یک جسم‌پذیری روح منفرد در جهان خاکی است. در ماندگاری بریده ناشدنی زندگی روحی که جسم می‌پذیرد، تولد و مرگ رویدادهایی بیش نیستند؛ دروازه‌هایی در گذار دگرگون شدن زندگی از یک گونه به گونه‌ای دیگر، هر دو در گستره‌ی زندگی روح به گونه‌ای یکسان لازم و ضروری‌اند و دوران و فاصله‌ی میان مرگ و تولد همان اندازه ضروری است که دوران میان تولد و مرگ.

#### درخواست‌های درک مستقیم و بی‌واسطه‌ی ذهن

آنان که مرگ را پایان و نابودی هستی فرد می‌دانند، همانند کسانی که به دنیا آمدن جسم را آغاز وجود و هستی آن می‌دانند، به گونه‌ای یکسان با کشمکش و تضادی میان پیش‌گمان‌های نادرست خود و درخواست‌های سنجیده و معقول درک شهودی و بی‌واسطه رو به رو هستند. از دیدگاه عدالت فردی، به دلیل نابرابری بخت و اقبال نیک و بد در رابطه با آسایش مادی یا کامیابی و پیشرفت، همه‌ی نظام آفرینش و معقول بودن و توجیه آن بسیار مورد سؤال و اعتراض است. اینکه گهگاه شاهد رنج کشیدن پرهیزگاران از یکسو و دارا بودن وسایل لذت به وسیله‌ی گنهکاران از سوی دیگر هستیم، مشکلات حل ناشدنی برای هر کسی به وجود می‌آورد که ترجیح می‌دهد به زندگی به عنوان فرآیندی بنگرد که برای به ثمر رسیدن هدفی الهی و جاویدان است.

#### گرایش به پذیرش توضیح‌های ژرف

اگر توضیح‌های ژرف‌تری ارایه نشود ذهن انسان با سردرگمی و پیچیدگی‌های آزار دهنده‌ای رو به روست که دیدگاه عمومی فرد را نسبت به زندگی تلخ نموده و بدبینی و بدگمانی دایم و پینه بسته‌ای را در او پرورش می‌دهد؛ حالتی که از بسیاری نظرها حتی از دردناک‌ترین غم برآمده از مرگ، بدتر و ناگوارتر است. ولی ذهن انسان برعکس آنچه به نظر می‌رسد، مادرزادی در خود گرایشی ذاتی دارد که پس از چنین بدبینی‌ها بکوشد تا ایمانی ژرف و سست ناشدنی به ارزش زندگی و اصولی بودن آن را دوباره در خود بازسازی و استوار کند. ذهن توضیح‌هایی را پذیرفتنی می‌یابد که با این قانون ژرف‌تر روح همسو هستند، مگر آنکه نیروهای بازدارنده‌ی ساختگی جلوگیری آن شود.

## مغز نو بازدارنده‌ی دسترسی به تجربه‌های گذشته

شمار آن‌هایی که به حقیقت جسم‌پذیری دوباره دسترسی مستقیم دارند حتی از شمار آنان که به حقیقت بقا و جاودانگی روح انفرادی دسترسی مستقیم دارند کم‌تر است. خاطره‌های همه‌ی زندگی‌های گذشته در بدن ذهنی روح انباشته و نگهداری می‌شوند ولی آن‌ها در دسترس آگاهی فرد معمولی نیستند زیرا پوششی روی خاطره‌ها افکنده است. هنگامی که روح، بدن جسمانی خود را تغییر می‌دهد مغزی نو و تازه دریافت نموده و آگاهی معمولی و بیدار او با فرآیندهای مغزی و دماغی همکاری نزدیک دارد. در شرایط معمولی تنها خاطره‌های زندگی کنونی می‌توانند در ضمیر آگاه او نمودار شوند زیرا مغز کنونی او مانع آن می‌شود که نقش خاطرات تجربه‌های گردآوری و اندوخته شده در مغزهای زندگی‌های پیشین در دسترس او قرار گیرند.

## خاطره‌ی زندگی‌های پیشین

در موردهای نادری با وجود مقاومت مغز، بخشی از خاطره‌های زندگی‌های پیشین به شکل خواب‌هایی در زندگی کنونی دیده می‌شوند که به هیچ روی امکان توضیح و توجیهی را در فضای آن ندارند. فرد ممکن است کسانی را در خواب ببیند که هرگز در زندگی کنونی ندیده است. بیشتر وقت‌ها افرادی را که در خواب می‌بیند کسانی هستند که در زندگی‌های پیشین با آن‌ها آشنا شده است. البته وقتی که این خواب‌ها از نوع خواب‌های معمولی باشند نمی‌توان آن‌ها را خاطره‌ی زندگی‌های پیشین دانست. آن‌ها تنها نشانی از آند که خیال و گمانی که در خواب در پرواز بود تحت تأثیر رویدادهایی در زندگی‌های پیشین او قرار گرفته بود. خاطره‌ی راستین زندگی‌های پیشین همانند یاد و خاطره‌ی زندگی کنونی روشن و شفاف، پیوسته و پابرجاست. هنگامی که فرد چنین خاطره‌ی راستینی را به یاد می‌آورد دیگر هیچ شکی ندارد که زندگی‌های دیگری را همراه و همگام با بسیاری از اطرافیانش زیسته و پشت سر گذاشته است. به همان سان که در بدن کنونی خود شکی به زندگی گذشته‌ی خود ندارد، نمی‌تواند در مورد زندگی‌های پیشین نیز تردیدی به دل راه دهد.

## رها شدن خاطره‌های زندگی‌های گذشته

شمار کسانی که می‌توانند زندگی‌های پیشین خود را به یاد بیاورند، در سنجش با بیشترینی که نمی‌توانند، بسیار اندک است. بیشتر مردم چنان به دنیای خاکی تنیده و وابسته‌اند که حتی گمان هم نمی‌کنند که ممکن است واقعیت‌هایی فراسوی آنچه حس و دیده می‌شود وجود داشته باشد. تا زمانی که آگاهی فرد با بدن خاکی و فرآیندهای مغزی و دماغی آن درگیر است، خاطره‌های زندگی‌های پیشین به دلیل محدودیت‌های مغز با مانعی جدی برای رو آمدن و رها شدن خود رو به رو هستند. هنگامی که آگاهی از محدودیت‌های برآمده از مغز رهایی یابد خواهد توانست از خاطره‌های

زندگی‌های پیشین که تمامی در بدن ذهنی انباشته شده‌اند پرده برداشته و به آن‌ها دسترسی یابد. لازمه‌ی این امر رسیدن به درجه و جایگاهی از نبود وابستگی و درک و فهم است که تنها رهروان پیشرفته دارای آنند. این خاطره‌ها می‌توانند با شفافیت و بی‌تردید جاری شوند، حتی برای کسانی که در گذار از عالم‌های درون هستند ولی هنوز کامل نشده‌اند.

### **دست‌رسی نداشتن به خاطره‌ی زندگی‌های پیشین اثری بر پیشرفت معنوی ندارد**

خاطره‌های زندگی‌های گذشته جز در موردهای غیر عادی و نادر به یاد نمی‌آیند مگر آنکه فرد از دیدگاه معنوی به اندازه‌ی بسنده پیشرفته باشد. این امر تسهیلی است که قانون‌های زندگی فراهم آورده تا تکامل معنوی روح منفرد بی‌مانع پیش رود. در نگاه اول ممکن است به نظر بیاید که نداشتن دسترسی به خاطره‌های زندگی‌های پیشین کمبودی است ولی به راستی این‌طور نیست. به طور کلی دانش از زندگی‌های گذشته برای هدایت کردن مسیر پیشرفت تکامل معنوی به‌هیچ روی لازم نیست. پیشرفت و تکامل معنوی یعنی هدایت کردن زندگی در پرتو ارزش‌های والایی که الهام‌گونه و بی‌واسطه‌ی ذهن درک شده‌اند، نه آنکه اجازه دهیم سرنوشت زندگی به وسیله‌ی گذشته تعیین شود. در بسیاری موردها حتی خاطره‌ی زندگی کنونی جلوگیری می‌کند که فرد در برابر موقعیت‌های دگرگون شونده‌ی زندگی و نیازهای معنوی آن‌ها، دگرگونی‌های لازم را در زندگی‌اش به وجود آورد. به مفهومی می‌توان گفت که مسأله‌ی رهایی و نجات همانا آزاد شدن از گذشته است؛ گذشته‌ای که به گونه‌ای سخت و بی‌امان زندگی کنونی کسانی که گرفتار چرخ دوار تولد و مرگ هستند را شکل و محتوی می‌دهد.

### **سپری در برابر پیچیده شدن زندگی**

اگر کسی که از نظر معنوی پیشرفته نیست بار آگاهانه‌ی خاطره‌های چندین و چند زندگی گذشته را نیز به دوش می‌کشد زندگی‌اش بی‌اندازه دشوارتر و پیچیده‌تر می‌شود. گوناگونی صحنه‌هایی که آدم‌ها در پرتو این خاطره‌ها در زندگی‌های او ظاهر می‌شوند او را مات و سرگردان می‌نمود، ولی او با چنین سردرگمی رو به رو نیست زیرا سپری بازدارنده از دوباره جان گرفتن خاطره‌های زندگی‌های پیشین او جلوگیری می‌نماید. از این‌رو که با افراد و همه‌ی چیزها در صحنه و فضای محدود و معینی رو به رو می‌شود، برایش آسان‌تر است که کنش‌ها و پاسخگویی‌هایش را تنها در پرتو آنچه از زندگی کنونی می‌داند برگزیند؛ البته این به آن مفهوم نیست که کنش‌ها و پاسخگویی‌های او به تمامی بر اساس آنچه از زندگی کنونی‌اش می‌داند تعیین می‌شوند. آنچه در زندگی‌های پیشین روی داده نیز نقشی ناخودآگاه ولی کارآمد در تعیین کنش‌ها و پاسخگویی‌های او دارد؛ ولی با وجود اثر واقعی زندگی‌های پیشین از آنجایی که سپری مانع جان گرفتن آن‌ها در ضمیر آگاهست، آگاهی او دیگر گیج و سردرگم نمی‌شود زیرا خاطره‌های آگاهانه‌ی وی از زندگی‌های پیشین در میان داده‌هایی



## جسم‌پذیری دوباره و کارما (بخش سوم)

نیستند که او باید در گزینش و تعیین کنش‌ها و پاسخ‌های خود آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد.

### شرط ایمنی از خاطره‌های گذشته

تنها آنگاه که فرد از خواسته‌ها و احساس «مال من» و «مال تو» رها می‌شود خواهد توانست بدون سردرگمی و از دست دادن تعادل، با دوباره جان گرفتن خاطره‌های زندگی‌های گذشته رو به رو شود. کسانی که زمانی آن‌ها را از آن خود می‌دانست ممکن است در زندگی کنونی از آن دیگری باشند و اگر این چنین وابستگی‌ها و ادعاهایی را ادامه می‌داد، برای خود و دیگران سردرگمی، پیچیدگی و رنج فراوان به وجود می‌آورد. آمادگی معنوی برای رو به رو شدن با اثرهای پریشان‌کننده‌ی زندگی‌های پیشین نیازمند زدودن احساس هرگونه تصاحب و تعلق از لوح ذهن رهرو است.<sup>۱۷</sup>

### آمادگی معنوی

زمانی که انسان آمادگی معنوی دارد دیگر هیچ خواسته‌ای نداشته و از عشقی بی‌هویت فردی لبریز است. همه‌ی درگیری‌های نفس فردی از ذهن او ناپدید گشته است و می‌تواند به دوستان و دشمنان قدیمش یکسان و از یک چشم نگاه کند. آنچنان از بند محدودیت‌هایش رها شده است که در زندگی کنونی و زندگی‌های پیشین دیگر بیگانه از خویشاوند نمی‌شناسد. نه خود ادعایی از دیگران و یا دفاعی در برابر ادعاهای آنان دارد و نه در بند ادعاهای دیگران است زیرا حقیقت ژرف‌تری را درک و دریافت نموده که در آن رویدادهای این دنیا تنها گذاری در وهم و گمان بوده و همه‌ی زندگی یکی و یگانه است.

### بکار بستن بخردانه‌ی خاطره‌های دوباره جان یافته

خاطره‌های دوباره جان یافته‌ی زندگی‌های پیشین تنها هنگامی که فرد این چنین آمادگی معنوی را پیدا می‌کند دیگر بر او بی‌اثرند. تنها در آن زمان است که دسترسی به آن‌ها برایش سودمند می‌باشد چون آنگاه ست که می‌تواند آن تشخیص بی‌اشتباه و ناب و آن عشق بی‌زوالی را داشته باشد تا بتواند از دانستنی‌های تازه‌ای که از دوباره جان یافتن خاطره‌ی زندگی‌های پیشین به دست آورده به درستی و بخردانه استفاده کند. این دانایی، در را به روی دانستنی‌های زیادی درباره‌ی جسم‌پذیری‌های زندگی‌های گذشته‌ی خودش و دیگرانی که با آن‌ها رابطه و پیوند دارد می‌گشاید. این امر نه تنها به او این توانایی را می‌دهد که با سامان دادن «کارمایی» زندگی خود به پیشرفت معنوی بیشتری دست یابد بلکه او را در راهنمایی کردن رهروان دیگر در پرتو زندگی‌های گذشته‌شان توانا می‌کند.

## برتری‌های خاطره‌های بازیافته

با بازگشت عادی خاطره‌های زندگی‌های پیشین پیشرفت معنوی شتاب بیشتری پیدا می‌کند. رهایی از درگیری‌ها و مسأله‌های پیش‌پافتاده با آگاهی از پیشینه‌ی شکل‌گیری آن‌ها آسان‌تر می‌شود. فرآیند تکامل او که بیشتر زمان‌ها از پیشینه‌ی محدودیت آفرین خویش ناآگاه بود اکنون از آن آگاه می‌شود. راهبندها و نیز راهکارهای زاده شده از گذشته اکنون در دسترس آگاهی قرار می‌گیرند و از این‌رو می‌توان آن‌ها را به دقت و هوشمندانه سامان داد. بر درک مستقیم و الهام‌های بی‌بیان او اکنون دانستنی‌ها و داده‌هایی با دلیل و برهان افزون شده است. از این‌رو امکان لغزش در کردار کم شده و توانایی آن برای به وجود آوردن بازده‌های دلخواه فزونی می‌یابد.

## راهی میانبر از زندگی‌های گذشته

استادان خرد، به دلیل دست یافتن به کمال، دلبستگی ویژه‌ای به جسم‌پذیری‌های گذشته ندارند. آن جسم‌پذیری‌ها هم بخشی دیگر از واقعیت‌های زندگی خاکیند که اهمیتی ندارند. اگر از دانش خود درباره‌ی زندگی‌های گذشته‌ی کسی استفاده کنند تنها برای یاری کردن به او در گام برداشتن به سوی حقیقت ازلی است. دانش آن‌ها از زندگی‌های گذشته، آن‌ها را در جایگاهی ویژه قرار می‌دهد که می‌توانند به رهرو درست همان راهنمایی را که مورد نیاز اوست ارائه کنند. جزییات سفر در راه معنوی بیشتر زمان‌ها با سه عامل تعیین می‌شود: (۱) رویدادهای گذشته (۲) گونه‌ای که رهرو در زندگی‌های پیشین در جستجوی بالاترین حقیقت بوده (۳) راهبندها یا راهکارهایی که از راه کردار خویش در زندگی‌های پیشین برای خود به وجود آورده است. همه‌ی این عامل‌ها که از چشم رهرو پوشیده است در دسترس درک شفاف استاد بوده و او از دانستن آن‌ها برای شتاب بخشیدن به پیشرفت معنوی هر رهرو حقیقت بهره می‌گیرد. استاد، از جایی که تجربه‌های چندین زندگی پیشین رهرو را به آنجا کشانیده، راهی به سوی شاهراه می‌گشاید. در راه معنوی نیز همانند موردهای دنیای خاکی، دانش بیشتر و بی‌اشتباه به صرفه جویی در زمان و انرژی روانی می‌انجامد.

## جسم‌پذیری دوباره و کارما (بخش چهارم)

### شرایط ویژه‌ی یک جسم‌پذیری

#### جنسیت گونه‌ای از دوگانگی است

آغاز و سرچشمه‌ی روح منفرد در هستی بیکران، بی‌شکل، بخش‌ناپذیر و بدون جنسیت خداوند یگانه بوده که خدایی فراسوی همه‌ی شکل‌های دوگانگی یا دوران تکاملی است. آغاز روح منفرد سرآغاز دوران تکاملی و دوگانگی است، هرچند گونه‌ای ویژه از دوگانگی که دربرگیرنده‌ی جدایی و گرایش بر اساس جنسیت می‌باشد در مرحله‌ای از تکامل در آینده پدیدار خواهد شد. از لحظه‌ای که جدایی میان فرد تجربه‌کننده و چیز تجربه‌شونده به وجود بیاید دوگانگی به وجود می‌آید و به‌سان کانون و فضایی از آگاهی سوسو می‌زند. ولی کشش جنسی گونه‌ای ویژه از کشش بدنی و جسمی است که پیش از تفاوت جنسی بین شکل‌های آفرینش وجود داشته، گونه‌ای ویژه از درگیری روانی با شکل‌ها و بدن‌ها و نیز جلوه‌ای ویژه از هستی و انرژی می‌باشد.

#### کشش جنسی در جمادات و گیاهان

در دنیای جمادات جنسیت وجود ندارد. تفاوت‌های بدنی از دیدگاه جنسیتی، در دنیای درختان و گیاهان پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است ولی گیاهان و درخت‌ها آگاهی جنسیتی ایجاد نمی‌کنند زیرا رشد آگاهی در گیاهان بسیار ساده و ابتدایی بوده و نمودهای آن تحت تأثیر این تفاوت‌های جسمی آن‌ها نیست. از این‌رو که آن‌ها حرکت نمی‌کنند تماس میان آن‌ها غیر مستقیم بوده و از راه زنبورها، حشرات و باد برقرار می‌شود. به این دلیل با وجودی که از دیدگاه تکامل شکل‌ها و بدن‌ها می‌توان گفت که تفاوت‌های جنسی حتی در سطح گیاهان و درخت‌ها آغاز شده، ولی از دیدگاه آگاهی خود آن‌ها نمی‌توان گفت که هیچ جنسیتی دارند. زیرا آگاهی آن‌ها از دوگانگی، رنگی از جنسیت ندارد.

#### جنسیت در پرندگان و جانوران

در فرآیند شکل‌گیری و تکامل دوگانگی جنسی، درخت‌ها و گیاهان در نیمه‌ی راه، میان جمادات که جنسیت ندارند و پرندگان و جانوران که به گونه‌ای کامل از آن برخوردارند قرار دارند. در آخرین شکل‌های حیوانی و درست پیش از آنکه به شکل انسان درآید، روح به آگاهی و انرژی کامل جنسی دست می‌یابد. آنگاه است که روح، جسم حیوانی را رها کرده و بدن انسانی می‌پذیرد. جسم‌پذیری روح منفرد در بدن‌های انسانی پس از جسم‌پذیری‌های پی‌درپی در شکل‌های قبل از شکل انسانی

## جنسیت، روان را دگرگون می‌کند

جنسیت در جانوران نه تنها خود را در تفاوت بین بدن‌ها و فعالیت‌های آن‌ها آشکار می‌کند بلکه عاملی با ریشه‌های عمیق در آگاهی آن‌هاست. از این رو که انسان بدن و آگاهی خود را از پیشرفته‌ترین جانوران مانند میمون‌ها به ارث می‌برد، همانند آن‌ها گرفتار دوگانگی جنسیتی است. کشش جنسی در انسان آنقدر به کمال رشد رسیده که دیگر تنها پدیده‌ای بدنی نیست بلکه روان را از پایه دگرگون کرده و در پی آنست که به وسیله‌ی بدن، بر حسب اینکه مرد یا زن است، خود را آشکار و بیان کند

## جسم‌پذیری به شکل زن و مرد

روال معمولی این است که بعد از دستیابی به شکل و قالب انسانی، دیگر پس رفتن به شکل‌های جانوری رخ نمی‌دهد. واپس رفتن به شکل‌های قبل از شکل انسانی از موردهای نادر و استثنایی است. راه طبیعی برای روحی که به بدن انسان دست‌یافته راهی ست که طی آن او بی‌شمار، جسم انسانی می‌پذیرد. این بدن انسانی می‌تواند بر حسب سانسکاراها و شرایط معنوی آن روح، گاهی مرد و گاهی زن باشد.

## امتیازهای ویژه‌ی بدن‌های مرد و زن

بدن زن دارای این امتیاز ویژه است که حتی اوتارها و مرشدان کامل هم باید از طریق آن زاده شوند. امتیاز ویژه‌ی بدن مرد آن است که بیشترین مرشدان کامل به صورت مرد ظاهر می‌شوند. زنان نیز می‌توانند قدیس و مرشد کامل شوند ولی اوتار همیشه به صورت مرد ظهور می‌کند.

## کمبودها و امکان‌های هر جسم‌پذیری به وسیله‌ی سانسکاراها تعیین می‌شوند

امکان‌ها و کمبودهای هر جسم‌پذیری همیشه به وسیله‌ی سانسکاراهای ویژه‌ای تعیین می‌شوند که روح منفرد در زندگی‌های پیشین در هم اندوخته است. آنچه برای ادامه‌ی پیشرفت و رشد آن مورد نیاز است بستگی به سرشت و نهاد سانسکاراهای انباشته شده‌ی آن روح دارد. از این رو سانسکاراهای انباشته‌ی روح در واقع تعیین می‌کنند که او در شرق یا در غرب کره‌ی زمین به دنیا بیاید، مرد یا زن باشد و یا در این دوران از زمان یا در دورانی دیگر جسم‌پذیرد. امکان‌ات و تسهیلاتی که یک جسم‌پذیری فراهم می‌کند نه تنها بستگی به مرد یا زن بودن دارد بلکه وابسته بر آنست که مرد در یک دوره از زمان یا دورانی دیگر زاده شود و نیز این که جسم‌پذیری او با شیوه‌ی زندگی در شرق یا در غرب کره‌ی زمین سازگار باشد.

## شرق و غرب

تقریباً می‌توان گفت که در دنیای امروز، شرق بیشتر در جنبه‌های معنوی رشد نموده تا جنبه‌های مادی. از این‌رو ذهنیت شرق دارای اشتیاقی طبیعی و خودجوش برای خداست. به‌طور کلی پیشرفت دنیای غرب بیشتر در جنبه‌های مادی بوده تا معنوی. از این‌رو ذهنیت غرب کششی خودجوش به سوی علم و هنر دارد. تولد در مشرق زمین به‌طور معمول بیشتر گرایش به سوی زندگی معنوی به همراه دارد و جسم‌پذیری در غرب بیشتر شوق و گرایشی به پیشرفت مادی. ولی روح، هم باید جنبه‌های مادی زندگی را تجربه کند و هم جنبه‌های معنوی آن را تا از زنجیر و پای‌بند زندگی دوگانه‌رهای یابد. از این روست که یک روح باید هم در شرق و هم در غرب زاده شود.

## از قاره‌ای به قاره‌ی دیگر

اگر یک روح پس از آن که چندین بار پی‌درپی در شرق جسم پذیرفته در غرب به دنیا بیاید نقش‌ها و اثرهای زندگی‌های شرقی خود را همراه دارد و با وجودی که در غرب زندگی می‌کند شیوه و مرام زندگی او بر پایه و اساس الگوی شرق است. وارونه‌ی این وضع نیز صادق است و از این‌رو گاهی یک روح اروپایی را در بدن یک هندی و یا یک روح هندی را در جسم یک اروپایی می‌یابیم. باید توجه کرد که این هویت‌تنها در رابطه با جسم‌پذیری‌ها و سانسکارهای پیشین است و باید به یاد سپرد که روح فراسوی این چنین هویت‌ها و تمایزهاست.

## دوران‌های هستی

مردها در برخی از دوران‌های هستی بیشتر از زنان به مسایل مادی می‌پردازند و پویایی و انرژی بیشتری دارند. وارونه‌ی این وضع نیز در برخی دیگر از دوران‌های تاریخ صادق بوده است. زنان شرقی در گذشته روشنفکر، دلیر و بی‌باک بودند. آن‌ها از هیچ فداکاری برای آسایش و خوشحالی شوهران خود کوتاهی نمی‌کردند و فروتنی معنوی آن‌ها به آنجا می‌رسید که شوهر خود را به دیده‌ی خداوندگار نگاه می‌کردند. در این دوران یک مرد معمولی در شرق بیشتر از یک زن معمولی گرایش معنوی دارد. مردی که در شرق زندگی می‌کند با مردی که در غرب می‌زید تفاوت دارد و این در مورد زنان نیز صادق است. ولی شگرد و شوخی زمانه در این است که در مقایسه‌ی خود با افراد جنس مخالف، یک روح منفرد در رابطه با مسایل مادی و معنوی بر حسب آنکه مرد باشد یا زن، در شرق زاده شود یا در غرب و در چه دورانی از زمان زندگی کند؛ درجات مختلفی از کمتری، برابری و برتری را نشان می‌دهد.

## جسم‌پذیری دوباره و کارما (بخش پنجم)

### نیاز به جسم‌پذیری مردانه و زنانه

#### تسهیلات پیکرهای مرد و زن

با وجودی که امکانات فراهم آورده شده به وسیله‌ی هر جنسیت بستگی به مکان و دوران هر جسم‌پذیری دارد، هر جنسیت تسهیلات ویژه‌ای برای رشد و گسترش آگاهی در راستاهای خاصی فراهم می‌آورد. آموزش‌هایی که فرد در جسم‌های مردانه به سادگی می‌آموزد شاید در پیکرهای زنانه به آسانی در دسترس او نباشد. وارونه‌ی چنین موردی هم صادق است. روال کلی این است که مردها بیشتر در جنبه‌های فکری و به کار بردن اراده برتری دارند و می‌توانند به درستی داوری کرده و هدف و مقصودی پابرجا را دنبال کنند و زنان در کیفیت‌های مربوط به دل می‌درخشند. آن‌ها می‌توانند بسیار عشق بورزند و از این‌رو می‌توانند هرگونه فداکاری برای عزیزانشان را بپذیرند. به دلیل این توانایی زنان در گستره‌ی عشق است که در نیایش‌های هندوها نام‌های سیتا<sup>۱۸</sup> و رادا<sup>۱۹</sup> همیشه پیش از نام‌های رام و کریشنا آمده است. زنان به‌طور معمول در کیفیت‌های دل بر مردان برتری دارند و مردان در زمینه‌های فکری و به کار بردن عزم و اراده بر زنان می‌چربند. جالب این است که یک روح برحسب انتخاب جسم مرد یا زن می‌تواند یا در کیفیت‌های فکری و کاربردی پیشرفت کند یا در گستره‌ی دل. رشد و گسترش پی‌درپی کیفیت‌های ویژه‌ی معنوی بدین‌سان از راه جسم‌پذیری‌های تناوبی به شکل زن و مرد پیشروی می‌کند تا رشد همه‌ی جنبه‌ها میسر گردد.

#### جسم‌پذیری به هر دو صورت زن و مرد لازم می‌باشد

از این‌رو که جسم‌پذیری به هر دو صورت زن و مرد به گونه‌ای برای خودشناسی لازم و ضروری هستند، درست نیست که یکی را مهم‌تر از دیگری دانست. با وجود تفاوت‌هایی که بین سرشت تسهیلات و امکانات آن‌هاست، هر دو ناگزیر و ضروری‌اند. روح برای داشتن تجربه‌ی پرمایه و سرشاری که شرط دستیابی به درک و شناختی است که در آن خود را فراسوی همه‌ی شکل‌ها و چارچوب‌های دوگانگی بداند، باید در بدن‌های مرد و زن که نماد شدت یافتن دوگانگی بر اساس جنسیت هستند بارها و بارها جسم بپذیرد.

<sup>۱۸</sup> - Sita

<sup>۱۹</sup> - Radha

## جسم‌پذیری به صورت زن و مرد کامل کننده‌ی یکدیگرند

پیش از آنکه روح از بند همه‌ی سانسکاراها رها شود بارها و بارها به صورت زن و مرد جسم می‌پذیرد. اگر چنانچه روح تنها در جسم مرد یا زن ظاهر می‌شد تجربه‌اش ناتمام و یک جانبه می‌بود. تا زمانی که عرصه و گستره‌ی تجربه تنها به یکی از دو چیز متضاد محدود شود، درک و فهم تجربه‌ها به آن شکل ویژه محدود می‌گردد و روح نمی‌تواند فراسوی دوگانگی را تجربه کند که نیازمند درک و فهم کامل است. تا زمانی که در آنچه مورد تجربه است جنبه و عنصری یافت شود که فرد تجربه کننده خود آن را به تمامی تجربه نکرده باشد، یکی شدن تجربه کننده و چیز مورد تجربه به دست نمی‌آید و این امر به ویژه در مورد دوگانگی بر اساس جنسیت صدق می‌کند.

## تقسیم روان

روان هر روح منفرد تجربه‌های گردآوری شده‌ی جسم‌پذیری‌های مذکر و مونث را نگه می‌دارد. از آن رو که روح خود را با بدن یکی می‌داند، آن دسته از گرایش‌های روانی که با جنسیت بدن همسازند، رسانه‌ای مناسب برای ابراز خود می‌یابند. آن دسته از گرایش‌های روان که از ویژگی‌های جنس مخالفند معمولاً به بخش ناآگاه روان فرو می‌روند زیرا با جنسیت آن بدن همساز نیستند و آن را مانعی برای ابراز خود می‌یابند. هنگامی که روح در بدن مونث پدیدار می‌شود می‌توان گفت که گرایش‌های مذکر پس رانده شده و تنها گرایش‌های مونث برای ابراز رها می‌شوند. به همین سان هنگامی که روح، بدن مذکر اختیار می‌کند گرایش‌های مونث پس رانده می‌شوند و گرایش‌های مذکر برای ابراز رها می‌گردند.

## آفرینش درگیری جنسی

هم‌هویی با بدن در برگیرنده‌ی هم‌هویی با جنسیت بدن می‌گردد. از این رو تنها آن بخش محدود از روان که با جنسیت بدن همساز است می‌تواند آزادانه جولان یابد. از آن جا که بخش دیگر روان در ضمیر ناآگاه پس رانده و نهفته شده است، در ضمیر آگاه احساسی از ناتمام بودن و نیز گرایشی برای برقرار کردن تمامیت از راه وابسته شدن به افراد جنس مخالف به وجود می‌آید. بخش نهفته‌ی روان که با بدن کنونی همساز نیست می‌کوشد از راه آمیزش با جنس مخالف به گونه‌ای خود را ابراز کند. از این دیدگاه می‌توان گفت که جاذبه‌ی جنسی نتیجه‌ی کوششی است که طی آن ذهن می‌خواهد با بخش ناآگاه خود یکی شود.

## جبرانی بیهوده و عبث

درگیری جنسی نمایانگر کوشش جاهلانه‌ای است که ضمیر آگاه طی آن می‌کوشد گسستگی روانی برآمده از هم‌هویت شدنش با جنسیت بدن را جبران کند. این کوشش برای جبران از هم‌پاشیدگی روان به گونه‌ای حتمی نافرجام و بی‌ثمر خواهد بود زیرا نه تنها بر هم‌هویی با بدن استوار

است بلکه با قرار دادن بدن جنس مخالف در رو در رویی و درگیر شدن با آن با وابستگی و تصاحب، هم هویتی با بدن را شدت می بخشد.

### درک و تجربه‌ی جنس مخالف از راه عدم وابستگی

هنگامی که روح بر آن می شود که از راه عدم وابستگی به جنس مخالف بر دوگانگی جنسی چیره گردد راهی درونی برای درک تجربه‌ی جنس مخالف را هموار می کند. آنگاه است که یک مرد بر آن می شود که یک زن را نه از دیدگاه یک مذکر درک کند بلکه آن چه را که یک زن در تجربه‌ی فردی خویش احساس می کند از راه تصور درونی به آن برسد. به همین سان یک زن می کوشد که یک مرد را نه از دیدگاه یک مادینه درک کند بلکه آن چه را که یک مرد در تجربه‌ی فردی خویش احساس می کند از راه تصور درونی به آن دست یازد. از این رو بدن و پیکر جنس مخالف مانع درک راستین تجربه‌ی مربوط به جنس مخالف می گردد، هرچند این امر معمایی دو پهلو به نظر می آید. عدم وابستگی به بدن و پیکر جنس مخالف درک راستین تجربه‌ی وابسته به آن را آسان می کند زیرا سدی که پندار سکس گرا آفریده را از میان برمی دارد.

### رهایی از تصور و پندار سکس گرا

اگر مردی در حال رفتن به فراسوی دوگانگی جنسی است و می کوشد تجربه‌ی مربوط به جنس مخالف را درک کند گاهی ممکن است ویژگی‌های معمول و مربوط به جنس مخالف را در عمل نشان دهد. بدین سان برخی از رهروان مرد در برهه‌ای از مرحله‌های راه جامه‌ی زنان را می پوشند، مانند آن‌ها حرف می زنند، احساس زن‌ها را دارند و ویژگی‌ها و عادت‌های آن‌ها را به خود می گیرند. ولی این تنها مرحله‌ای گذراست. هنگامی که درک درونی تجربه‌ی مربوطه کامل می شود آن‌ها دیگر خود را تنها به عنوان یک مرد یا یک زن تجربه نکرده و خویش را فراسوی تمایز جنسی می یابند. تجربه‌های مربوط به بدن‌های مذکر و مونث هر دو قابل فهم و در دسترس رهروی هستند که فراسوی تمایز جنسی گام نهاده است. او تحت تأثیر محدودیت‌های هیچ یک از آن‌ها نیست زیرا خود را از راه ادراک، از بند وسوسه‌های محدود کننده‌ای که از ویژگی‌های پندار و تصور آکنده از جنسیت هستند آزاد ساخته است.

### آشتی و سازش بین ضمیر آگاه و ضمیر ناآگاه

تمامیت و کامل بودن که ذهن در پی آن است از راه وابستگی به شکل‌ها و بدن‌های دیگر قابل دستیابی نیست؛ آن را باید با دوباره یافتن یکپارچگی از دست رفته‌ی ذهن در درون یافت. آشتی و سازش بین ضمیر آگاه و ضمیر ناآگاه از راه کشش جنسی یا شکل‌های دیگر تصاحب، شدنی نیست. این آشتی و سازش از راه هم‌هویت نشدن با بدن و جنسیت آن میسر می شود. هم هویت نشدن با بدن سدی که مانع یکپارچه شدن تمامی تجربه‌های روانی روح می باشد را از میان برمی دارد. کمال



## جسم‌پذیری دوباره و کارما (بخش پنجم)

درونی را باید در چیرگی بر دوگانگی و تمایز جنسی یافت که هم هویتی با بدن را شدت می‌بخشد.

### عشق الهی

آزاد شدن از وابستگی به جنس مخالف همانا رهایی از سلطه‌ی جنسیت بدنی می‌باشد که روح در آن جسم پذیرفته است. این امر به ناپود شدن بیشتر سانسکاراهایی می‌انجامد که روح را وادار به هم هویتی با بدن می‌کنند. رفتن به فراسوی دوگانگی جنسی به خودی خود به چیره شدن بر تمامی دوگانگی نمی‌انجامد ولی برای رفتن به فراسوی دوگانگی در همه‌ی شکل‌هایش گامی بلند است. از سوی دیگر این نیز صادق است که مشکل دوگانگی جنسی بخشی از مشکل کلی دوگانگی است. راه حل اساسی زمانی فرا می‌رسد که عشق الهی مشکل گسترده‌تر همه‌ی دوگانگی را به گونه‌ای حل می‌کند که دیگر نه «من» می‌ماند و نه «تو»، نه زن می‌ماند و نه مرد. هدف جسم‌پذیری به صورت زن و مرد مانند هدف خود تکامل است که همانا توان بخشیدن به انسان برای رسیدن به هستی یکپارچه و بخش‌ناشدنی خویش است.

## جسم‌پذیری دوباره و کارما (بخش ششم)

### عملکرد «کارما» از راه زندگی‌های پی‌درپی

#### نظام جسم‌پذیری‌ها بر اساس قانون «کارما»

در جسم‌پذیری‌های پی‌درپی یک روح منفرد نه تنها رشته‌ای از تداوم و هویت فردی وجود دارد بلکه قانون کشته و ثمره‌ی آن به گونه‌ای پیوسته از راه عملکرد مبرم و مصرانه‌ی «کارما» حاکم است. این تداوم و هویت، خود را در حافظه‌ی انفرادی بروز می‌دهد، حافظه‌ای که در روح‌های پیشرفته دوباره زنده می‌شود. جسم‌پذیری‌های پی‌درپی با همه‌ی ویژگی‌هایشان به گونه‌ای دقیق و لغزش‌ناپذیر به وسیله قانونی منطقی تعیین می‌شوند تا روح منفرد بتواند آینده‌ی خود را از راه کنش بخردانه و هوشمندانه طراحی کرده و شکل دهد. اعمال زندگی‌های پیشین شرایط و موقعیت‌های زندگی کنونی را تعیین می‌کنند و اعمال زندگی کنونی در تعیین شرایط و موقعیت‌های آینده نقش دارند. جسم‌پذیری‌های روح منفرد تمامی اهمیت خود را تنها بر اساس عملکرد قانون «کارما» به ثمر می‌رسانند.

#### تداوم و پافشاری «کارما» از راه بدن ذهنی

جسم‌پذیری‌های جدا از هم در دنیای خاکی تنها به ظاهر از یکدیگر جدا هستند. «کارما» به عنوان زنجیره‌ی پیوست و عامل تعیین‌کننده‌ی آن‌ها از راه بدن ذهنی در سراسر زندگی‌های روح منفرد مصرانه باقی و پا برجا می‌ماند. قانون «کارما» و شیوه‌ی عملکرد آن تا زمانی که بدن خاکی و دنیای خاکی به عنوان تنها واقعیت‌ها در مد نظر هستند قابل فهم نیست. نقش تعیین‌کننده‌ی «کارما» به وسیله‌ی وجود بدن‌های لطیف و ذهنی و دنیاهای آن‌ها امکان‌پذیر می‌شود.

#### بدن‌های ذهنی و لطیف

دنیای خاکی مکانی است که فرد می‌تواند در آن دارای آگاهی جسمی و مادی باشد. آسمان‌هایی که فرد می‌تواند در آن‌ها از خواسته‌ها آگاهی داشته باشد در دنیای لطیف می‌باشند و آسمان‌هایی که روح در آن‌ها می‌تواند دارای آگاهی ذهنی باشد در دنیای ذهنی می‌باشند. سرچشمه‌ی خواسته را در ذهن می‌توان یافت که در آسمان‌های ذهنی جای دارد. بذر خواسته و آرزو به ذهن پیوسته است. به همان سان که درخت در بذر و دانه‌ی آن نهفته است، خواسته و آرزو نیز به گونه‌ای نهفته

## جسم‌پذیری دوباره و کارما (بخش ششم)

و سر بسته، در ذهن هستی دارد. بدن ذهنی را که جایگاه ذهن است بیشتر "کارانا شریرا"<sup>۲۰</sup> یا بدن خلاقه می‌خوانند زیرا بذره‌های به وجود آورنده‌ی همه‌ی خواسته‌ها در آن انباشته شده است. ذهن همه‌ی نقوش و سرشت‌ها را سر بسته و نهفته نگه می‌دارد. "من" محدود یا منیت از این سانسکاراها تشکیل یافته است ولی بروز و تجلی سانسکاراها در آگاهی، به گونه‌ای که از راه فرآیندهای مختلف ذهنی ابراز می‌شوند، در بدن لطیف صورت می‌پذیرد.

### شکل‌گیری و تداوم ذهن منیتی<sup>۲۱</sup>

روح، که در واقع یکی و غیرقابل تفکیک و تمایز است به وسیله‌ی محدودیت‌های بدن ذهنی که جایگاه ذهن فردی می‌باشد، به ظاهر فردیت می‌یابد. ذهن فردی به وسیله‌ی اثرهای انباشته شده‌ی تجربه‌ها و اعمال پیشین شکل می‌گیرد و این ذهن فردی است که هسته‌ی وجودی کسی را که دوباره جسم پذیرفته است تشکیل می‌دهد. ذهن فردی به عنوان سرچشمه‌ی اثرهای نهفته، حالت بدن ذهنی است. آن‌گاه که ذهن فردی، روح گشته و نقوش و اثرهای متجلی و دوباره جان گرفته را تجربه می‌کند، در حالت بدن لطیف است. آن‌گاه که ذهن فردی برای خلق کردن به دنیای خاکی نزول می‌کند در حالت تجلی جسمانی است. بدین‌سان ذهن فردی، که جایگاهش بدن ذهنی است، همان وجودیست که همه‌ی حالت‌های هستی‌پایدار و مداوم یک فرد مجزا را دارا می‌باشد.

### نقوش انباشته شده در ذهن فردی شرایط یک جسم‌پذیری را تعیین می‌کنند

ذهن فردی، که جایگاهش بدن ذهنی است، بدن‌های خاکی و لطیف را بر اساس نقوشی که در آن انباشته شده است می‌گزیند. این نقش‌ها تعیین می‌کنند که آیا فرد باید در جوانی بمیرد یا در پیری، آیا ثروت و بیماری یا هر دو را تجربه خواهد کرد یا نه، زشت خواهد بود یا زیبا، در نقص‌های جسمانی مثل کور بودن رنج خواهد برد یا این‌که بدنش از توان معمولی برخوردار خواهد بود، تیزهوش خواهد بود یا کودن، دلش پاک خواهد بود یا پلید، اراده‌اش استوار خواهد بود یا سست و آیا به دنبال دستاوردهای دنیوی خواهد رفت یا جستجوگر نور درونی روح و روان خواهد شد.

### بازی دوگانگی

ذهن فردی به نوبه‌ی خود به وسیله‌ی رسوب نقش‌های «کارمایی» بر آن دگرگون می‌شود؛ نقوشی که نه تنها کنش جسمانی را در بر می‌گیرند بلکه شامل فکرها و احساس‌ها نیز می‌شوند. موقعیت‌ها و شرایط هر جسم‌پذیری بر اساس ترکیب و نیازهای ذهن فردی تنظیم و میزان می‌گردند. از این‌رو اگر کسی ظرفیت‌ها و گرایش‌های ویژه‌ای را در یک جسم‌پذیری در خود پرورش دهد، آن‌ها را در جسم‌پذیری بعدی به همراه دارد؛ و نیز چنانچه کارهایی در یک زندگی ناتمام بماند،

۲۰ - Karana-sharira

۲۱ - Ego-mind - ذهن فردی، خود را "من" می‌خواند.

می‌تواند آن‌ها را در زندگی‌های بعدی به پایان برساند. پیوندها و ارتباط‌های «کارمایی» که در یک زندگی ایجاد شده‌اند از راه پابرجایی و تداوم نقوش، به جسم‌پذیری‌های آینده منتقل شده و در آن‌ها پرورش و گسترش می‌یابند. بدین ترتیب کسانی که از نزدیک با هم آمیزش داشته و بده بستان‌های خوب و بد داشته‌اند گرایش دارند که باز هم بارها با یکدیگر تماس برقرار کنند و این بازی دوگانگی را تا به آن‌جا ادامه بدهند که تجربه‌های متضاد را به اندازه‌ای بیندوزند که روح به سبب این سرشاری و غنی بودن تجربی، خوب پخته و رسیده شود تا بتواند ذهن فردی را به دور افکنده، به درون خویش باز گردد تا خود را به عنوان روح کل بشناسد.

### ادعاهای متقابلی که بده بستان‌ها به وجود می‌آورند

چنان‌چه بده بستانی بین کسانی بوده که منجر به ایجاد گره‌های «کارمایی» و سانسکارایی بین آن‌ها شده و ادعاهای متقابلی را به وجود آورده است، این افراد باید دوباره به هم برسند و داد و ستدهای تازه‌ای بکنند تا به این ادعاها پاسخ دهند. آن‌چه را که فرد با انگیزه‌ای خودخواهانه به کسی می‌بخشد به همان سان او را اسیر و در بند می‌کند که اگر چیزی را با احساسی از جدایی و جدا بودن از دیگری دریافت کند. بده بستانی که بدین سان او را در بند می‌کند ضروری نیست که تنها در دنیای مادی و به شکل داد و ستد پول، جنس یا انجام دادن کارهایی باشد؛ این داد و ستدها می‌توانند شامل بده بستان‌های احساسی و دیدگاهی نیز باشد.

### کارمای تداخلی

اگر فردی به یک وجود مقدس که در آسمان‌های بالاتر است ادای احترام کند، ادعا و طلبی در برابر او به وجود می‌آورد تا جایی که حتی اگر آن روح مقدس خود در حال گذر از آسمان‌های درون و پیمودن راه طریقت باشد، باید برای او درنگ کند و یاری لازم را به دعا کننده برساند تا او را به آن نقطه در راه و طریق برساند که خود به آن‌جا رسیده است. چنین ادای احترامی به پیری مقدس به کارمای تداخلی می‌انجامد. هر چند دریافت این احترام برای قدیس خوب است ولی ممکن است او را وادار کند که در سفرش در راه توقف کند تا به کسی که برای ادای احترام نزدش آمده یاری برساند.

### پاسخ‌گویی روح‌ها

پاسخ‌گویی سریع و حتمی این روح‌ها در این قانون آمده است که نفرت، نفرت و شهوت، شهوت و عشق، عشق می‌آفریند. این قانون نه تنها در طی یک زندگی حاکم است بلکه بر زندگی‌های متعددی حکمرواست. فردی ممکن است از کسی که در زندگی‌های پیشین دشمن او بوده بترسد یا نا خواسته و به اجبار از او متنفر باشد، هرچند در زندگی کنونی هیچ دلیل روشنی برای این برخورد و احساسش پیدا نمی‌کند. به همین سان و بدون هیچ دلیلی در ارتباط با زندگی کنونی، فرد ممکن

## بسم پذیری دوباره و کارما (بخش ششم)

است دوستی از زندگی‌های پیشین را دوست بدارد و او را یاری کند. در بیشتر موارد فرد ممکن است برای برخوردِ توجیه‌ناشدنی‌اش از هیچ دلیلی آگاه نباشد، ولی این به آن معنی نیست که دلیلی وجود ندارد. بسیاری از چیزهایی که در نگرش سطحی، توجیه‌ناشدنی به نظر می‌آیند، وقتی به آن‌ها از دیدگاه پیوندهای کارمایی مرتبط با زندگی‌های پیشین بنگریم، قابل فهم و توجیه می‌شوند.

### قانون «کارما» قانون کنش و واکنش است

قانون «کارما» خود را از طریق تغییرات مداوم در تنظیم و تعدیل‌های متقابل بروز و نشان می‌دهد؛ فرآیندی که تا زمانی که چند روح منفرد بر آنند که در دنیایی مشترک خود را بیان و ابراز کنند، باید ادامه یابد. این امر نتیجه‌ی پاسخ‌گویی ذهن‌های فردی است. ریتم آهنگی که دو روح رابطه‌ی خود را با آن آغاز می‌کنند، کماکان و بدون تغییر ادامه می‌یابد تا آن‌گاه که روح، از طریق کارمای هوشمند، ریتم را تغییر داده و آن را به کیفیت بالاتری برساند.

### آزادی از «کارما»

طبق قاعده‌ی کلی، کارمای اندوخته شده نیروی تحرکی برای خود دارد و جهت و سرشت حرکت خود را بدون دلیل ویژه‌ای تغییر نمی‌دهد. پیش از آن که کارما ایجاد شود، فرد به نوعی آزاد است انتخاب کند که چگونه باشد اما بعد از آن که کارما به وجود آمد، خود عاملی می‌شود که نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ عاملی که یا باید از طریق نتیجه‌هایی که به بار می‌آورد سوخته و مصرف شود و یا با کارمای مناسب و تازه‌ای خنثی گردد.

### تقدیر و سرنوشت

لذت و دردی که در زندگی در روی زمین تجربه می‌شود، کامیابی یا شکستی که همراهشان می‌باشد، دستاوردها و مانع‌هایی که در آن ریخته و پاشیده‌اند، دوستان و دشمنانی را که در آن‌ها ظاهر می‌شوند، همه و همه با کارمای زندگی‌های پیشین تعیین می‌شوند. این جبر کارمایی را در گفتمان رایج، تقدیر و سرنوشت می‌خوانند. ولی تقدیر و سرنوشت، اصلی ناآشنا، بیگانه و ستمکار نیست بلکه ساخته و آفریده‌ی خود فرد است که از زندگی‌های پیشین او را دنبال می‌کند. به همان سان که سرنوشت به وسیله‌ی کارمای گذشته شکل و قالب گرفته، می‌توان آن را با کارمای زندگی کنونی دگرگون کرد، دوباره قالب‌ریزی یا حتی کلاً محو و ناپدید نمود.

### کارمای خلاق تنها در بدن جسمانی صورت‌پذیر است

اگر سرشت کارما در زندگی دنیوی به وسیله‌ی نقش‌ها و اثرهای اندوخته شده در ذهن فردی تعیین می‌شود، این نقش‌ها خود با سرشت کارما در زندگی دنیوی تعیین می‌شوند. نقش‌ها و اثرهای اندوخته شده در ذهن فردی، با سرشت و طبیعت کارما وابستگی و اتکای متقابل دارند. کارمای به دست آمده در روی زمین، خود در دوباره شکل دادن و دگرگون کردن نقوش اندوخته در ذهن

«فردی» نقشی مهم ایفا می‌کند و به آن توان و تحرکی می‌دهد که سرنوشت آینده‌ی آن را تعیین می‌نماید. در صحنه و میدان زندگی دنیوی است که کارمای خلاقانه و اثربخش می‌تواند خود را به وسیله‌ی رسانه‌ی بدن جسمانی بروز و بیان کند.

### حاکم شدن بر سرنوشت خویش

از طریق درست فهمیدن و به کار گرفتن قانون کارما انسان می‌تواند با کردار هوشمند و بخردانه، بر سرنوشت خویش حاکم شود. هر فرد از طریق اعمال اندوخته‌ی خودش به جایی که آن جا ست رسیده، و نیز از طریق اعمال کنونی و آینده‌ی اوست که می‌تواند خود را بر طبق تار و پود دل طرح و قالب ریزد تا سرانجام، خویش را از این جبر کارمایی که در زندگی و مرگ بر او حاکم است، آزاد و رها کند.

### کارمای رهایی‌بخش

به بیانی کلی می‌توان گفت کارما بر دو نوع است: یکی فرد را به بند می‌کشد و دیگری به رهایی از بندها و درک خویشتن می‌انجامد. کارمای نیک و بد تا زمانی که از ذهن فردی برتافته، از آن سرچشمه گرفته و از آن تغذیه می‌کند، اسارت‌بخش است. اما هنگامی که کارما از فهم راستین سر برکشد، نیرویی برای رهایی می‌شود. مرشدهای کامل که سرشت حقیقی و سرنوشت روح را می‌دانند و از پیچیدگی‌های کارمایی آن آگاهند در بهترین جایگاه برای رسانیدن این فهم راستین هستند.

### کارما با تمایز بین خوب و بد آغاز می‌شود

کارمایی به حساب می‌آید و مطرح است که بعد از آن که شخص به حسی از تشخیص و تمایز بین خوب و بد رسیده، آن کارما به وجود آمده است. در هفت سال اول دوران کودکی، نقوشی که برای ابراز و بیان رها می‌شوند بسیار کمرنگ‌اند. این نقش‌ها نیز در برگیرنده‌ی آگاهی از دنیایی هستند که به مراتب کم‌تر به دنیای تمایزها گرایش پاسخگویی دارد. از این‌رو کارهای کودکان زیر هفت سال، نقش قوی و موثری بر ذهن فردی آن‌ها به جای نمی‌گذارند و نقش موثری در شکل‌گیری آینده و سرنوشت آن‌ها بازی نمی‌کنند. آغاز کارمای موثر و راستین که ذهن فردی و آینده‌ی آن را قالب و شکل می‌دهد، بعد از آنست که روح به احساس مسؤولیت می‌رسد. لازمه‌ی این احساس مسؤولیت، وجود احساسی از تمایز بین خوب و بد است که معمولاً بعد از گذراندن چند سال اولیه‌ی کودکی به تمامی پرورش می‌یابد.

## مقایسه با قانون کشته و ثمره

قانون کارما، در عرصه و قلمروی دنیای ارزش‌ها، نقش مقابلِ قانون کشته و ثمره در دنیای خاکی و مادی را دارد. اگر قانون کشته و ثمره در دنیای خاکی و مادی حاکم نمی‌بود، هرج و مرج و آشفتگی پیش می‌آمد و مردم نمی‌دانستند که عاقبت هر کار چیست. به همین سان اگر قانون کارما در دنیای ارزش‌ها وجود نداشت، در دنیای ارزش‌هایی که بشر به آن‌ها ارج می‌نهد نبود اطمینان از نتیجه‌ی کارها پیش می‌آمد و مردم نمی‌دانستند که در قبالِ کردارشان چشم به راه میوه و ثمره‌ی خوب باشند یا بد. در دنیای پدیده‌های مادی، قانون بقای انرژی وجود دارد که طبق آن، انرژی هرگز از بین نمی‌رود. در دنیای ارزش‌ها نیز قانونی وجود دارد که طبق آن، بعد از به وجود آمدن کارما نباید دیگر انتظار داشت که کارما بدون به بار آوردن میوه و نتیجه‌ی طبیعی‌اش، روزی به نحوی مرموز پربزند و ناپدید شود. کارما تا به ثمر رسیدن خود یا محو شدنش به وسیله‌ی پادکارما (کارمای متقابل) پابرجا باقی می‌ماند. کارهای خوب به میوه‌های خوب می‌رسند و کارهای بد میوه‌ی تلخ به بار می‌آورند.

## قانون «کارما» نگاه‌دارنده‌ی نظام اخلاقی جهان است

در دنیای ارزش‌ها، نظام اخلاقی جهان هستی از طریق پیوند سامانه‌ای بین کشته و ثمره، تغذیه و نگهداری می‌شود. اگر ممکن می‌بود که قانون کارما در موردی کوتاه بیاید، برعکس عمل کند یا استثنایی بگذارد و در قلمروی ارزش‌ها بی‌چون و چرا حاکم نباشد، آن‌گاه دیگر در جهان هستی یک نظام اخلاقی وجود نمی‌داشت و زندگی بشر از نظر دستیابی بر ارزش‌ها دایم در پرتگاهی خطرناک بود. در جهانی که فاقد نظام اخلاقی است تمامی کار و کوشش انسان به نحوی دایمی آکنده از شک و نبود یقین و اطمینان است. اگر رابطه‌ای حتمی و قطعی بین هدف‌ها و وسیله‌های اجرای آن‌ها برقرار نمی‌بود و اگر امکان داشت که قانون کارما را کنار گذاشت، آن‌گاه دیگر کوشش و پویایی جدی در راه ارزش‌ها دنبال نمی‌شد. انعطاف‌ناپذیری قانون کارما الزام و شرطی برای هر کار مهم انسان است؛ شرطی که اگر می‌توانستیم قانون کارما را به آسانی و بی‌خطر نادیده گرفته و دست بیندازیم، تضمین آن شرط کاملاً غیرممکن می‌شد.

## کارما و مسؤولیت

قانون کارما مانند قانون‌های دیگر طبیعت ناشکستی است. اما اجرای دقیق و عملکرد سخت موازین کارما را روح به عنوان نیرویی کور و ستمکار بیرون از خود حس نمی‌کند بلکه آن را به‌سان جنبه‌ای از ساختار منطقی زندگی و هستی درک می‌کند. الزام و جبری که کارما می‌آفریند شرط مسؤولیت راستین است که می‌گوید هر فرد همان را درو خواهد کرد که بذرش را کاشته است. تجربه‌هایی را که فرد گردآوری می‌کند به نحوی دایم و تغییرناپذیر با کنش و کردارش پیوند

## قانون کارما؛ جلوه و بیان عدالت

اگر شخصی به کسی شر و پلیدی روا داشته باید مسؤولیت آن را بپذیرد و بازتاب شر و بدی را بر خویش پذیرا شود. اگر او به کسی نیکی کرده نیز باید پاداش آن را دریافت کند و از بازتاب خیر و نیکی بر خویش کامروا گردد. آنچه برای دیگری انجام داده، برای خود نیز کرده است هرچند ممکن است مدتی طول بکشد تا بفهمد و دریابد که این به راستی چنین است. می توان گفت که قانون کارما بیانی از عدالت یا بازتابی از یکی بودن هستی و زندگی در دنیای دوگانگی است.



## جسم‌پذیری دوباره و کارما (بخش هفتم)

### سرنوشت فردی که دوباره جسم‌پذیرفته

#### بدهکاری‌ها و دیون‌کارمایی

شمار دفعاتی که روح به سبب جبر و تعیین کارمایی جسم می‌پذیرد، بی‌پایان به نظر می‌آید. رهرو طی زندگی‌های بی‌شمار با افراد بسیاری تماس حاصل نموده و همه‌گونه بده‌بستان‌هایی با آن‌ها داشته است و در تاربندی که همه‌گونه بدهکاری‌ها و بستانکاری‌ها را در بر گرفته گرفتار است. طبق قانون کارما نمی‌تواند از این بدهی‌ها و طلب‌ها روی‌گردان شود زیرا هر دو میوه و نتیجه‌ی کارمای برآمده از آرزو و خواسته هستند. او به جسم‌پذیری‌ها ادامه می‌دهد تا این قرض‌ها را بدهد و طلب‌ها را وصول کند، ولی با وجودی که می‌خواهد و می‌کوشد که حساب‌ها را تسویه کند، بیشتر وقت‌ها نمی‌تواند در این کار توفیق یابد.

#### دشواری تسویه بدهکاری‌ها و بستانکاری‌ها

همه‌ی افرادی که شخص با آن‌ها رابطه‌های کارمایی بدهکاری و بستانکاری دارد ممکن است همزمان با او جسم‌نپذیرفته باشند. او نیز ممکن است به سبب محدودیت‌هایی از گنجایش و ظرفیت و موقعیت خویش نتواند از پس تمهیدات پیچیده‌ی اوضاع تسویه برآید. هنگامی که می‌کوشد با آن‌هایی که رابطه‌ی پیشین داشته تسویه حساب کند، در همان حال به ناچار طلب‌ها و بدهی‌های متقابل تازه‌ای را در رابطه با آن‌ها به وجود می‌آورد. او حتی نمی‌تواند با افراد جدید درگیر نشود و بدهی و طلب‌های گوناگون و کوچک و بزرگ با آن‌ها به وجود نیآورد. بدین‌سان انسان به افزودن به بدهی‌ها و طلب‌های خود ادامه می‌دهد تا آن‌جا که دیگر از این درگیری‌های پیچیده‌ی کارمایی راه فراری باز نمی‌ماند.

#### مرشد می‌تواند در تسویه بدهی‌ها و طلب‌ها یاری برساند

اگر راه فراری از این درگیری‌های کارمایی از طریق مرشد باز نمی‌گشت، نخ کارمایی بدهی‌ها و طلب‌ها به پیچش بی‌امان خود پیرامون ماسوره‌ی زمان تا ابد ادامه می‌داد. مرشد نه تنها می‌تواند رهرو را با هنر و آلاهی کارمای رهایی‌بخش آشنا کند بلکه قادر است به نحوی مستقیم، نقشی‌ابزاری در راستای رهایی او از درگیری‌های کارمایی ایفا نماید. مرشد با خدا یکی شده است؛ خدایی که هستی کیهانی او همگان را در بردارد. از آن‌جا که مرشد کامل با تمامی هستی یکی شده، می‌تواند به خاطر رهرو و در نقش نماینده‌ی او به رسانه و وسیله‌ای برای تسویه‌ی تمامی بدهی‌ها و طلب‌های او

تبدیل گردد؛ قرض‌ها و طلب‌هایی که از بده بستان‌های فرد با افراد بی‌شمار در جسم‌پذیری‌های مختلف به وجود آمده‌اند. اگر شخص باید به کسی پیوند داشته باشد، بهتر است پیوندش با خدا یا مرشد باشد زیرا این پیوند سرانجام رهایی از همه‌ی بندهای کارمایی را تسهیل می‌کند.

### رابطه‌ی بین مرشد و مرید طی چندین زندگی برقرار بوده

هنگامی که کارمای نیک زندگی‌های پیشین برای رهرو این شانس را مهیا کرده که مرشدی داشته باشد، بهترین کاری که می‌تواند بکند این است که خود را به او تسلیم نموده و کمر به خدمت او ببندد. او با تسلیم نمودن خویش به مرشد، بار کارماهایش را به او می‌افکند و آنگاه بر مرشد است که راهی برای نجات او از کارماها پیدا کند. از طریق خدمت کردن به مرشد او فرصت آن را می‌یابد که از درگیری‌های کارمایی سبک و رها شود. رابطه‌ی بین مرید و مرشد بیشتر وقت‌ها طی چندین جسم‌پذیری از یک زندگی به زندگی دیگر منتقل می‌شود. کسانی که در زندگی‌های پیشین با مرشد پیوند داشته‌اند به نحوی ناخودآگاه به وسیله‌ی جاذبه‌ی مغناطیسی مرشد جذب او می‌شوند بدون این که خود بدانند چرا به سویش کشیده شده‌اند. معمولاً تاریخی طولانی پشت سر این ارادت و سرسپردگی به ظاهر غیر قابل توجیه مرید نسبت به مرشد وجود دارد. بیشتر وقت‌ها مرید رشته‌ی رابطه را از جایی که در زندگی پیشین رها نموده دوباره سر گرفته و ادامه می‌دهد.

### فرا خواندن عنایت مرشد

هنگامی که مرید عنایت و توجه مرشد را فرا می‌خواند، کارش بی‌دلیل نیست. گاهی به نظر می‌رسد که مرشد معنویت را بدون هیچ کوشش و فداکاری از جانب مرید به او ارزانی می‌دارد ولی در بیشتر موارد مرید حق این فیض و عنایت را طی رابطه‌ها و کوشش‌هایش در زندگی‌های پیشین کسب نموده است. عشق و ستایشی که مرید طی زندگی‌های پیشین برای مرشد احساس نموده پیوندی ژرف بین آن‌ها برقرار کرده و از این‌رو بیدار شدن اشتیاق معنوی در مرید، همتای خود را در عنایت و یاری مرشد می‌یابد که به جانب او جاری شده است. از طریق کارمای رهایی بخش در گذشته است که مرید نظر عنایت مرشد را به خویش فرا می‌خواند، درست به همان سان که از طریق کارمای در بند کننده‌ی خویش است که لذت و درد و نیز خوب و بد را در این زندگی دریافت می‌کند.

### پیشرفت معنوی جهد و کوشش می‌طلبد

قاعده‌ی کلی این است که رهرویی که به راه طریقت پا نهاده به نحوی تدریجی تا رسیدن به هدف و مقصود پیشرفت حاصل می‌کند ولی این امر در مورد آن‌هایی صادق نیست که به راستی به راه معنوی وارد نشده‌اند یا مرشدی برای ارشاد خویش ندارند. بیشتر افراد طی مشغولیات پریشان و پراکنده‌ی چندین زندگی ممکن است به سبب روی هم انباشتن سانسکارهای اسیر کننده حتی از هدف دورتر شوند. از این‌رو نمی‌توان گفت که پیشرفت معنوی به نحوی خودکار و بدون کوشش

فعال شخص به پیش می‌رود.

## خطرِ پسرفت

دیر یا زود منطق تجربه‌های اندوخته شده در چندین زندگی همه را وامی‌دارد که به راه معنوی وارد شده و بالاترین مقصود و هدف را جویا شوند. پیشرفت رهرو پس از ورود به راه معنوی، مداوم و موزون خواهد بود. در ضمن پیمودن راه، رهرو بیشتر وقت‌ها به برخی از توان‌های نهفته دسترسی پیدا می‌نماید که نه تنها او را قادر به تجربه‌ی آگاهانه‌ی عالم‌های درونی لطیف و ذهنی می‌کنند بلکه او می‌تواند به نیروهای موجود در آسمان‌های بالاتر دست یافته و در آن‌ها دست‌کاری کند. ولی گذشتن از چند آسمان اول الزاماً پیشرفتی امن و هموار را تضمین نمی‌کند. چاله‌های فراوانی در راه معنوی وجود دارد و در غیاب ارشاد مطمئن مرشد، رهرو در معرض خطر سقوط و پسرفت می‌باشد.

## یوگا براستا<sup>۲۲</sup>

چنین پس رفتی ممکن است پس از گذر کردن از چند آسمان آغازین پیش بیاید. رهرو به جای پیشرفت به سوی خدا دچار عقب‌گرد شدید می‌شود. در موردی استثنایی و نادر رهرو در آسمان چهارم به سبب کارمای نادرست ممکن است سقوطی برای خود به بار بیاورد که بازگشت از آن به نقطه‌ی پیشرفت کنونی او، قرون و اعصاری به درازا بکشد. رهروی را که این چنین سقوط کرده یوگا براستا می‌خوانند. حتی یوگی‌ها هم، تابع قانون خم ناشدنی کارما هستند؛ قانونی که هیچ‌گونه استثناء، ملاحظه و ترجیح یکی بر دیگری را نمی‌شناسد. تنها هنگامی که رهرو از مزیت راهنمایی یک مرشد کامل برخوردار است سفر معنوی او امن و هموار خواهد بود و تنها آن‌گاه است که امکان سقوط و پس‌گرد وجود نخواهد داشت. مرشد او را از کارمای منفی که ممکن است با آن درگیر شود دور نگه می‌دارد.

پیمودن راه معنوی طی چندمین جسم‌پذیری و تا دستیابی رهرو به هدف و مقصود ادامه می‌یابد. قرن‌ها از خودگذشتگی مداوم، خدمت، خالص کردن خویش، رنج و جستجوی مصمم و بی‌امان به دنبال یکدیگر می‌گذرند تا رهرو از نظر معنوی برای درک و شناخت نهایی خدا آماده گردد. شناخت خدا که همانا هدف و مراد فرد جسم‌پذیرفته است، هرگز در طول یک زندگی واحد به دست نمی‌آید بلکه همیشه در پایان کوشش‌های مداوم او طی زندگی‌های بسیار دست می‌دهد. کارمای نابخردانه و ناهوشمند چندین زندگانی، روح منفرد را اسیر و گرفتار کرده‌اند؛ بندی که گشودن آن با آفریدن کارمای هوشمند و رهایی‌بخش طی چندین زندگی میسر می‌گردد.

## ولع و خواست شدید نیروی بوجود آورندهی جسم‌پذیری‌هاست

نیرویی که روح انفرادی را به چرخ دوار زندگی و مرگ می‌بندد و گرفتارش می‌کند، عطش او برای وجود و هستی جدا و مجزاست؛ حالت و وضعی که در آن گروهی از ولع‌ها و خواسته‌ها در رابطه با چیزها و تجربه‌های دنیای دوگانگی، مطرح و حاکمند. برای برآوردن این ولع‌ها و خواسته‌های شدید است که ذهن انفرادی به جسم‌پذیری‌هایش ادامه می‌دهد. هنگامی که ولع در تمامی شکل‌هایش ناپدید گشت، نقوش و سانسکارهایی که ذهن انفرادی را خلق و زنده می‌کنند نیز ناپدید می‌شوند. با ناپدید شدن این نقوش، ذهن انفرادی نیز رها می‌گردد؛ فرآیندی که نتیجه‌ی آن درک و شناخت روح کل یا خداست که تغییر ناپذیر و لایزال و تنها حقیقت است. شناخت خدا پایان جسم‌پذیری‌های ذهن انفرادی است زیرا پایان وجود هستی آن است. تا زمانی که ذهن انفرادی به هر شکلی وجود داشته باشد، گرایش شدید برای جسم‌پذیری دوباره، ناگزیر و مقاومت ناپذیر خواهد بود. هنگامی که ذهن انفرادی به پایان می‌رسد، جسم‌پذیری نیز با شکوفایی نهایی درک و شناخت خودی راستین پایان می‌یابد.

## سرنوشت جسم‌پذیری‌ها

زندگی کسی که بار دیگر جسم می‌پذیرد دارای رویدادها و مرحله‌های بسیار است. چرخ زندگی به چرخش مدام خود ادامه می‌دهد و فرد را گاهی بالا و گاهی پایین می‌برد و بدین‌سان به غنی شدن تجربه‌هایش کمک می‌کند. آرمان‌هایی که به آن‌ها طی یک زندگی دست نیافته، در زندگی بعدی دنبال می‌شوند، کارهای ناتمام به انجام می‌رسند، حاشیه‌های تمام نشده‌ی کار و کوشش به پایان می‌رسند و اشتباهات سرانجام اصلاح می‌شوند. حساب بده بستان‌های بین افراد با پرداخت و دریافت بدهی‌ها و طلب‌های کارمایی بیشتر تسویه و تعدیل می‌گردد. سرانجام به سبب سرشاری و پختگی تجربه و به وسیله‌ی نابود شدن ذهن انفرادی، روح به یگانگی زندگی الهی گام می‌نهد. در این زندگی الهی، دیگر بخشیدن یا دریافت کردن چیزی باعث درگیری کارمایی نمی‌شود زیرا روح به نحوی کامل به فرا سوی آگاهی از دوگانگی یا جدایی پای نهاده است.

## تشبیه یک نمایشنامه

نمایشنامه‌ی زندگی‌های پی‌درپی انسان، پرده‌های بسیار دارد. از دیدگاه وجود روح در دنیای خاکی، می‌توان گفت که در پایان هر پرده، پرده‌ی تئاتر پایین آمده و آن زندگانی را می‌پوشاند. اما هیچ پرده‌ای از این نمایش، چنان‌چه آن را به عنوان کل نمایشنامه ببینیم، اهمیت واقعی خود را نشان نمی‌دهد. باید آن را از دیدگاه وسیع‌تری به عنوان بخشی از نمایشنامه دید که حلقه‌ی رابطی بین پرده‌های گذشته و آینده‌ی نمایشنامه می‌باشد. معنی هر پرده از نمایش در سراسر داستان آن تنیده شده است. پایان هر پرده، پایان داستانی نیست که هنوز ادامه دارد. بازیگران یک‌یک از

جسم‌پذیری دوباره و کارما (بخش هفتم)

صحنه‌ی نمایش زمینی خارج می‌شوند تنها برای آن که در نقش‌ها و زمینه‌های تازه‌ای دوباره به صحنه برگردند.

## بازی قایم موشک الهی

بازیگران چنان در نقش‌های خویش فرورفته و در آن‌ها غرقه‌اند که آن‌ها را تمامی هستی و پایان همه چیز می‌انگارند. طی بخش عمده‌ی زندگی‌های به هم پیوسته‌ی خود در چندین و چند جسم‌پذیری، بازیگران از حقیقتی که نمایش نویس با دقت فراوان آن را مخفی نگه داشته آگاه نیستند. نویسندگی نمایش و آفریدگار، در تولید این نمایش در خیال و تصورش، تمامی نقش‌ها را خود بازی کرده و این بازی قایم موشک را به صحنه آورده تا آگاهانه خلاقیت بیکران خود را به نحوی کامل در اختیار گیرد. بیکران باید از طریق تصور مجازی محدود بودن، خود را به عنوان بیکران بشناسند و نویسندگی باید خودش مسیر و حالت‌های تمام بازیگران را طی کند تا خود را به عنوان نویسندگی بهترین داستان کارآگاهی بشناسد که طی دوران‌های آفرینش به وجود آمده است.

## باید برای خدا زندگی کنیم و برای خدا بمیریم

این جنگ<sup>۲۳</sup> شری لازم است و در طرح و نقشه‌ی الهی برای بیداری بشریت به ارزش‌های والاتری است. اگر بشریت از درس‌های این جنگ بهره‌مند نگردد، رنجی بیهوده بوده است. این جنگ به ما می‌آموزد که حتی مردم عادی کوچه و خیابان می‌توانند به بالاترین درجه‌ی فداکاری برای آرمان و هدفی بدون نفع شخصی به پا خیزند؛ و نیز به ما می‌آموزد که تمامی چیزهای پیش‌پاافتاده‌ی دنیا از قبیل مال و منال، ثروت، قدرت، شهرت، خانواده و حتی ریتم زندگی در روی زمین، همه و همه زودگذر و فاقد ارزش پایدار هستند. رویدادهای جنگ، از طریق درس‌هایی که به ارمان می‌آورند، انسان را به خدا که تنها حقیقت است سوق می‌دهند و او را به زندگی نوینی شرف ورود می‌دهند که از ارزش‌های پایدار و جاویدان الهام گرفته است. مردم به خاطر وطن یا آرمان سیاسی خود فداکاری‌های بی‌حد می‌کنند و رنج‌های فراوان می‌کشند و بدین‌سان آن‌ها همین گنجایش و توانمندی را می‌توانند به خاطر خدا یا حقیقت تحمل کنند. از آنجا که تمامی مذهب‌ها با صراحت و روشنی بشر را به زندگانی در حقیقت یکتا دعوت کرده‌اند، جنگیدن به نام مذهب‌ها حماقت محض است. زمان آن رسیده است که بشر به دیدگاه تازه‌ای از حقیقت بر پایه‌ی یکی بودن تمامی زندگی و هستی برسد، دیدگاهی که در آن خدا تنها حقیقت و تنها چیزی است که مطرح و دارای اهمیت است. خدا ارزش آن را دارد که برای او زیست و برای او مرد. بقیه‌ی زندگی دویدن به دنبال ارزش‌های توخالی و خیالی است.

---

۲۳- منظور جنگ جهانی دوم می‌باشد.

## کار برای آزادی معنوی بشریت

### فریاد آزادی

روح بشر در سراسر دنیا فریاد آزادی سر داده است. عشق به آزادی و جستجوی آن از ویژگی‌های بنیانی و اساسی بشریت است. برای همه‌ی نژادها، همیشه و در همه جا، در همه‌ی سرزمین‌ها و در طول زمان، برای بشریتی که با چشمان نیمه باز افتان و خیزان به پیش می‌رود، کلمه‌ی رمزی و سری، آزادی بوده است! ولی اندکند کسانی که به درستی مفهوم آزادی راستین و بی‌شرط و شروط را می‌فهمند، و بسیاری از کسانی که نیمه فهمی از شرایط آزادی راستین دارند و کوشش آن‌ها تنها در راستای به دست آوردن نوعی از زندگی است که به آن‌ها احساسی از آزادی نسبی بدهد. از این روست که افراد مختلف به سبب چیزهای مختلفی که برایشان ارزشمند و با اهمیت هستند، تشنه و مشتاق آزادی‌های مختلف می‌باشند.

### انواع آزادی

آزادی برای زیست دلخواه در همه‌ی جنبه‌های زندگی دنبال می‌شود. این طلب راسخ برای آزادی معمولاً در رابطه با اوضاعی بیرونی برای شیوه‌ی مطلوب زندگی مردم، خود را نشان می‌دهد. از این رو آن‌هایی که هویت وجودی خود را وابسته به کشورشان می‌دانند، به دنبال آزادی ملی و سیاسی می‌باشند. کسانی که محرک آن‌ها هدف‌های اقتصادی است، به دنبال آزادی اقتصادی هستند. آن‌هایی که شوق و نیاز مذهبی الهام‌بخش آن‌هاست خواستار آزادی مذهبی می‌باشند؛ و نیز کسانی هستند که به مرام‌های اجتماعی یا فرهنگی علاقمندند و می‌خواهند آزاد باشند که آرمان‌هایی را که ارج می‌نهند بیان و ترویج کنند. ولی اندکند کسانی که درک می‌کنند که آزادی معنوی، آزادی اولیه و بنیانی است که می‌تواند به تنهایی به این آزادی‌های نسبی مهر ارزش و اعتبار بزند. اگر روح انسان به آزادی معنوی و روحانی دست نمی‌یافت، حتی اگر تمامی شرایط بیرونی و محیطی برای یک زندگی آزاد کاملاً مهیا و تضمین شده بود، خود را کماکان در اسارتی اسفبار می‌یافت.

### محدوده‌های آزادی

انواع مختلف آزادی که وابسته به اوضاع و شرایط بیرونی و محیطی هستند به نحوی طبیعی حد و مرزی دارند زیرا آزادی دلخواه افراد یک جامعه و کشور باید با آزادی‌های مشابه افراد، جامعه یا کشور دیگر، سازگار و همخوان باشد. آزادی ملی، اقتصادی، مذهبی یا فرهنگی خود را در فضا و به وسیله‌ی ابزار هستی و زندگی دوگانه نشان داده و ابراز می‌کند. هستی و وجود این آزادی‌ها بر دوگانگی استوار بوده و دوگانگی آن را تغذیه می‌کند. از این روست که چنین آزادی به ناچار محدود و نسبی بوده و نمی‌تواند بی‌حد و مرز باشد، به درجات مختلفی وجود دارد و حتی هنگامی که با کوشش پیگیر به

دست آمده، دایمی و پایدار نیست زیرا شرایط و اوضاع بیرونی که آن را به پیروزی رسانیده برای همیشه حاکم و پابرجا نمی‌ماند و می‌توانند در سیر زمان، نامساعد شوند.

### تنها آزادی معنوی و روحانی نامحدود است

تنها آزادی معنوی و روحانی، مطلق و بیکران است و هنگامی که با کوشش پیگیر به دست آمده، جاودانه پابرجاست. هرچند آزادی معنوی و روحانی خود را در فضا و به وسیله‌ی هستی و حیاتِ دوگانه بیان و ابراز می‌کند، پایه و مبنای آن بر این درک و فهم استوار است که همه‌ی هستی و زندگی به نحوی تعرض ناپذیر یکی و یگانه است. یک شرط مهم برای آزادی معنوی همانا آزادی از تمامی خواستن‌هاست. خواسته‌ها از طریق وابستگی به شرایط لازم برای برآورده شدن آن‌ها، زنجیر و پای‌بندی به زندگی می‌نهند. اگر خواسته‌ای نباشد، وابستگی و محدودیتی وجود نخواهد داشت. روح برده‌ی خواسته‌ها شده است. هنگامی که روح زنجیر و پای‌بند خواستن را پاره می‌کند، خود را از بندگی و اسارت بدن‌ها و ذهن و منیت رها می‌سازد. این همان آزادی معنوی و روحانی است که با خود درک نهایی یکی بودن تمامی هستی را به ارمغان می‌آورد و به تمامی شک‌ها و نگرانی‌ها پایان می‌بخشد.

### اهمیت آزادی معنوی

تنها در آزادی معنوی است که فرد می‌تواند از شادمانی بی‌زوال و خودشناسی نامخدوش برخوردار شود. تنها در آزادی معنوی است که بالاترین یقین از حقیقت سر برمی‌کشد و پایان غم‌ها و محدودیت‌ها فرا می‌رسد. تنها در آزادی معنوی است که فرد می‌تواند با وجود کار و کوشش، بدون وابستگی و برای همه زندگی کند. هر نوع پایین‌تر از آزادی شبیه خانه‌ای است که روی شن بنا شده و هر دستاورد کمتری، آکنده از بیم زوال است. از این رو هدیه‌ای بزرگ‌تر از آزادی معنوی نیست و کاری مهم‌تر از یاری کردن به دیگران در راستای به دست آوردن آزادی معنوی وجود ندارد. کسانی که اهمیت‌های آزادی معنوی را فهمیده‌اند نه تنها باید برای کسب کردن آن برای خویش بکوشند، بلکه باید در انجام وظیفه‌ی یاری کردن به دیگران برای دستیابی بر آن شرکت کنند؛ وظیفه‌ای که خدا محول کرده است.

### خدمت واقعی

کسانی که دارای انگیزه و روحیه‌ی خدمت بدون انتظار هستند تمامی کمک‌های ممکن را از طریق فراهم آوردن نیازهای زندگی مانند سقفی بر سرها و لباسی بر تن‌ها، غذا و دارو و امکانات تحصیلی و سایر خدمات مدنی را به بشریت عرضه می‌کنند. در راستای انجام وظیفه نه تنها حاضرند که برای حق ضعفا در برابر تجاوزکاران و ستمکاران بجنگند، بلکه نیز آماده‌اند که حتی جان خود را برای دیگران فدا کنند. تمامی این انواع خدمت‌ها خوب و عالی هستند ولی از دیدگاه غایی و



## کار برای آزادی معنوی بشریت

نهایی، خدمتی که به آزادی معنوی بشریت کمک می‌کند بالاتر از همه‌ی آن‌هاست و از نظر اهمیت رو دست ندارد.

### راه کمک به دیگران جهت دستیابی به آزادی معنوی

راه کمک به دیگران جهت دستیابی به آزادی معنوی بسیار با راه عرضه کردن سایر کمک‌ها تفاوت دارد. برای گرسنگان می‌توان غذا تهیه کرد و تنها کار آن‌ها، خوردن آن است. برای برهنگان می‌توان جامه تهیه کرد و کافی ست آن‌ها آن را بپوشند. برای خانه به دوشان می‌توان خانه ساخت و تنها کافی است که در آن زندگی کنند. ولی برای آنان که از بندگی و اسارت معنوی در درد و رنجند هیچ علاج آماده و از پیش ساخته شده‌ای وجود ندارد که بتواند درد آنان را بی‌درنگ تسکین بخشد. هر فرد باید آزادی معنوی را از طریق جنگ دایم و بی‌لغزش در برابر نفس پست‌تر و خواسته‌های پست‌تر، خودش برای خودش به دست آورد. آن‌هایی که می‌خواهند سربازان راه حقیقت باشند باید به همه کمک کنند که نه تنها به کار شورانگیز پیروزی یافتن بر خویش همت ورزند، بلکه در هر گام در این راستا به همه یاری برسانند. راهی دیگر برای شریک شدن بارشان وجود ندارد.

### دعوت

من اطمینان کامل دارم که شما مریدان من، در کشیدن این بار شریک می‌شوید. بسیاری از شما سال‌هاست که دستورهای مرا به سبب ایمان و عشقتان به من، اطاعت کرده و انجام داده‌اید و طی تند بادهای و فشارها و با فراز و نشیب‌ها مرا رها نکرده‌اید. حالا زمان آن فرارسیده است که تمامی خدمت‌های خود را به مأموریت من عرضه کنید که مأموریتی برای یاری به بشریت در پیمودن راه معنوی برای شناخت خداست. این واقعیت ازلی و ابدی که خدا یگانه حقیقت است باید به روشنی و بدون شک و درنگ درک و فهمیده شود و باید به صراحت در کردار و گفتار بیان و ابراز گردد. انسان با درک کامل حقیقت به آزادی معنوی و روحانی دست خواهد یافت. برای رهایی انسان از اسارت معنوی هیچ فداکاری بزرگ و دشوار نیست تا او حقیقت را به ارث برده، حقیقتی که تنها فراهم آورنده‌ی آرامش پایدار برای همگان بوده و احساسی امن از هموعی برادری جهانی را تغذیه کرده و توان می‌بخشد که مملو از عشق بی‌شائبه و بی‌غرض همگان برای یکدیگر است، ارمغان‌هایی که همان یگانه حقیقت را بیان و ابراز می‌کنند.<sup>۲۴</sup> شما مریدان من باید حتی به قیمت جان خود مرا برای رساندن آزادی معنوی به بشریت کمک کنید؛ کاری که خدا مقدر کرده و طبق اراده و نقشه‌ی اوست. در انجام وظیفه‌ی خود در راه کمک به دیگران برای یافتن خدا باید هر نوع رنج و فداکاری‌ای را به جان بپذیرید.

۲۴- در جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

## وظیفه‌ی کارکنان معنوی

### مشعل را برای بشریت حمل کنید

بسیار خوشحالم که در پاسخ به دعوت‌م گرد هم آمده‌اید تا پیام مرا دریافت کنید. مهم‌ترین شرط پیروی و مریدی در راه معنوی (طریقت) این است که برای هدف نزدیک نمودن بشریت به شناخت خدا همیشه آماده‌ی کار بود؛ و نیز خوشحالم که با عشق و ایمان نسبت به من خودتان را صمیمانه در اختیار کار جهانی من نهاده‌اید که همانا معنویت بخشیدن به دنیاست. اطمینان کامل دارم که نه تنها حقیقتی را که به ارمغان می‌آورم از آن خود می‌کنید بلکه برای بشریتی که در جهلی ژرف فرو رفته است، با شور و شجاعت مشعل‌دار خواهید شد.

### سرشت کار معنوی

کار معنوی به دلیل اهمیت بالایی که برای بهبود و سلامت نهایی بشریت در بردارد، از همه‌ی آن‌هایی که عاشق بشریت هستند خواست و ادعایی طبیعی و الزام‌آور دارد. از این رو بسیار ضروری است که سرشت کار معنوی را به‌طور کامل به روشنی درک کرد. فکر نادرست جدا بودن انسان‌ها سخت در دنیا ریشه گرفته و همه‌ی دنیایی که در تصور دوگانگی گرفتار است، تحت تأثیر و پیرو همه‌ی پیچیدگی‌های دوگانگی می‌باشد. کارکنان معنوی با اراده کردن و فهماندن این حقیقت که همه‌ی زندگی یکی می‌باشد، باید دنیا را از رنج و گرفتاری دوگانگی خیالی نجات دهند.

### ریشه‌های کثرت

ریشه‌ی تصور و خیال جدا بودن و کثرت در آنست که روح در جهلش، خود را با بدن‌ها و ذهن فردی خود، هم‌هویت و یکی می‌داند. بدن‌های خاکی و لطیف و نیز ذهن فردی بدن ذهنی، همه رسانه‌هایی برای تجربه نمودن حالت‌های مختلف دنیای دوگانگی هستند ولی نمی‌توانند رسانه و وسیله‌هایی برای پی بردن به سرشت راستین روح باشند؛ روحی که بالاتر از همه‌ی آن‌هاست. روح با یکی انگاشتن خود با بدن‌ها یا با ذهن فردی، در جهل و نادانی کثرت و جدا بودن گرفتار می‌شود. روح در همه‌ی بدن‌ها و ذهن فردی در حقیقت یک هستی جدا ناشدنی است ولی چون روح با بدن‌ها و ذهن فردی که رسانه‌ها و وسیله‌های آنند درگیر می‌شود، خود را محدود می‌انگارد و به خود تنها به عنوان یک فرد در جمع کثرت نگاه می‌کند به جای این که خود را تنها حقیقت یگانه بداند.

### حالت‌های آگاهی

هر روح جاودانه و به گونه‌ای تعرض‌ناپذیر با روح کل که یگانه حقیقت بوده و جدا ناشدنی و جدا نشده است، یکی می‌باشد. اما هم‌هویتی نادرست با بدن‌ها یا با ذهن فردی، توهم کثرت و جدایی از کل را به وجود می‌آورد. بدن‌ها یا ذهن‌های فردی تنها رسانه‌ها و وسیله‌هایی برای آگاهی هستند و

## وظیفه‌ی کارکنان معنوی

روح با تجربه نمودن عالم‌های مختلف آفرینش به وسیله‌ی این رسانه‌های مختلف، حالت‌های مختلف آگاهی را سیر می‌کند.

### شناخت خدا

بیشتر روح‌ها از سرشتِ راستین خود به عنوان خدایی که تنها وجود و حقیقتِ تمامی روح‌هاست، آگاه نمی‌باشند. در آن‌ها شناخت خدا تنها به صورت نهفته وجود دارد زیرا آن را آگاهانه تجربه نکرده‌اند. آن‌هایی که پرده‌ی دوگانگی را به دور افکنده‌اند روح را از راه خودِ روح و مستقل از هر وسیله و رسانه‌ای تجربه می‌کنند. در این تجربه، روح آگاهانه خود را با خدا یکی می‌داند؛ خدایی که وحدت و حقیقتِ تمامی روح‌ها می‌باشد. زیستن در حقیقتِ وحدتِ تمامی زندگی، آزادی از تمامی رنج‌ها و محدودیت‌ها را به همراه می‌آورد. چنین زیستنی همانا تأیید بیکران، توسط خود و در نقش بیکران است. در این حالت از آزادی معنوی و کمال، زندگی خودمحور به گونه‌ای کامل تسلیم می‌گردد تا زندگی الهی در حقیقت را تجربه و جاری سازد و خدا به عنوان تنها حقیقتی شناخته و تأیید شود که زیستن به خاطر آن ارزشمند است.

### اهمیت زمان

از آن‌رو که شناخت خدا همانا سکنی گزیدن در ابدیت است، تجربه‌ای فارغ از زمان است. اما کار معنوی باید برای روح‌هایی انجام گیرد که در پیچ و خم‌های آفرینشی گرفتارند که در محدوده‌ی زمان است. کارکنان معنوی نمی‌توانند نسبت به زمان در آفرینش بی‌توجه باشند. بی‌توجهی به زمان همانا بی‌توجهی به کار معنوی است. لازم است که با بینش و هوشیاری، از گذشتِ زمان در دنیا آگاه بود و اهمیتِ حیاتی لحظه‌ای در آینده‌ی نزدیک را به تمامی ارج نهاد؛ لحظه‌ای که شاهد رواج و جاری شدن خرد معنوی در سراسر عالم خواهد بود.

### هشدار به کارکنان معنوی

کار و وظیفه‌ی کارکنان معنوی این است که به من کمک کنند تا این حقیقت را به بشریتی که رنج می‌کشد در سراسر دنیا ارایه کنم. نه تنها باید بشریت را برای دریافت کردن این حقیقت آماده کنید، بلکه باید خود در آن سکنی گزینید. این بسیار مهم است که به یاد داشته باشید که تنها اگر خودتان در حال کار کردن، آرمان یگانگی و وحدت را از یاد نبرید می‌توانید به دیگران کمک کنید که از تصور و مجاز دوگانگی بیرون آیند و به آزادی معنوی برسند؛ دیگرانی که گرایش دارند که بی‌دلیل تفرقه ایجاد کنند و کارکنان معنوی را لحظه‌ای راحت نگذارند.

## مانع‌ها در کار معنوی

برای به ارث بردن زندگی در ابدیت که من به ارمغان آورده‌ام، ذهن مردم باید به‌طور کامل از همه گونه خودخواهی و کوتاه‌بینی پاک و زدوده شود. این به هیچ وجه کار آسانی نیست که مردم را به ترک خودخواهی و کوتاه‌بینی تشویق کرد. این تصادفی نیست که مردم به گروه‌های فقیر و ثروتمند، فراموش شده و نازپرورده، حاکم و محکوم، رهبران و توده‌ی مردم، ستمکاران و ستمدیدگان، بالا و پایین، دریافت‌کنندگان تاج گل و به فراموشی سپرده‌شدگان تقسیم شده‌اند. این اختلاف‌ها به وسیله‌ی کسانی به وجود آمده و پایدار شده که به دلیل جهل معنوی‌شان به آن‌ها دل بسته‌اند و آن‌چنان در این فکر و احساس گمراه خود جای گرفته‌اند که حتی از گمراهی خود آگاه نیستند. آن‌ها عادت کرده‌اند که به زندگی به صورت بخش‌هایی جدا از هم و غیرقابل تعرض نگاه کنند و حاضر نیستند این برخورد و منش جدایی‌گرای خود را رها کنند. وقتی کار معنوی خودتان را شروع می‌کنید به میدانی از تقسیم‌بندی‌ها وارد می‌شوید که مردم به آن‌ها سخت چسبیده‌اند و بر آن‌ها تأکید کرده و می‌کوشند آن‌ها را آگاهانه یا ناآگاهانه قوام‌دایم بخشند.

## دل مردم را برای حقیقت برابید

تنها با محکوم کردن این تقسیم‌بندی‌ها شما نمی‌توانید آن‌ها را از بین ببرید. تقسیم‌بندی‌ها توسط فکر و احساس جدایی‌گرا تغذیه می‌شوند که تنها به عشق، درک و فهم تسلیم می‌شوند. مردم را نمی‌توانید با ترس و اجبار به معنویت وا دارید؛ باید دل آن‌ها را با مهر به سوی زندگی در حقیقت سوق دهید. کافی نیست که تنها در دل‌هایتان نیتی پاک و دوستی بی‌شائبه‌ای داشته باشید. برای موفقیت در کارتان باید آن‌ها این ایمان و اعتقاد شما را درک و حس کنند که شما به آن‌ها برای نجات دادن خویش از رنج و اسارت کمک می‌کنید تا به بالاترین دست یابند؛ بالاترینی که آن‌ها وارثان به حق آن هستند. راه دیگری برای کمک به آن‌ها برای دستیابی به آزادی و روشنی درون وجود ندارد.

## نکته‌هایی برای کارکنان معنوی

برای ارابه کردن کمک معنوی باید فهم روشنی از چهار نکته‌ی زیر را دارا باشید:

### (۱) نزول ظاهری به سطح پایین‌تر:

بیشتر وقت‌ها ممکن است لازم باشد شما به گونه‌ای ظاهری به سطحی پایین‌تر برای هم سطحی با کسانی نزول کنید که می‌کوشید کمکشان کنید. هرچند قصد شما این است که مردم را به سطح آگاهی بالاتری ارتقا دهید ولی ممکن است آن‌ها اگر به زبانی که می‌فهمند حرف نزنید، هیچ بهره‌ای از آن‌چه می‌گویید نبرند. آن‌چه از راه فکر و احساس به آن‌ها منتقل می‌کنید نباید بالاتر از فهم آن‌ها باشد. مگر آن‌ها با ظرفیت و تجربه‌ی آن‌ها سازگار کنید وگرنه آن‌ها به حتم دریافت

## وظیفه‌ی کارکنان معنوی

نمی‌کنند؛ ولی به همین اندازه مهم است به یاد داشته باشید که در حین انجام دادن چنین کاری، سطح بالای درک و فهم خودتان را در عمل از دست ندهید. هرچه آن‌ها به تدریج به درک و فهم عمیق‌تری می‌رسند، شما روش خود را تغییر داده و نزول ظاهری‌تان به سطح پایین‌تر، مرحله‌ای گذرا خواهد بود.

۲) درک و فهم معنوی پیشرفت همه جانبه را تضمین می‌کند:

شما نباید زندگی را به بخش‌های مختلف تقسیم کرده و سپس با هر بخش به گونه‌ای جداگانه و انحصاری برخورد نمایید. فکر کردن بر اساس بخش‌های جدا از هم، بیشتر زمان‌ها سدی برای بینش یک‌پارچه است. از این‌رو اگر زندگی را به سیاست، آموزش و پرورش، اخلاقیات، پیشرفت مادی، علم، هنر، مذهب، عرفان و فرهنگ تقسیم کنید و سپس به گونه‌ای انحصاری تنها درباره‌ی یکی از این جنبه‌ها فکر کنید، راهکارهایی که به وجود می‌آورید نه رضایت می‌آفرینند و نه نهایی‌اند. ولی اگر در بیدار کردن درک و الهام معنوی موفق شوید، پیشرفت در همه‌ی این بخش‌ها به گونه‌ای خودکار و بی‌برو برگرد پیامد آن خواهد بود. هدف شما در نقش کارکنان معنوی باید فراهم آوردن راهکاری واقعی و کامل برای همه‌ی مشکل‌های فردی و اجتماعی زندگی باشد.

۳) پیشرفت معنوی شامل رشد خودجوش درک و فهم درونی است:

از سوی دیگر در نقش کارکنان معنوی باید به یاد داشته باشید که آن خرد معنوی را که آرزومندید به دیگران انتقال دهید، در آن‌ها از قبل به‌طور نهفته وجود داشته و دارد؛ کافی است تنها ابزار و وسیله‌ای برای برداشتن سرپوش و حجاب از آن خرد معنوی باشید. پیشرفت معنوی فرآیندی نیست که طی آن به گردآوری چیزهایی از بیرون پرداخت، بلکه جریانی از گشایش و شکوفایی از درون است. وجود مرشد کامل بی‌چون و چرا برای رسیدن همه به خودشناسی ضروری است، ولی اهمیت راستین کمکی که مرشد می‌کند در این واقعیت است که او دیگران را توان می‌بخشد تا به امکانات نهفته‌ی درونی خویش، به گونه‌ای کامل دست یابند.

۴) برخی از پرسش‌ها مهم‌تر از پاسخ‌ها هستند:

شما در نقش خدمت‌گزار معنوی نباید از کار اصلی و واقعی که مرشد می‌خواهد به وسیله‌ی شما انجام گیرد، غافل شوید. وقتی به روشنی فهمیده شود که خرد معنوی در همگان نهفته است، دیگران نگران نخواهند بود که برای دیگران پاسخ‌ها و راهکارهای از پیش ساخته و آماده فراهم کنید. در بیشتر موردها به این بسنده می‌کنید که برای دیگران مسأله‌ی جدیدی مطرح کنید و یا برایشان سرشت مشکلاتی را که با آن‌ها روبه‌رو هستند، روشن نمایید. ممکن است وظیفه‌ی شما تنها این باشد که از آن‌ها پرسشی بکنید که وقتی در موقعیت و وضعی واقعی قرار دارند، از خودشان چنین سوالی را نمی‌کنند. در برخی موردها با توفیق در قرار دادن آن‌ها در حالتی از جستجو و پرسش، شما کار و وظیفه‌ی‌تان را انجام داده‌اید تا آنها خود مسائل خویش را فهمیده و حل کردن آنها را از راه‌های

خلاق تر و پر ثمرتر آغاز کنند. ممکن است سودمندتر باشد به جای تحمیل کردن نتیجه‌های برداشت‌ها و داوری‌های خود، دیدگاهی ژرف‌تر به آن‌ها بدهید یا راه فکری و عملی پر بارتری را پیشنهاد کنید. پرسش‌هایی که ممکن است به آن‌ها کمک کنید تا برای خود مطرح کنند نباید تنها تئوری و نظری یا بیش از اندازه پیچیده باشد. اگر این سوال‌ها ساده، مستقیم، اساسی و بنیانی باشند، خود جوابگوی خود خواهند شد و مردم راهکارهای خویش را خواهند یافت. شما به آن‌ها خدمتی ضروری و ارزشمند عرضه کرده‌اید زیرا بدون دخالت سلیقه‌مند شما نمی‌توانستند از دیدگاه معنوی به راه حلی برای مشکل‌های گوناگون خود دست یابند.

### چیرگی بر مانع‌ها

دیده شده که کارکنان معنوی به الزام باید با مانع‌های زیادی روبه‌رو شوند؛ ولی مانع‌ها برای چیره شدن بر آن‌ها پیش می‌آیند. حتی اگر از میان برداشتن برخی از مانع‌ها غیرممکن به نظر برسد باید بدون توجه به نتیجه‌ها و پیامدها، شما بهترین کوشش خودتان را برای کمک به دیگران عرضه کنید. مانع‌ها و چیرگی بر آن‌ها، پیروزی و شکست، جملگی خیال و تصوراتی در گستره‌ی بیکران وحدت هستند. وقتی وظیفه‌ی خود را با تمامی دل انجام بدهید، کار تمام شده است. شما در خواسته‌ی خود برای کمک به هدف و راه من استوار و یک‌سو هستید؛ جنبشی برای بیدار کردن بشریت به تنها حقیقت و به ارزشمند بودن خدا و نه چیز دیگر. در این زمینه می‌توان بسیار کار کرد و شما فرصت‌های زیادی برای کار معنوی پیدا خواهید کرد.

### نتیجه‌ی کار معنوی

شما باید کار خود را بدون نگرانی درباره‌ی پیامدهای آن‌ها و بی‌توجه به شکست و پیروزی انجام دهید، ولی مطمئن باشید که نتیجه‌ی کاری که با این روحیه و با چنین درک و فهمی انجام گیرد، قطعی و مطمئن خواهد بود. بشریت از راه کوشش‌های خستگی‌ناپذیر کارگزاران معنوی به زندگی نوین آرامش‌جاودان و سازگاری پویا گام می‌نهد؛ به ایمانی شکست‌ناپذیر و سروری پا برجا، به شیرینی ابدی و پاک‌ی فسادناپذیر و به عشق خلاق و درک و فهمی بیکران خواهد رسید.

## شرایط لازم برای رهرو (بخش نخست)

### ورود به حقیقت‌های زندگی درونی

#### ارزش و محدودیت‌های هم‌نوایی و پیروی بیرونی

هرچند نیل به شناخت خدا سرنوشت نهایی همگان است ولی بسیار اندکند کسانی که آمادگی لازم برای به ثمر رسیدن آن سرنوشت باشکوه در آینده‌ای نزدیک را دارا می‌باشند. ذهن آدم دنیاگرا با لایه‌ای زمخت از نقوش اعمال انباشته برهم، پوشیده و تاریک شده است؛ لایه‌ای که حتی برای ورود رهرو به راه معنوی (طریقت) باید بسیار نازک و ناتوان شود. روش رایج برای تحلیل بردن تدریجی بار نقوش ذهنی (سانسکارها)، پیروی در حد امکان از واجبات بیرونی و ظاهری مراسم و تشریفات مذهبی است. این مرحله از پیروی بیرونی از دستورهای مذهبی را پیروی از شریعت یا کارما-کندا<sup>۲۵</sup> می‌خوانند که شامل کارهایی مانند به جای آوردن دعا‌های روزانه، رفتن به مکان‌های مقدس، انجام وظیفه‌هایی که کتاب‌های مقدس مقرر کرده‌اند و نیز رعایت اصول اخلاقی مورد قبول آگاهی رایج در زمانه است. مرحله‌ی پیروی بیرونی و ظاهری، به عنوان یک انضباط معنوی، جا و ارزش خود را داراست ولی به هیچ وجه بدون اثرهای زیانمند نیست زیرا افزون بر آن که گرایش دارد فرد را خشک و ماشینی کند، بیشتر زمان‌ها نوعی خودخواهی ظریفانه را پرورش می‌دهد. اما بیشتر افراد از آن رو به زندگی پیروی بیرونی روی می‌آورند که آن را راحت‌ترین راه برای آرام کردن وجدان ناآرام خویش می‌یابند.

#### گذر به واقعیت‌های زندگی درون

طی چندین زندگی، روح به اندوختن درس‌های پیروی بیرونی می‌پردازد ولی همیشه زمانی فرا می‌رسد که از پیروی بیرونی خسته شده و بیشتر به واقعیت‌های زندگی درون علاقمند می‌گردد. هنگامی که انسان دنیوی به چنین جستجوی بالاتری کوشش می‌ورزد می‌توان گفت که یک رهرو شده است. به سان دگردیسی کرم ابریشم که به مرحله‌ی بعدی وجود او می‌انجامد، روح به فراسوی مرحله‌ی پیروی بیرونی (شریعت) می‌رسد و به راه آزادی معنوی (طریقت یا موکشا-مرگا<sup>۲۶</sup>) گام می‌نهد. در این مرحله‌ی بالاتر، روح دیگر از پیروی بیرونی از اصول معینی راضی و خرسند نیست بلکه می‌خواهد به شرایط و کیفیتی دست یابد که زندگی درونی او را آذین و زیبایی معنوی ببخشد.

Karma-Kanda ۲۵

Moksha-Marga ۲۶

## محدودیت‌های رسوم و قراردادها

از دیدگاه واقعیت‌های زندگی درونی، زندگی پیروی بیرونی می‌تواند بیشتر زمان‌ها از دیدگاه معنوی عقیم و بی‌ثمر باشد، و یک زندگی که راهش را از چنین پیروی خشک جدا می‌کند از دیدگاه معنوی بیشتر زمان‌ها ممکن است غنی و پر بار باشد. در پی پیروی از قراردادها و رسوم رایج و جاافتاده، انسان تقریباً همیشه در خطر است که به گونه‌ای زندگی کردن بر اساس ارزش‌های نادرست و خیالی بلغزد به جای آن که زندگی را بر ارزش‌های راستین و پایدار استوار کند. آن‌چه به عنوان قرارداد شناخته و پذیرفته شده لزومی ندارد همیشه از نظر معنوی درست باشد. درست برعکس، بسیاری از قراردادها و رسوم نتیجه‌ی کارکرد ذهن و شعورهای متوسط است که در جهل معنوی هستند؛ قراردادهایی که در برگیرنده و بیانگر ارزش‌های خیالی و مجازی می‌باشند. ارزش‌های سراب‌گونه و خیالی، بیشتر از نوع قراردادی هستند زیرا در رویه‌ی فکری توده‌ی مردم رشد می‌کنند. البته این به آن مفهوم نیست که قراردادها و رسوم الزاماً در برگیرنده‌ی چیزی جز ارزش‌های خیالی نیستند.

## رهایی از رسوم قراردادی باید بر فکری نقدگرا استوار باشد

گاهی مردم تنها به این دلیل که چیزهای غیر عادی با چیزهای دیگر فرق دارند به آن‌ها می‌چسبند. سرشت غیرعادی آن‌چه پیگیرش هستند به آن‌ها این توان را می‌دهد که خود را جدا و متفاوت از دیگران احساس کنند و از آن خرسند باشند. چیزهای غیرقراردادی نیز بیشتر زمان‌ها تنها از آن رو که در مقایسه با رسوم قراردادی بدیع و نوآور هستند، مورد توجه قرار می‌گیرند. ارزش‌های خیالی چیزهای معمولی، به دلیل آشنایی و عادت، کسل‌کننده می‌شوند و ذهن‌گرایی پیدا می‌کند به جای کوشش برای دستیابی به ارزش‌های پایدار، سراب ارزش‌های خیالی را به چیزهای غیرعادی منتقل کند. گام نهادن به فراسوی مرحله‌ی پیروی بیرونی و ظاهری، به مفهوم تغییری بی‌فکر و ماشینی از رسم‌های قراردادی به روش‌های غیرقراردادی نیست. سرشت چنین تغییری ناگزیر واکنشی خواهد بود و به هیچ وجه نمی‌تواند در راستای یک زندگی سرشار از آزادی و حقیقت‌کارساز باشد. آن نوع رهایی که در زندگی یک رهرو دیده می‌شود، به دلیل واکنشی بدون نقدگرایی نیست بلکه زاده شده از فکری نقدگراست. آن‌هایی که به فراسوی مرحله‌ی پیروی بیرونی و ظاهری گام می‌نهند و به زندگی والاتر واقعیت‌های درون وارد می‌شوند، در خود این توان را پرورش می‌دهند که ارزش‌های راستین را از دروغین، صرف‌نظر از رسوم یا غیرمرسوم بودن آنها، تمیز و تشخیص دهند.

## تشخیص میان راست و ناراست

از این رو ارتقا از شریعت یا کارما-کندا به طریقت یا موشکا-مرگا را نباید تنها به عنوان ترک پیروی بیرونی تعبیر کرد. این ارتقا تغییری از رسوم قراردادی به طرز فکری ویژه نیست و نیز تغییری



## شرایط لازم برای رهرو (بخش نخست)

از چیزهای عادی به غیرعادی نبوده بلکه دگرگون شدن روش زندگی از پذیرش بی فکرانه‌ی سنت‌های رایج و جا افتاده به روشی از زیستن است که بر پایه‌ی درک اندیشمندانه از تفاوت موجود میان چیزهای مهم و نا مهم بنا شده است و تغییری از حالت جهل ضمنی به حالتی از تفکر نقد گرا می‌باشد. انسان در مرحله‌ی پیروی بیرونی خشک و تنها، بیشتر زمان‌ها آن چنان به گونه‌ای کامل نادان است که حتی درک نمی‌کند که در جهل شناور است. ولی هنگامی که فرد در حال بیدار شدن است و به راه معنوی گام می‌نهد، آغاز به درک نیاز خود برای نور راستین می‌کند. کوشش برای دستیابی به چنین نوری در مرحله‌های آغازین به صورت تشخیص بخردانه بین پایدار و گذرا، راست و ناراست، حقیقی و مجازی و مهم و نامهم خود را نشان می‌دهد.

### ورشکستگی باورهای خشک و بی‌ثمر

ولی برای رهرو معنوی کافی نیست که تنها به تشخیص بخردانه بین راست و ناراست بسنده کند. هرچند چنین تشخیصی بدون شک پایه و اساس آمادگی بیشتر است ولی تنها زمانی به ثمر می‌رسد که ارزش‌های نوآموخته را به زندگی عملی ارتباط داد. آن چه از دیدگاه معنوی مطرح و مهم است تئوری و نظری نیست بلکه در عمل است. تمامی آرمان‌ها، باورها، عقیده‌ها، دیدگاه‌ها یا اصول نظری که فرد ممکن است دارا باشد تنها پوسته‌ی بیرونی شخصیت انسان را تشکیل می‌دهند. بیشتر وقت‌ها شخص به چیزی اعتقاد دارد ولی درست برعکس آن را انجام می‌دهد. ورشکستگی باورهای خشک و عقیم از آن رو بیشتر دریغ آورند که فرد متکی بر آن‌ها بیشتر وقت‌ها گرفتار این فریب و خیال باطل است که از دیدگاه معنوی پیشرفته می‌باشد در حالی که در حقیقت، زندگی معنوی را حتی شروع هم نکرده است.

### کیش‌ها و عقیده‌های مذهبی

گاهی حتی یک نظریه‌ی نادرست که فرد با اشتیاق بسیار در سر دارد ممکن است به گونه‌ای غیر مستقیم تجربه‌ای را پیش بیاورد که دروازه‌های زندگی معنوی را می‌گشاید. حتی در مرحله‌ی شریعت یا کارما-کندا، وفاداری به مذهب‌ها چه بسا بیشتر وقت‌ها سرچشمه‌ی الهام و شوق برای بسیاری از کارهای نیک و بدون خودخواهی است زیرا هرچند این اعتقادات یا کیش‌ها کورکورانه پذیرفته شده‌اند ولی بیشتر وقت‌ها با چنان شوق و حرارتی دنبال می‌شوند که به نظریه‌ای که شخص در حال حاضر پذیرفته است یک عنصر و جنبه‌ی پویایی می‌بخشد. در جایگاه مقایسه با اصول نظری-تئوری و دیدگاه‌های خشک و بی‌ثمر، اعتقادات و کیش‌ها دارای این برتری هستند که نه تنها مورد قبول عقل هستند بلکه در دل نیز جای دارند. آن‌ها در قیاس با عقیده‌های نظری و تئوری محض، بخش گسترده‌تری از شخصیت را شامل می‌شوند و بر آن تأثیر می‌گذارند.

## به وجود آورنده‌ی نتیجه‌های زیانمند اعتقادات و کیش‌ها

ولی اعتقادات و کیش‌ها به‌طور کلی همان قدر منشأ خیر هستند که زیان آورند، زیرا در آن‌ها تفکر نقدگرا به حالت تعلیق یا فساد درآمد و بینش رهگشا، تیره و مه‌آلود است. اگر پیروی و وفاداری به اعتقادات و کیش‌ها گاهی برای فرد یا جامعه خیر به بار آورده، بیشتر وقت‌ها باعث شر شده است. هرچند عقل و دل هر دو در پیروی از اعتقادات و کیش‌ها شرکت دارند ولی هر دو در عملکرد خود با این کاستی روبه‌رو هستند که تفکر، معلق و بیکار است. از این‌روست که اعتقادات و کیش‌ها در به وجود آوردن خیرِ خالص کمک نمی‌کنند.

## نیاز برای به کار بستن تئوری و نظریه

هنگامی که فرد اعتقادات و مرام‌هایی را که بدون نقدگرایی پذیرفته با بینش و اصولی جایگزین می‌کند که خوب به آن‌ها فکر کرده است، تا حدی پیشرفت حاصل شده زیرا مغز او به کار افتاده و شروع به بررسی باورهای خود نموده است؛ اما بیشتر وقت‌ها دیده می‌شود که باورهای نو، در خود آن شور و حرارت را ندارند که در پیروی از کیش‌ها و اعتقادات وجود داشت. چنان‌چه این باورهای نو یافته بدون نیروی تحرک باشند، تنها به جنبه‌ی سطحی زندگی تعلق دارند و مانند یک روپوش گشاد از فرد آویزانند. هرچند ذهن از سلطه‌ی احساس‌های نافرهیخته‌ی رهایی یافته ولی این آزادی به قیمت قربانی نمودن همکاری و همراهی دل به دست آمده است. برای آن که تفکر نقدگرا از نظر معنوی پُرثمر باشد، باید دوباره به دل رخنه کرده و آن را تسخیر کند تا همکاری آن را به دست آورد. به بیانی دیگر، آرمان‌هایی که بعد از بررسی نقدگرایانه پذیرفته شده‌اند باید دوباره در زندگی فعال، جاری و آزاد شوند تا بهترین ثمر را برسانند. این آرمان‌ها در فرآیند عملی زندگی، بیشتر وقت‌ها به گونه‌ای سالم دگرگون شده و خوب در تار و پود زندگی بافته می‌شوند.

## تفکر نقدگرا و خلاق به توازن ذهن و دل کمک می‌کند

گذار از پیروی بیرونی (شریعت یا کارما-کندا) به زندگی واقعیت‌های زندگی درون (طریقت یا موکشا-مرگا) شامل دو مرحله است: (۱) آزاد نمودن ذهن از سنگینی بار بازدارنده‌ی پذیرش بدون نقد بر اساس تقلید کورکورانه و به حرکت واداشتن ذهن به تفکر نقدگرا (۲) آوردن نتیجه‌های فکر نقدگرا و تمیز دهنده به صحنه‌ی زندگی عملی. فکر باید نه تنها نقدگرا بلکه خلاق هم باشد تا میوه و بار معنوی داشته باشد. با پاشیدن بذر آن دسته از کیفیت‌ها که به کمال و توازن ذهن و دل و جاری شدن زندگی آزاد الهی کمک می‌کنند، فکر نقدگرا و خلاق، انسان را به آمادگی معنوی رهنمون می‌گرداند.

## شرایط لازم برای رهرو (بخش دوم)

### برخی کیفیت‌های الهی

#### کیفیت‌های لازم برای زندگی معنوی وابسته به یکدیگرند

انسان باید بسیاری از کیفیت‌های الهی را در حال انجام دادن وظیفه‌ی روزانه، در خود پرورانده و آشکار کند تا به روشن‌بینی و توازن زندگی درون برسد. هر کیفیت به خودی خود ممکن است بیش از اندازه مهم به نظر نیاید ولی درست نیست که آن را جدا از رابطه‌ی ضروری‌اش با دیگر کیفیت‌های مهم در نظر گرفت. همه‌ی این کیفیت‌ها در زندگی معنوی، یکدیگر را به گونه‌ای ابزاری پشتیبانی می‌کنند و ارتباط بین آن‌ها آن قدر حیاتی است که حتی یکی از آن‌ها را بدون زیان‌رسانی به دیگر کیفیت‌های بسیار لازم و اساسی، نمی‌توان به‌طور کامل نادیده انگاشت. از این‌رو با در نظر گرفتن نقش راستین هر کیفیت الهی، دیده می‌شود که هر یک از آن‌ها برای یک زندگی کامل به‌طور مطلق ضروری است.

#### بردباری و پافشاری

هر انسان، وارث به‌جا و به‌حق حقیقت است اما آن کس این ارثیه را دریافت می‌کند که آمادگی آن را دارد؛ آن هم یک آمادگی معنوی که گاهی چندین زندگی سرشار از کوشش پافشارانه و بردبارانه را شامل می‌شود. از این‌رو یکی از اولین شرایط لازم برای رهرو این است که باید شور و شوق پیوسته را با بردباری تسلیم ناشدنی بیامیزد. وقتی انسان بر آن شد که به درک حقیقت برسد، درمی‌یابد که دشواری‌های فراوان در کمین هستند و بسیار اندکند آن‌هایی که با شهامتی پایدار تا به آخر به پافشاری ادامه می‌دهند. در روبه‌رو شدن با مانع‌های راه، به آسانی می‌توان از کوشش دست کشید. داستانی هست از مردی اهل پونا که این را خوب توصیف می‌کند. یک‌بار این مرد یک کتاب معنوی را خواند که آن قدر بر او تأثیری ژرف گذاشت که دلش خواست همه‌چیز را ترک کند. او پونا را ترک کرد و به جنگلی در نزدیکی شهر رفت، زیر درختی تسبیح به دست نشست و به تکرار کردن نام خدا پرداخت. او همه‌ی روز این کار را ادامه داد، هرچند دشوار بود و شور و شوقش هم کم کم فرو می‌نشست. بعد از غروب خورشید صدای جانوران از دور و بر بلند شد و هرچند این صداها با پیشرفت تاریکی و شب بیشتر و بلندتر شدند، او در اراده و تصمیم خود پا برجا ماند؛ اما وقتی در تاریکی دید که یک خرس بزرگ به سویش می‌آید از ترس جانش فرار کرد و ۱۱ کیلومتر را با بیشترین سرعت دوید تا به پونا رسید و در مغازه‌ای بی‌هوش افتاد. وقتی به هوش آمد او ماجرای خود را برای آن‌هایی

که دورش جمع شده بودند گفت که هم باعث سرگرمی آنها شد و هم حال و هوای ترک دنیا را برایش پایان داد.

### پذیرش دنیا به آن سان که هست

کوشش معنوی نه تنها تحمل بدنی و جرأت می‌طلبد، بلکه به شکیبایی کاستی‌ناپذیر و شهامت اخلاقی یورش‌ناپذیر نیز نیاز دارد. دنیا گرفتار «مایا» و معتاد به ارزش‌های دروغین است. از این رو راه و روش‌های دنیا بر خلاف معیارهایی هستند که رهرو برای خود تعیین نموده است. گریختن از دنیا کمکی به او نمی‌کند زیرا او باید بار دیگر به دنیا باز گردد تا کیفیتی را در خود پرورش دهد که بتواند دنیا را به آن سان که هست، بپذیرد. بیشتر وقت‌ها راه معنوی او در دنیایی قرار گرفته که او باید به آن خدمت کند؛ حتی اگر راه و روش‌های دنیا را دوست نداشته باشد. برای عشق ورزیدن و خدمت به دنیایی که او را درک نمی‌کند یا حتی نسبت به او بی‌گذشت است، رهرو باید در خود شکیبایی بیکران را پرورش دهد.

### شکیبایی

وقتی رهرو در راه معنوی پیشرفت نماید به درک ژرف‌تری از عشق راستین از راه تماسش با مرشد نایل می‌شود. این امر افزون بر آن که او را نسبت به ضربه‌های بیرونی که طعم عشق ندارند به گونه‌ای دردآور حساس می‌کند، برخوردهای سرد همراه با سنگدلی و بدگمانی، بی‌علاقگی رنج‌آور و نفرت کاهش‌ناپذیر را برای او در واقع پیش می‌آورد. همه‌ی این ضربه‌ها، شکیبایی او را سخت می‌آزمایند. حتی آدم دنیوی، در دنیایی که گاهی آن را بی‌تفاوت یا ستیزمند می‌یابد، رنج می‌برد اما پوست او کلفت و شدت رنج او کمتر است. او انتظار چیزی بسیار بهتر را از طبیعت بشر ندارد و فکر می‌کند که این چیزها ناگزیر و درمان‌ناشدنی هستند. رهروی که عشق ژرف‌تری را چشیده، شدنی‌های نهفته در هر روح را می‌داند و رنج او از آن رو شدیدتر است که او تفاوت ژرف میان آن چه که وجود دارد و آن چه که ممکن بود به وجود بیاید را حس می‌کند تنها اگر دنیا عشقی را که او فهمیدن و گرمی داشتن آن را آغاز کرده کمی درک می‌کرد و ارج می‌نهاد.

### شهامت اخلاقی و اعتماد به نفس

اگر چنانچه رهرو می‌توانست با راه و روش دنیا کنار بیاید، شکیبایی امری آسان می‌گردید؛ ولی چون او حقیقت بالاتری را دیده است، وظیفه‌ی او ایجاب می‌کند که پای آن ایستادگی کند حتی اگر همه‌ی دنیا مخالف او باشد. وفاداری به حقیقت والاتری که او خود دریافت نموده خواستار شهامت اخلاقی استوار و آمادگی برای روبه‌رو شدن با انتقاد، نکوهش و حتی نفرت دیگرانی است که دل‌هایشان هنوز به حقیقت گشوده نشده‌اند. هر چند در این تقلای نابرابر، او به گونه‌ای پیوسته از مرشد و رهروان دیگر کمک دریافت می‌کند ولی باید در خود این توانمندی را پرورش دهد که برای

## شرایط لازم برای رهرو (بخش دوم)

حقیقت یک تنه بچنگد، بدون آن که همیشه متکی به کمک بیرونی باشد. این بالاترین شهامت اخلاقی تنها با بیشترین اعتماد به مرشد و خویشتن به دست می‌آید. دوست داشتن دنیا و عشق ورزیدن به آن به روش مرشدها، یک بازی برای فرد کم توان و ضعیف دل نیست.

### آزاد شدن از نگرانی

شهامت اخلاقی و اعتماد به نفس باید با آزاد بودن از نگرانی همراه باشند. کم شمارند چیزهایی در ذهن که انرژی را به اندازه‌ی نگرانی تحلیل می‌دهند. یکی از سخت‌ترین کارها نگران نبودن درباره‌ی چیزی است. نگرانی هنگامی تجربه می‌شود که کارها خوب پیش نمی‌روند، ولی نگرانی در رابطه با رویدادهای گذشته به این بسنده می‌کند که ای کاش دگرگونه روی می‌دادند. گذشته‌ی منجمد همین است که هست و هیچ اندازه از نگرانی آن را به چیزی جز آن که بوده دگرگون نمی‌کند؛ اما ذهن فردی محدود، خود را با گذشته‌اش می‌شناسد و با گذشته درگیر می‌شود و سوز و درد امیال ناکام را زنده نگه می‌دارد. بدین‌سان نگرانی به رشد خود در زندگی ذهنی فرد ادامه می‌دهد تا جایی که ذهن فردی از گذشته انباشته و سنگین می‌شود. نگرانی در رابطه با آینده نیز تجربه می‌شود آن‌گاه که انتظار می‌رود این آینده به گونه‌ای ناسازگار و ناگوار باشد. نگرانی در این مورد سعی می‌کند خود را به عنوان بخشی از کوششی توجیه کند که برای روبه‌رویی با موقعیت‌های پیش‌بینی شده و برآمدن از عهده‌ی آن‌ها لازم است؛ ولی تنها با نگران بودن هرگز نمی‌توان به امور کمک کرد. افزون بر این امر، بیشتر چیزهایی که پیش‌بینی شده‌اند هرگز به وقوع نمی‌پیوندند و اگر هم اتفاق افتند، بیش از آن‌چه پیش‌بینی می‌شد سازگار و قابل پذیرش رخ می‌دهند. نگرانی همانا از تصور و خیال تب‌آلوده‌ای برآمده که خواسته‌ها برانگیزاننده‌ی آنند. نگرانی همانا زندگی کردن با رنج‌هایی است که بیشتر وقت‌ها خود آفریده‌ایم. هرگز نگرانی به کسی یاری نرسانده و اثر آن بسیار بدتر از تنها تحلیل بردن انرژی روانی است زیرا شادی و سرشاری زندگی را بسیار کاهش می‌دهد.

### گشاده‌رویی، شور و شوق و توازن

بین چیزهای بسیاری که لازم است رهرو در خود بپروراند، کم‌شمارند چیزهایی که به اهمیت گشاده‌رویی، شور و شوق و حالت توازن می‌باشند؛ چیزهایی که شدنی نیستند مگر آن‌که رهرو بتواند در دور ساختن نگرانی از زندگی خویش پیروز گردد. هنگامی که ذهن، افسرده، غم‌زده یا پریشان است کارهایش آشفته و اسارت‌بخش هستند. از این‌رو است که بالاترین نیاز به حفظ گشاده‌رویی، شور و شوق و توازن در همه‌ی موقعیت‌ها پیش می‌آید. تمامی این‌ها شدنی نیستند اگر رهرو نتواند در دور ساختن نگرانی از زندگی خویش پیروز گردد. نگرانی همانا نتیجه‌ی حتمی وابستگی به گذشته یا به آینده‌ی پیش‌بینی شده است و همیشه به شکلی تا زمانی که ذهن به گونه‌ای کامل از همه چیز رها شود، پا برجا می‌ماند.

## کنترل و خونسردی، شرایط یک‌سویی

تنها اگر رهرو یک‌سو باشد بر مشکل‌های راه معنوی می‌توان پیروز شد. اگر چنان‌چه انرژی‌های روانی او در پی کارها و سرگرمی‌های دنیوی رو به کاستی نهند، پیشرفتی که به دست می‌آورد بسیار کم است. مفهوم یک‌سو بودن همانا خونسرد بودن درباره‌ی همه‌ی فریب‌های دنیای پدیده‌هاست. ذهن باید از همه‌ی وسوسه‌ها رویگردان گشته و کنترل کامل روی حس‌های بدنی برقرار گردد. از این‌رو در فرآیند جستجو برای درک راستین، کنترل و خونسردی هر دو ضروری هستند.

## بهره بردن از یاری مرشد

بالاترین شرط برای پیشرفت مطمئن و پیوسته در راه معنوی همانا بهره‌مند بودن از یاری مرشد است. مرشد تنها آن یاری و رهنمود را ارایه می‌کند که پاسخگوی نیازهای فوری رهرو هستند. تنها انتظار مرشد آنست که رهرو بهترین کوشش خود را برای پیشرفت معنوی به کار بندد. او انتظار ندارد که آگاهی رهرو بی‌درنگ دگرگون شود، مگر آن که زمینه‌اش از پیش آماده شده باشد. زمان عامل مهمی در پیشرفت معنوی است، به همان‌سان که در کوشش‌های دنیوی مهم است. هنگامی که مرشد، تکانی معنوی به رهرو داده، صبر می‌کند تا چنین کمکی به گونه‌ای کامل جذب شود. تجویز داروی بیش از اندازه‌ی معنوی، همیشه واکنشی ناسالم دارد به ویژه زمانی که نابهنگام و بی‌جا باشد. از این‌رو مرشد با دقت، لحظه‌ای را که دخالت او از بهترین بازده برخوردار است، انتخاب می‌کند و پس از دخالت، با بردباری بیکران تا زمانی که رهرو به راستی نیازمند یاری بیشتر باشد، صبر می‌کند.

## شرایط لازم برای رهرو (بخش سوم)

### آمادگی برای خدمت

#### آمادگی برای خدمت بر حسب استعداد و توانایی

رهرو باید همیشه برای خدمت در راه بشریت آماده باشد. نیازی نیست که بدون در نظر گرفتن گنجایش خود به هر کاری تن در دهد. او باید بخشی از کار را که به سبب استعداد و توانایی فردی، دارای شرایط لازم برای انجام دادن آن است انتخاب کند، اما او آن چه را که به سبب گنجایش خود از دستش برمی آید عرضه می کند حتی وقتی که اوضاع بسیار سخت است.

#### «من» محدود ادعایی ندارد

سختی‌ها و آزمون‌هایی را که او باید بگذراند بسیارند اما قصد و اراده‌ی او مبنی بر خدمت نمودن در هر زمان که ممکن باشد، باید استوار و تزلزل‌ناپذیر باقی بماند. او با تفکر خدمت، به این مفهوم که بیشترین نتیجه‌ها باید تنها به وسیله‌ی او فراهم شود، هیچ دلبستگی ندارد. اگر نیاز به عرضه‌ی هر خدمتی وجود دارد، او می‌خواهد آن را با فداکاری هرچه بیشتر ارایه کند ولی هرگز اسیر این پندار نادرست نیست که «انجام آن خدمت تنها باید به وسیله‌ی او تمام شود.» اگر شانس ارایه نمودن خدمت نصیب فرد دیگری شود، او رشک و حسد نمی‌برد. اگر به دنبال فرصت‌هایی برای خودش باشد که خدمت عرضه کند، کار او نوعی خودخواهی است. خدمتی در زندگی معنوی به حساب می‌آید که در آن هیچ فکری از خود در میان نباشد. نباید نیازی احساس شود که چیزی را برای خود داشته باشد یا اینکه او کسی هست که می‌تواند چیزی به دیگران بدهد. تمامی شکل‌های منیت باید به کلی از قضیه بیرون نهاده شوند. اگر زمانی نیاز به خدمتی وجود دارد، خدمت باید از یک آزادی خودجوش سربکشد و با روحیه‌ای از همکاری ارایه شود که در آن هیچ پافشاری روی ادعاهای «من» محدود وجود ندارد.

#### رهایی از کوچکی و بزرگی چیزها

اگر رهرو به نحوی کامل نسبت به کارها و نتیجه‌هایشان، تعلق خاطر و بستگی نداشته باشد، از دست اضداد خرابکار چیزهای به اصطلاح کوچک و بزرگ رها می‌شود. دنیاگرایان به وسیله‌ی موفقیت‌هایشان، وجود و هستی خود را جدا از دیگران احساس می‌کنند. از این رو آن‌ها گرایشی طبیعی دارند که دربارهی موفقیت‌های خود بر حسب معیارها و کمیت‌های لمس‌شدنی داوری کنند. آن‌ها به چیزهای بزرگ‌تر می‌چسبند و از کوچک‌ترها دوری می‌کنند. بیشتر وقت‌ها از دیدگاه معنوی

می‌بینیم که چیزهای به اصطلاح کوچک همان اندازه مهم هستند که چیزهای به اصطلاح بزرگ. رهرو هیچ انگیزه‌ای ندارد که از یکی دوری کند و به دنبال دیگری باشد. از این رو او با میل و رغبتی یکسان به چیزهای کوچک و بزرگ توجه می‌کند.

### **رسوم قراردادی، زمینه و گستره‌ی خدمت را محدود می‌کنند**

در زندگی معنوی چیزهای کوچک به اندازه‌ی چیزهای بزرگ مطرح هستند ولی راه و رسم‌های قراردادی دنیا معمولاً این حقیقت ساده را نادیده می‌گیرند. با دنبال کردن طرز فکرهای پذیرفته شده‌ی قراردادی، زمینه و گستره‌ی خدمت قابل ارایه به هموعان، به نحوی ساختگی به آن چیزهایی محدود می‌شود که از نظر رسوم و قراردادها مهم هستند. از این رو خیلی چیزها که به راستی برای زندگی اهمیتی حیاتی دارند مورد غفلت واقع شده و فقر معنوی زندگی، نتیجه و برآمد آنست.

### **ارزش‌های پذیرفته شده، زمینه‌های خدمت را تعیین می‌کنند**

از این رو در جامعه‌ای که تنها اندیشه‌های مادی بر آن حاکمند، درک و تعبیر از خدمت همانا فراهم آوردن نان و پوشاک یا دیگر نیازهای هستی و بقا است. در جامعه‌ای که پاسخگوی ارزش فرهنگ فرهیخته است، درک و تعبیر از خدمت همانا پراکندن بذر دانش به شکل‌های گوناگونست. در جامعه‌ای که در خود ذوقی برای زیبایی پرورش داده است، خدمت به صورت سازماندهی شده به تولید و پخش کارهای هنری تعبیر و بیان می‌شود. در جامعه‌ای که پاسخگوی ارزش‌های وصف‌ناپذیر دل‌آست، ساختن کانال‌هایی که فرهنگ و بیان در ابراز دل را تسهیل می‌کنند خدمت شمرده می‌شود. در جامعه‌ای که از بالاترین اهمیت روح، جان و توان می‌گیرد خدمت برحسب انتقال دادن درک و فهم معنوی است. بین این نوع‌های گوناگون خدمت، خدمتی که با درک و فهم معنوی سر و کار دارد بالاترین است زیرا درک و شعور معنوی دارای چشم‌اندازی درست برای تمامی مشکلات بوده و آن‌ها را رهگشا می‌گردد.

### **دو نوع خدمت**

چنانچه فهم و شعور معنوی وجود نداشته باشد، خواست خدمت به دیگران تحت کنترل اندیشه‌ها و تصورهای محدود است. دو نوع خدمت وجود دارد: یکی خدمتی که شامل افزودن چیزهایی به زندگی دیگران است که به راستی ارزشمند هستند و دیگری خدمتی است که شامل زدودن آن ناتوانی‌ها و کاستی‌هایی از زندگی آن‌هاست که مانع دستیابی آن‌ها به چیزهای ارزشمند می‌شوند. چنانچه فکر ما درباره‌ی چیزهایی که دارای ارزش هستند تنگ و محدود باشد، زمینه و گستره‌ی خدمت قابل ارایه نیز مطابق آن محدود می‌گردد.



## چیزهای کوچکی که اهمیت دارند

زمینه و دامنه‌ی خدمت، به کارهایی بزرگ مانند دادن کمک‌های مالی هنگفت به نهادهای عمومی، محدود نیست.

کسانی که عشق خود را با چیزهای کوچک بیان می‌کنند نیز خدمت می‌کنند. کلامی که دل و جرأت به قلبی افسرده و وامانده می‌بخشد یا لبخندی که امید و شادی به وادی غم و دل‌تنگی می‌آورد، به همان اندازه سزاوارند به عنوان خدمت به شمار آیند که فداکاری‌های شاق و سنگین و از خود بریدن‌های دلیرانه. نگاهی که تلخی را از قلب پاک کرده و دل را با عشقی نوین به تپش می‌اندازد نیز خدمت است، هر چند ممکن است فکر خدمت کردن در پشت آن نگاه نباشد. وقتی که تمامی این چیزها را به خودی خود بنگریم، همه کوچک به نظر می‌آیند ولی زندگی از همین چیزهای کوچک تشکیل شده است. اگر این چیزهای کوچک نادیده گرفته شوند زندگی نه تنها نابینده بلکه غیر معنوی خواهد بود.

## اشتباه در برآوردهای دنیوی

درست به همان سان که فرد دنیاگرا، گرایش دارد کمک‌ها و همکاری‌های مثبت را بر حسب بزرگی آن‌ها داوری کند، او در مورد مانع‌ها، نقص‌ها، کاستی‌ها و بدبختی‌ها هم همین اشتباه را مرتکب می‌شود. از این‌رو برای بیشتر افراد، بدبختی دیگران باید بزرگ و غول‌آسا جلوه کند تا سزاوار توجه شود. این از ویژگی‌های فرد دنیاگراست که به چیزهایی که در محیط بیرون به نحوی قابل لمس، شکل و صورت می‌گیرند بیشتر از چیزهایی که در خاموشی درون روی می‌دهند اهمیت می‌دهد. برای مثال، جنگ ویران کننده، فلاکتی بس بزرگ‌تر از زندگی‌های راکد مملو از تنفر انگاشته می‌شود، هرچند از دیدگاهی صرفاً معنوی، زندگی‌های مملو از تلخی نفرت، به هیچ وجه تباهی کمتری از جنگ‌های ویرانگر به بار نمی‌آورند. جنگ از آن‌رو چنین اهمیتی را پیدا می‌کند که در آن شاهد موارد بسیاری از بی‌رحمی هستیم ولی نفرت به همان اندازه زشت و ناهنجار است حتی اگر در عمل خود را تحقق نبخشد. به همین سان است که برای فرد دنیاگرا، بیماری‌های عالم‌گیر و زخم‌ها و رنج‌های بستر مرگ، توجه بیشتری جلب می‌کنند تا درد و رنج دل‌هایی که زیر بار سنگین خواسته‌های سیراب ناشدنی می‌نالند.

## زمینه‌ی خدمت، تمامی زندگی است

برای رهرویی که اشتیاق دارد بدون خواستی برای قدردانی و شناسایی شدن خدمت کند، هر آن‌چه از رهایی و جاری شدن تمامی زندگی جلوگیری کرده و آن را به بی‌راهه می‌کشد، بدون توجه به نظر دنیا درباره‌ی بزرگی یا کوچکی آن، در خور توجه است. به همان سان که برپا کردن یک امپراتوری و واژگونی آن، در جریان زندگی جهانی جای خود را دارد، لحظات گذران غم نیز جای خود را دارند.

اهمیت یکی را نباید بر حسب اهمیت دیگری سنجید و حق و دعوی یکی را نباید در برابر حق و دعوی دیگری نادیده گرفت. رهرو به زندگی به سانِ تمامیتی یکپارچه نگاه می کند بدون آن که بگذارد توجه او به یک بخش، به قیمت بخش دیگر تمام شود.

### خدمتی که از عشق برمی خیزد ضامنِ هماهنگی است

رهرو حتی وقتی در حال خدمت بدون خودخواهی است، به نحوی دایمی مواظب ذهن خویش است. رهرو باید فروتن، درستکار و بی ریا باشد. خدمتی که ارایه می دهد نباید برای نمایش باشد و بایستی از عشق راستین برخیزد. اگر رهرو از عشق الهام بگیرد، عشق به او توانایی هماهنگی کامل و بی رشک و حسد با همکارانش را عرضه می کند. چنانچه بین همکاران هماهنگی کامل وجود نداشته باشد، خدمت ارایه شده از نظر آرمان معنوی کاستی دارد. افزون بر آن، اگر رهرو بدون الهام از عشق به دیگران خدمت کند، کار او مانند کار کسانی که در نهادهای جامعه برای مُزد کار می کنند، از روی احساس وظیفه است. در بهترین شکل، احساسی سرد از وظیفه است که آن ها را وامی دارد بازده بیشتری داشته باشند. کار آن ها در درونشان نمی تواند دارای زیبایی آن کاری باشد که به گونه ای خودجوش از عشق جاری می شود.

### اهمیت تماس با مرشد

اگر نیکبختی با رهرو یاری کرده و او را در تماس با مرشدی قرار دهد درس های خدمت راستین می توانند به بهترین وجه جذب و درک گردند. مرشد با کردار نمونه ای خویش آموزش می دهد، نه با موعظه. وقتی مرشد در مقام ارایه کننده ی خدمت به بشریت دیده شود، رهرو به سبب عشقش به مرشد به زودی آن روحیه را پیدا می کند. تماس با مرشد به سرشار شدن روحیه ی همکاری نیز کمک می کند؛ روحیه ای که رهروان به سبب عشق مشترکشان برای مرشد می توانند به آسانی پرورش دهند. آن ها از آن رو خدمت می کنند که خواست مرشد است. آن ها کار مرشد را انجام می دهند نه کار خود را و کار را به انتخاب خود نمی کنند بلکه مرشد آن ها را به آن کار گماشته است. از این رو ست که آن ها از فکر هر گونه ادعاهای فردی و حقوق و مزایا آزادند و تنها توجه آن ها به کار مرشد است. آن ها همیشه آماده اند هر زمان که فراخوانده شوند در راه و آرمان مرشد بهترین توان خود را به کار گیرند و نیز به همان اندازه آمادگی دارند که آن کار را به رهروی دیگر بسپارند که بهتر از عهده اش برمی آید.

## خدمت بدون هایهو و خرده گیری

در این نوع همکاری رهروان به گونه‌ای به یکدیگر خدمت می‌کنند زیرا کار مرشد را به عنوان کار خویش پذیرفته‌اند و نیز این که در مفید بودن برای رهروی دیگر که به کار مرشد مشغول است، همان قدر به او خدمت می‌کنند که به مرشد خویش خدمت کرده‌اند. چنین خدمتی نمی‌تواند با امر و نهی توأم باشد زیرا رهرو همیشه می‌داند که کار مرشد را که خود برگزیده است انجام می‌دهد. افزون بر آن او می‌داند که تمامی رهروان در مقام رهروی با یکدیگر برابرند و نیز برای رهرو آسان است که عادت خدمت کردن در کمال فروتنی را پرورش دهد. اگر از خدمت کردن احساس غرور کند، همان بهتر که خدمت نمی‌کرد. یکی از مشکل‌ترین چیزها برای یادگیری این است که بدون امر و نهی خدمت کنیم؛ بدون هایهو و خرده‌گیری و بدون هیچ آگاهی و احساسی از بالا یا پایین بودن به خدمت کمر بندیم. در دنیای معنویت، فروتنی از کارایی کم اهمیت‌تر نیست.

## آرمان خدمت

خدمت مرشد به دیگران از آن‌رو نیست که تعلق خاطری به آن دارد بلکه برای کمک‌رسانی و نیز نشان دادن الگو و نمونه‌ای از خدمت بدون منیت به مریدان است. او درحالی که به دیگران خدمت می‌کند، خود را در آن‌ها می‌بیند و خدمت به خویشان را تجربه می‌کند. مرشد در سرور بی‌زوال احساس یکی بودنش با همه چیز، می‌داند که خداوندگار و در عین حال خادم همگان است. از این‌رو او الگو و نمونه‌ای از آرمان خدمتی می‌باشد که در آن هیچ اسارتی نه برای گیرنده و نه برای خدمت کننده وجود دارد. رهرو می‌تواند با روبه‌رو بودن با نمونه و الگوی مرشد، به زودی به درک آرمان خدمت راستین برسد اما آمادگی معنوی رهرو هرگز کامل نیست مگر آن که هنر خدمت کسالت‌زدا و شادی‌آفرین را بیاموزد؛ خدمتی که آزادی می‌آورد نه اسارت، خدمتی که بدهکاری و بستانکاری به وجود نیآورده و به نحوی خودجوش از گرفتن و دادنی آزاد سر برمی‌کشد، از بار سنگین خواسته‌های فردی رها بوده و با احساسی سرزنده از انجام شدن کار به نحوی کامل، نیرو و توان می‌گیرد.

## شرایط لازم برای رهرو (بخش چهارم)

### ایمان

#### ایمان و شکل‌های آن

یکی از مهم‌ترین شرایط یک رهرو دارا بودن ایمان است. سه نوع ایمان داریم: (۱) ایمان به خویشتن (۲) ایمان به مرشد (۳) ایمان به زندگی. وجود ایمان آن‌چنان برای زندگی واجب و حیاتی است که اگر حداقل تا اندازه‌ای مطرح نباشد، زندگی خود غیرممکن می‌گردد. به سبب ایمان است که همکاری و زندگی اجتماعی ممکن و میسر می‌شود. ایمان به یکدیگر است که دادن و پذیرش آزادانه‌ی عشق و شریک شدن در کار و میوه‌ی آن را آسان می‌کند. هنگامی که بار ترسی توجیه‌ناپذیر از یکدیگر بر زندگی سنگینی می‌کند، زندگی تنگ و محدود می‌گردد.

#### ایمان و همتای آن

کودکان ایمانی طبیعی به بزرگ‌ترهایشان دارند. آن‌ها برای دریافت کمک و حمایت، به نحوی غریزی به بزرگ‌ترها روی می‌آورند. این‌گونه ایمان به دیگران مدت‌ها در زندگی پایدار می‌ماند مگر آن‌که فرد به سبب نفع شخصی دیگران، توسط آن‌ها فریب‌خورده و مورد بهره‌کشی آن‌ها قرار گیرد. از این‌رو با وجودی که ایمان سرشتی طبیعی برای انسان است، در جامعه‌هایی که آدم‌ها درستکار، قابل اعتماد و شایسته‌ی ایمان هستند رشد نموده و شکوفا گشته و در محیط و فضای ستیزگر پژمرده می‌گردد. ایمان به یکدیگر زمانی کامل و استوار است که قرین و همتای خود را در کیفیت‌هایی می‌یابد که ایمان را دعوت و تأیید می‌کنند. لایق بودن برای ایمانی که دیگران نسبت به ما دارند و داشتن ایمان به دیگران، دو فضیلت مکمل یکدیگرند. آن‌ها شرط و لازمه‌ی جریان آزاد و رشد زندگی فردی و جمعی هستند.

#### اهمیت ایمان به خویشتن

ایمان بی‌قید و شرط و همیشگی نسبت به یکدیگر، بیشتر به دنیای ایده‌آل‌ها تعلق دارد. چنین ایمانی عملاً تنها در مورد‌های ویژه‌ای وجود دارد و هرچند بسیاری خواستار آنند، به تحقق نمی‌پیوندند مگر آن‌که دنیا از مردمی پُر شود که لایق و شایسته‌ی ایمانی بیکران باشند. لازمه‌ی این شرط همانا رشد کامل کیفیت‌های ثابت قدمی، قابل اعتماد بودن و آمادگی دایم برای کمک کردن است؛ اما این کیفیت‌ها که ایمان متقابل را پرورش می‌دهند رشد نمی‌کنند مگر آن‌که فرد دارای بالاترین ایمان به خویشتن باشد. اگر انسان به خودش ایمان نداشته باشد نمی‌تواند در خود آن کیفیت‌هایی را

شرایط لازم برای رهرو (بخش چهارم)

رشد دهد که ایمان دیگران را به خود فراخوانده و پیروانند. این اطمینان که می‌توانی تحت هر نوع شرایط نامساعد به آن چه خود بهترین می‌دانی وفادار بمانی همان سنگ زیربنای ساختاری استوار برای شخصیت است.

### مبنای استوار برای اعتماد به نفس

ایمان تزلزل‌ناپذیر به خویشتن همان قدر کمیاب است که ایمان دایم و ضمنی به دیگری. کمتر کسانی چنین ایمانی را تا حدی در خود رشد داده‌اند که کنترلی موثر و سازنده بر خود داشته باشند. در بیشتر افراد ایمان به خویشتن همیشه به وسیله‌ی تجربه‌ی دایمی فرد از ضعف‌ها و لغزش‌های خویش به چالش و سستی کشیده می‌شود؛ ضعف‌هایی که اغلب سرسخت و رام ناشدنی هستند با وجودی که شخص کار درست را می‌داند. اعتماد به نفسی که بدین سان دایم در خطر از هم پاشیدن است تنها زمانی به نحوی مطمئن و استوار برقرار می‌شود که انسان الگو و نمونه‌ی زنده‌ی کمال را روبه‌روی خویش مجسم کرده و به آن ایمان داشته باشد.

### ایمان به مرشد

از آن‌رو که ایمان به مرشد در بحبوحه‌ی پُسرفت‌ها و شکست‌ها، کاستی‌ها و دشواری‌ها، لغزش‌ها و محدودیت‌ها، تغذیه‌کننده و پرورنده‌ی ایمان به زندگی و به خویش است، نقش مهم‌ترین عامل را ایفا می‌کند. زندگی را انسان بدان‌گونه که در خویش یا در بیشتر هم‌نوعان خود می‌شناسد، ممکن است به‌سان راهی باریک، پیچ در پیچ، گمراه و منحرف باشد اما زندگی را در مرشد، نامحدود، خالص و بدون خدشه می‌بیند. انسان آرمان و ایده‌آل خود را در مرشد تحقق یافته می‌بیند و مرشد همان چیزی است که خود ژرف‌تر او خواست تحقق آن را دارد. او بازتاب بهترین‌های آینده‌ی خویش را در مرشد می‌بیند. آینده‌ای که حتماً روزی به آن می‌رسد. از این‌روست که نیروی محرک اصلی برای تحقق یافتن الوهیت نهفته در انسان، همانا ایمان به مرشد است.

### استدلال نقدگرا و ایمان

ایمان راستین در تجربه‌های ژرف روح و در احساس‌های لغزش‌ناپذیر نیروی الهامی که پاک و خالص شده است ریشه دارد. به چنین ایمانی نباید به‌سان نظریه‌ی مخالف تعقل نقدگرا نگریست بلکه باید آن را به عنوان راهنمایی مطمئن برای استدلال نقدگرا دانست. هنگامی که استدلال نقدگرا با ایمانی ژرف و زنده بر مبنای الهامی خالص و پاک به کار برده شود، کارکرد آن به جای بی‌اثر و خشک و بی‌معنی بودن، بسی خلاق، پربار و پرمعنی می‌شود. از سوی دیگر، الگوهای فراوان زودباوری‌های ساده‌لوحانه را نمی‌توان در هم شکست مگر با کارکرد دلیرانه و آزاد استدلال نقدگرا. این هم صادق است که استدلال عقلانی تنها می‌تواند شکل‌ها و گونه‌هایی از ایمان را لمس و آگاه کند که بر الهامی خالص و پاک بنا نشده‌اند. ایمان راستین که بر پایه‌ی الهامی خالص و پاک بنا شده، همیشه

امری الزامی باقی می ماند که در نهایت نمی تواند به سطح نتیجه گیری های خرد عقلانی - استدلالی پایین آورده شود. چنین ایمانی از خرد محدود برنیامده بلکه بسیار بنیادی تر و اولیه تر است و در نتیجه نمی توان آن را با هیچ پشتک و واروی عقلانی خاموش و خفه کرد. ولی این به آن مفهوم نیست که لزومی دارد ایمان در هیچ مرحله ای کورکورانه باشد، یعنی به خرد نقدگرا اجازه ی بررسی آن را نداد. ایمان راستین نوعی پینش است نه نابینایی. لزومی ندارد چنین ایمانی از کارکرد استدلال نقدگرا واهمه ای داشته باشد.

## زودباوری و تردید

همیشه به مریدها این حق داده شده که مرشد را با استدلال نقدگرایانه بیازمایند ولی چنانچه پس از آزمودن و قانع شدن به کمال مرشد، مرید تزلزلی در ایمان خویش نشان دهد، این نوسان به سبب کمبود اسفباری در خلوص گرایش و یکپارچگی و انسجام هدف و مقصود اوست. از اینرو که مدعیان خرد معنوی را با چنان زودباوری بی چون و چرایی می پذیرند که سزاوار آن نیستند و با وجودی که ایمان آنها بر پایه ای قانع کننده در تجربه ی شخصی استوار است، هنوز کلی تزلزل نا بجا در ایمان آنها وجود دارد. همان گونه که زودباوری بدون نقد در نهایت به سبب کارکرد ناآگاهانه ی خواسته های فراوان دنیوی است، به همان سان دلیل تزلزل غیرقابل توجیه در ایمان نیز کارکرد ناخودآگاه خواسته ها و هوس هایی می باشد که با تجلی موثر ایمانی خردگرا همسو و همراه نیستند. در زودباوری ساده لوحانه و بدون نقد، امید و آرزو باور نابجا به وجود می آورد، و در تزلزل ایمان، تردید نابجا نیز از آرزو و خواسته زاده می شود.

## خواسته های شدید و ناخودآگاه بیشتر وقتها به تزلزل ایمان می انجامد

خواسته های شدید گرایش دارند که کارکرد استدلال نقدگرا را منحرف کنند. ایمانی تزلزل ناپذیر که در درکی درونی، بی واسطه و خالص ریشه دارد تنها به ذهنی رسوخ می کند که از فشار خواسته های گوناگون رهایی یافته است. از اینرو ایمان راستین فرآیندی تدریجی از رشد معنوی بوده و رشد آن متناسب با موفقیتی می باشد که مرید در راستای رهایی آگاهی خویش از خواسته ها به دست می آورد.

## باورها و نظریه ها

باید ایمان را با دقت از باور صرفاً عقلانی یا عقیده و «نظریه» تمیز و تشخیص داد. وقتی نظر و عقیده ی انسان نسبت به کسی خوب است، گفته می شود که به او نوعی ایمان دارد. اما چنین نظریه و عقیده ای دارای آن نیرو و توانی نمی باشد که از ویژگی ایمانی زنده به مرشد است. بیشتر وقتها باورها و عقیده های فرد تنها لایه ای بس سطحی از روان انسان را تشکیل می دهند. آن ها دارای هیچ رابطه ی یک پارچه ای با نیروهای ژرف تر روانی نیستند. آن ها در گوشه ای از ذهن جای می گیرند بدون این که هیچ دگرگونی های اساسی در هسته و کانون شخصیت به بار بیاورند؛ شخصیتی که

شرایط لازم برای رهرو (بخش چهارم)

نحوی برخوردار او را با زندگی تعیین می‌کند. مردم به این باورها و اعتقادات به همان سان می‌نگرند که به لباس‌هایشان. در زمان‌های اضطراری گرایش دارند لباس خود را به تناسب هدف‌های آنی عوض کنند. در این موردها، باورها به نحوی ناآگاه توسط هدف‌های دیگری تعیین می‌شوند؛ ولی هدف‌ها به نحوی آگاهانه توسط باورها و اعتقادات تعیین نمی‌شوند.

## ایمان زنده دارای پویایی خلاق است

از سوی دیگر، ایمان زنده با نیروها و هدف‌های ژرف‌تر روان رابطه‌ای بس حیاتی و منسجم دارد. این ایمان، مانند اعتقادات صرفاً عقلانی، تنها در حاشیه‌ی آگاهی به نحوی سطحی آویزان و «نگهداری» نمی‌شود. درست برعکس، ایمان زنده عاملی نیرومند می‌شود که تمامی روان را بازسازی کرده و به نحوی خلاق پویا ست. هیچ فکری نیست که با آن زنده نشود، هیچ احساسی نیست که از آن نور اشراق نگیرد و هیچ هدفی نیست که به وسیله‌ی آن قالبی نو نپذیرد. چنین ایمان زنده‌ای به مرشد بالاترین سرچشمه‌ی الهام و اعتماد به نفس تعرض ناپذیری برای مرید می‌گردد. این ایمان خود را بیشتر از طریق روحیه‌ی اتکای فعالانه به مرشد نشان می‌دهد تا تنها با ابراز عقیده‌ای درباره‌ی او. ایمان زنده مانند نوعی سند رسمی نیست که مرید به مرشد می‌دهد، بلکه برخورد و روشی کوشا از اعتماد به مرشد است که خود را نه تنها در چشمداشتِ ضمنی و مطمئن مرید به کمک مرشد بلکه نیز در روحیه‌ی تسلیم و وقف نمودن مرید ابراز و بیان می‌کند.

## ایمان زنده در تجربه ریشه دارد

چنین ایمان زنده و پرباری به مرشد همیشه زاده‌ی تجربه‌ای ژرف است که مرشد به مریدی که سزاوار آن است می‌رساند. این ایمان به نحوی بنیادی با باورهایی که مردم دارند تفاوت دارد؛ باورهایی که به سبب پذیرشی بدون نقدگرایی یا سطحی فکر کردن دارا هستند. بیشتر باورهای صرفاً عقلانی از اهمیت معنوی بسیار کمی برخوردارند. از این رو برای مرشد اکیداً مهم نیست که آیا مرید به او ایمان دارد یا به دیگری؛ و نیز به نحوی یکسان او را باکی نیست که آیا مرید در هر لحظه به او ایمان دارد یا ندارد. موردهای خوش‌یمنی که مرشد از طریق مداخله‌ی ظریف خویش، ایمان زنده‌ی مرید را جلب می‌کند (ایمانی که با باورهای خشک به روشنی تفاوت دارد) از آن رو ست که او می‌داند به وسیله‌ی آن به مرید کمک می‌شود.

## آزمودن مرید

همان‌گونه که مرید در حال آزمودن گنجایش مرشد برای هدایت خویش است، مرشد نیز به نوبه‌ی خود یکپارچگی هدف و مقصود مرید را می‌آزماید. مرشد اصلاً به این فکر نمی‌کند که آیا مرید به او ایمان یا شک دارد. آنچه او می‌آزماید اینست که آیا مرید در راستای جستجوی معنوی خویش صادق و بی‌ریا و با تمامی دل هست یا نه. مرشد هیچ علاقه‌ای ندارد که الوهیت خود را به مرید ثابت

کند، مگر آن که احساس کند چنین اثباتی ممکن است به‌طور حتم مفید بوده و برای بهره‌مندی کسی که خود را به او تسلیم کرده، ناگزیر و الزامی است.



## «مایا» (بخش نخست)

### ارزش‌های ناراست و نادرست

#### اهمیت درک ناراستی‌های مایا

همه می‌خواهند حقیقت را بدانند و درک کنند اما حقیقت نمی‌تواند به عنوان حقیقت شناخته و درک شود مگر آن که جهل و نادانی به عنوان جهل و نادانی دانسته و درک گردد. از این‌روست که با اهمیت درک مایا یا اصل نادانی و جهل روبه‌رو می‌شویم. مردم درباره‌ی مایا زیاد می‌خوانند و می‌شنوند ولی شمار اندکی می‌فهمند که مایا به راستی چیست. داشتن درکی سطحی از مایا کافی نیست، بلکه لازم است آن را آن‌چنان که به راستی هست درک کرد. فهمیدن مایا یا اصل نادانی و جهل همانا دانستن نیمی از حقیقت گیتی است. برای جایگزین شدن روح در حالت خودشناسی، نادانی در تمامی شکل‌هایش باید از بین برود. از این‌رو این امری قاطع و لازم است که انسان بداند ناراست و دروغین کدام است، آن را ناراست بداند و به وسیله‌ی این دانش از ناراستی آن، آن را به دور اندازد.

#### ذات و عصاره‌ی نادرستی

سرشت و ذات ناراستی چیست؟ اگر راست به عنوان راست شناخته شود یا ناراست به عنوان ناراست دانسته شود، ناراست ناپدید گشته و تنها دانشی از آن باقی می‌ماند. نبودن راستی شامل آن است که راست را ناراست یا ناراست را راست بدانیم؛ یعنی چیزی را غیر از آن چه که به راستی هست بدانیم. ناراستی و دروغ همانا اشتباهی در داوری درباره‌ی سرشت چیزهاست.

#### دو گونه دانش

به بیانی کلی دو گونه دانش وجود دارد: (۱) داوری‌های صرفاً عقلانی درباره‌ی واقعیت‌های هستی (۲) داوری‌های مبتنی بر ارزش که شامل درک ارزشمند بودن یا اهمیت چیزهاست. داوری‌های عقلانی محض یا اعتقادات و باورها به طریقی اهمیت خود را از وابستگی به ارزش‌ها کسب می‌کنند. آن‌ها جدا از ارزش‌ها و به خودی خود دارای اهمیت ناچیزی هستند. برای مثال، هیچ‌کس علاقه‌ای نشان نمی‌دهد که به دقت، تعداد برگ‌های درخت خاصی را بشمرد، هرچند از دیدگاهی تنها نظری و تئوری چنین اطلاعاتی نوعی دانش خواهد بود. چنین اطلاعات یا دانشی بی‌اهمیت تلقی می‌شود زیرا پیوندی حیاتی با سایر ارزش‌ها ندارد. دانش عقلانی زمانی با اهمیت می‌شود که (۱) با دادن کنترل بر وسیله‌های درک برخی از ارزش‌ها، انسان را به تحقق آن‌ها توانا می‌کند (۲) خود به عنوان

عاملی مهم در فرآیند ارزشیابی دخیل بوده، ارزش‌های پذیرفته شده را دگرگون کرده یا به نحوی بر آن‌ها تأثیر بگذارد.

### سه اشتباه در ارزشیابی

به همان‌سان که دو گونه داوری وجود دارد، ناراستی و نادرستی هم بر دو گونه است: (۱) به اشتباه پذیرفتن چیزهایی به عنوان واقعیت که واقعیت ندارند (۲) اشتباهاتی در ارزشیابی. اشتباه در ارزشیابی می‌تواند به سه گونه صورت پذیرد: (الف) مهم شمردن چیزی که مهم نیست (ب) مهم نشمردن چیزی که مهم است (ج) دادن چنان اهمیتی به چیزی که با میزان اهمیت واقعی آن برابر نیست. تمامی این ناراستی‌ها را مایا می‌آفریند.

### بهای اشتباهات در ارزشیابی

هرچند مایا شامل تمامی ناراستی‌ها و نادرستی‌ها از دیدگاه معنوی است ولی برخی ناراستی‌هایی هستند که به حساب می‌آیند و نیز آن‌هایی که خیلی زیاد به حساب نمی‌آیند. اگر شخصی ارزش تخت پادشاهی را بالاتر از آن می‌داند که هست، هرچند درست نیست ولی چنین ناراستی و نادرستی اهمیت چندانی ندارد؛ ولی چنان‌چه شخص تخت شاهی را تمامی هستی و نهایت زندگی خویش بداند، او با نوعی از ناراستی روبه‌روست که به نحوی بنیانی بر جهت و اهمیت مسیر زندگی او تأثیر می‌گذارد. روی هم رفته اشتباهات در ارزشیابی، در مقایسه با اشتباهات داوری‌های صرفاً عقلانی درباره‌ی واقعیت‌های مشهود، در گمراه کردن و منحرف و محدود کردن زندگی به مراتب تأثیر بیشتری می‌گذارند.

### ارزش‌های ناراست به سبب خواسته‌های خیالی و ذهنی

اشتباهات در ارزشیابی به سبب تأثیر خواسته‌ها و هوس‌های خیالی و ذهنی رخ می‌دهد. ارزش‌های راستین آن‌هایی هستند که هر چیز بر اصل و مبنای خود دارای آنست. آن‌ها ارزش‌های ذاتی هستند و به سبب ذاتی بودنشان، مطلق و جاویدان بوده و در طول زمان یا برای افراد مختلف تغییر نمی‌پذیرند. ارزش‌های دروغین از خواسته‌ها و هوس‌ها برمی‌آیند، بر عامل‌های خیالی و ذهنی متکی بوده و به سبب این اتکا به عامل‌های ذهنی، نسبی و ناپایدارند و نیز در طول زمان یا برای افراد مختلف تغییرپذیر می‌باشند.

### مثال‌ها

برای مثال، کسی که در کویر لَه‌لَه زنان در پی آب است فکر می‌کند که چیزی گران‌بهارتر از آب نیست، درحالی‌که کسی که خیلی تشنه نیست و آب در دسترس دارد چنین اهمیتی به آب نمی‌دهد. به همین‌سان کسی که گرسنه است خوراک را بسیار مهم می‌داند ولی کسی که شکمی سیر دارد تا وقتی که دوباره گرسنه شود دیگر به فکر غذا نیست. همین امر در مورد خواسته‌ها و شهوت‌هایی

«اما» (بخش نخست)

صدق می‌کند که ارزش نسبی و خیالی به چیزهایی می‌دهند که آن خواسته‌ها و شهوت‌ها را کامیاب می‌کنند.

### ارزش‌های دروغین، نسبی و گرفته شده از چیزی دیگر هستند

ارزش چیزهای وابسته به حس‌ها، بر حسب شدت و فوریتی که طلبیده می‌شوند، بالا و پایین می‌رود. اگر این خواسته‌ها و شهوت‌ها فزونی یابند، چیزهای مربوط به آن‌ها اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. اگر شدت و فوریت آن‌ها فروکش کند، آن چیزها بیشتر اهمیت خود را از دست می‌دهند. اگر خواسته‌ها و شهوت‌ها به نحوی تناوبی پدیدار می‌شوند، آن چیزها در زمانی که خواسته‌ها و شهوت‌ها خفته و نهفته هستند دارای ارزش احتمالی بوده و در زمانی که سر برمی‌کشند ارزش آن‌ها واقعی است. تمامی این ارزش‌ها از آن‌رو دروغین هستند که در ذات خود آن چیزها نیستند. هنگامی که تمامی خواسته‌ها و شهوت‌ها در روشنایی نور دانش راستین به کلی ناپدید شوند، چیزهایی که به سبب کارکرد این خواسته‌ها اهمیتی پیدا کرده‌اند، بی‌درنگ تمامی اهمیتِ قرض گرفته‌ی خود را از دست داده و پوچ و بی‌معنی به نظر می‌آیند.

### تهی بودن چیزهای وابسته به حس‌ها

به همان‌سان که سکه‌ای قدیمی که دیگر رایج نیست، هر چند به نوعی وجود دارد ولی سکه‌ای دروغی به حساب می‌آید، هنگامی که به چیزهای وابسته به خواسته‌ها و شهوت‌ها در تهی بودنشان نگریسته شود آن‌ها نیز ناراست و دروغین شمرده می‌شوند، هر چند ممکن است به داشتن نوعی وجود و نشان ادامه دهند. آن‌ها همه هستند و وجود دارند و ممکن است دیده و شناخته شوند ولی دیگر آن مفهوم پیشین را ندارند. آن‌ها به خیال و تصویری که به وسیله‌ی خواسته‌ها و شهوت‌ها گمراه شده است، وعده‌ی دروغین کامیابی می‌دهند ولی برای ادراک استوار و آرام، هنگامی که به آن‌ها به صورت جدا از روح نگریسته شود، دارای هیچ اهمیتی نیستند.

### مهم شمردن چیزی که مهم نیست

هنگامی که عزیزی فوت می‌کند، غم و تنهایی در پی دارد ولی این احساس فقدان در وابستگی به جسم به گونه‌ای جدا از روح ریشه دارد. این جسم است که ناپدید شده است نه روح. روح نمرده است و در سرشت راستینش حتی به جایی نرفته است زیرا در همه جا وجود دارد. ولی به دلیل وابستگی به بدن، جسم مهم انگاشته شده بود. از این‌رو که همه‌ی خواسته‌ها، هوس‌ها، احساسات و فکرها روی بدن متمرکز بودند هنگامی که جسم با فرا رسیدن مرگ از بین می‌رود، جای خالی عزیز در گذشته از راه دل‌تنگی کردن برای او خود را نشان می‌دهد. اگر چنین اهمیتِ دروغین به بدن داده نمی‌شد، دیگر در فقدان عزیز در گذشته غمی وجود نداشت. احساس تنهایی و خاطره‌ی برجای مانده از محبوب در گذشته، خواستِ پرسوز برای حضور او و اشک‌های سوگواری و آه‌های جدایی،

همه و همه به دلیل ارزشیابی نادرست و کارکردِ مایا می‌باشد. هنگامی که چیزی که مهم نیست مهم انگاشته شود، با یک عملکردِ اصلی و آشکار از مایا روبه‌رو می‌شویم. از دیدگاه معنوی این امر گونه‌ای از جهل و نادانی است.

### مهم نشمردن چیزی که مهم است

از سوی دیگر نیز کارکردِ مایا، با مهم نشمردن چیزی که مهم است خود را آشکار و بیان می‌کند. از دیدگاه معنوی، تنها چیزی که اهمیت دارد خداست. شمار کمی به راستی تنها به خاطر خودِ خدا به خدا علاقمندند. اگر آدم دنیاگرا به خدا روی بیاورد، بیشتر برای هدف‌های خودخواهانه و دنیوی است. آن‌ها به دنبال برآوردن و کامیابی هوس‌های خود، امیدها و حتی انتقام‌جویی‌های خود، به وسیله‌ی خدای خیالی خود هستند. آن‌ها در جستجوی خدا به عنوان حقیقت نیستند. آن‌ها شوق و طلب برای همه چیز دارند به جز یگانه حقیقت که مهمش نمی‌شمارند. این کور شدن بینش نیز از کارکردِ مایا می‌باشد. مردم به هر راه و وسیله‌ای در پی خوشحالی هستند جز راه خدا؛ خدایی که تنها سرچشمه‌ی همیشگی شادی پایدار است.

### دادن اهمیت نابجا

کارکردِ مایا خود را به گونه‌ای دیگر نیز نشان می‌دهد که شامل دادن اهمیت نابجا به چیزی است که به راستی دارای آن اهمیت نیست. این امر زمانی پیش می‌آید که به آداب و رسوم و دیگر راهکارهای نمادین مذهبی چنان می‌نگرند که انگار آن‌ها خود، هدف و مقصد هستند نه وسیله‌ای برای رسیدن به مقصود. آن‌ها به عنوان وسیله‌ای برای حیات و رسانه‌ای برای بیان زندگی، ارزش و جای خود را دارند ولی به محض آن که به خودی خود مدعی شوند، اهمیتی به آن‌ها داده شده که با آن چه به راستی دارا می‌باشند متفاوت است. هنگامی که آن‌ها به خودی خود مهم شمرده شوند، به جای آن که در راستای خدمت به بیان زندگی به کار برده شوند، بر زندگی بند می‌نهند. هنگامی که بگذاریم چیزی که لازم و اساسی نیست بر آن چه اساسی و لازم است حاکم شود، خود را با سومین اصل نادانی در ارزشیابی روبه‌رو می‌بینیم. این نیز از کارکردِ مایا است.

## «مایا» (بخش دوم)

### باورهای نادرست

پابندهایی که روح را در اسارت معنوی نگه می‌دارند بیشتر شامل ارزش‌های نادرست یا کژی‌هایی در ارزشیابی هستند. برخی ناراستی‌ها در زمینه‌ی باورهای نادرست نیز نقش مهمی را در اسیر نگه داشتن روح بازی می‌کنند. باورهای نادرست، ارزش‌های نادرست را به کار می‌برند اما به نوبه‌ی خود از ارزش‌های نادرست که روح در آن‌ها گرفتار است نیرو و توان می‌گیرند. همه‌ی باورهای نادرست به همان اندازه آفریده‌های مایا هستند که ارزش‌های نادرست آفریده‌ی آنند و در زمره‌ی چنگال‌هایی هستند که مایا برای نگه داشتن روح در جهل و نادانی، آن‌ها را به کار می‌برد.

### خرد بازیچه‌ی مایا می‌شود

مایا با دست یافتن بر جایگاه دانش که همانا هوش و خرد انسان است، مقاومت‌ناپذیر می‌شود. چیره شدن بر مایا دشوار است زیرا او با فرمانروایی بر هوش و خرد، مانع‌ها را به وجود آورده و باورهای نادرست و وهم و گمان را برپا نگه می‌دارد. مایا با کوشش‌های مداوم خود در تغذیه و توجیه باورهای نادرست، مانع‌هایی در راه درک حقیقت برپا می‌کند. هوش و خردی که آزادانه کار می‌کند راه حقیقت را هموار می‌نماید ولی خردی که بازیچه‌ی مایا شده در راه درک راستین، مانع‌ها می‌آفریند.

### باورهای نادرست شاید آشکار و بدیهی به نظر بیایند

باورهای نادرستی که مایا می‌آفریند چنان ریشه‌دار و نیرومند هستند که بسا آشکار و بدیهی به نظر می‌آیند. آن‌ها به خود جامه‌ی حقیقت‌های واقعی می‌پوشانند و بی‌چون و چرا پذیرفته می‌شوند. برای نمونه، انسان باور دارد که با بدنش یکی می‌باشد. به‌طور معمول هرگز به ذهنش نمی‌رسد که ممکن است چیزی غیر از بدن خود باشد. ایده‌ی یکی دانستن خود با بدن را او به گونه‌ای غریزی و بی‌نیاز از دلیل و اثبات پذیرفته است. از این‌رو که باور او بر مبنای اثبات عقلانی نیست، بیشتر هم به آن پایبند است.

### یکی دانستن خود با بدن خاکی

بدن مادی و خواسته‌های آن، محور و مرکز زندگی انسان شده است. برای رها نمودن این باور که وجود انسان همین بدن اوست، او باید همه‌ی خواسته‌های مربوط به بدن و ارزش‌های نادرستی که در بر می‌گیرند را نیز رها کند. این باور که وجود او همانا بدن اوست، خواسته‌های مادی و بدنی و وابستگی به آن‌ها را برمی‌انگیزد، ولی باور داشتن به این که او چیزی فراسوی بدن خویش است

با خواسته‌ها و وابستگی‌ها همسو و همراه نیست. از این‌رو این باور که وجود او با بدنش یکی می‌باشد به مرور طبیعی می‌شود. در این حالت، هم‌سویی و چسبیدن به باور آسان‌تر از ریشه‌کن کردن آن است. از سوی دیگر، باور داشتن به این که او چیزی فراسوی بدن خویش است انگار نیاز به دلیل و مدرک قانع کننده دارد. این‌جا آسان‌تر است در برابر چنین باوری ایستادگی کرد و دشوارتر است که آن را پذیرفت. با وجود همه‌ی این‌ها، هنگامی که ذهن از سنگینی بار خواسته‌های بدنی رها شده است به نادرست بودن این باور که وجودش همان بدن اوست پی می‌برد و می‌بیند که باور دیگر که او چیزی فراسوی بدن خویش است، درست است.

### یکی دانستن خود با بدن لطیف

حتی هنگامی که انسان از این باور نادرست که هستی او همانا بدن اوست رها می‌شود، هنوز در چنگال باور نادرست دیگری گرفتار است مبنی بر این که وجودش با بدن لطیف او یکی است. حالا بدن لطیف و خواسته‌های آن مرکز و محور زندگی او می‌شود. رها نمودن این باور که او همانا بدن لطیف خویش است شامل ترک کردن همه‌ی خواسته‌های وابسته به بدن لطیف و ارزش‌های نادرستی است که در بردارند. از این‌رو حالا این باور که او همان بدن لطیف خویش است برایش طبیعی می‌شود و به نظر می‌آید که باور دیگر، که او چیزی فراسوی بدن لطیف خویش است، به دلیل و اثبات قانع کننده نیاز دارد. اما هنگامی که ذهن از زیر بار گران همه‌ی خواسته‌ها و دلبستگی‌های وابسته به بدن لطیف رها می‌شود، انسان این باور نادرست که هستی او همانا بدن لطیف اوست را رها می‌کند؛ درست به همان‌سان که باور نادرست یکی بودن خویش با بدن خاکی را رها نموده بود.

### یکی دانستن خویش با ذهن فردی

اما این نیز پایانی برای باورهای نادرست نیست. حتی هنگامی که انسان این باور نادرست که هستی او بدن لطیف اوست را رها می‌کند، هنوز باور خیالی دیگری را ارج می‌نهد مبنی بر این که هستی او همان ذهن فردی یا بدن ذهنی اوست. انسان باور نادرست را از آن‌رو ارج می‌نهد که برایش گوارا و دلچسب است. او در سراسر زندگی طولانی خود به عنوان یک روح فردی، به آرمان نادرست هستی جداگونه‌ی خویش با دل‌خوشی چسبیده است. همه‌ی فکرها و احساس‌ها و کارهای او تنها یک چیز را به گونه‌ای تکراری فرض و تأیید کرده‌اند که همانا هستی جداگانه‌ی «من» است. ترک و تسلیم این باور نادرست که هستی او همان ذهن فردی اوست، به‌سان ترک و تسلیم همه‌ی چیزهایی است که تا کنون آن‌ها را تشکیل دهنده‌ی هستی خویش پنداشته است.

### به دور افکندن آخرین ناراستی

در ترک و تسلیم باورهای نادرست مبنی بر یکی بودنش با بدن خاکی یا بدن لطیف لازم است که انسان خواسته‌ها و وابستگی‌های گوناگونی را ترک و تسلیم نماید که همانا رها نمودن چیزی

«مایا» (نخس دوم)

ست که برای مدتی دراز از آن خود داشته است. در ترک و تسلیم این باور ناراست و نادرست که او همان ذهن فردی خویش است، او باید هسته و کانون آنچه را که هستی خویش پنداشته ترک و تسلیم کند. از این رو رها نمودن این آخرین نشان و جای پای ناراستی، دشوارترین کار است. اما این آخرین ناراستی نیز پایدارتر از ناراستی‌های پیشین نیست؛ ناراستی‌هایی که زمانی یقین‌هایی چالش‌ناپذیر انگاشته می‌شدند. ولی این نیز هنگامی که روح، خواست شدید خود برای هستی جداگانه را رها می‌کند پایان می‌پذیرد.

### روح، فراسوی اندیشیدن و کنش است

هنگامی که روح در می‌یابد که هستی او بدن خاکی، بدن لطیف و نیز ذهن او نیست، خود را بیکران می‌شناسد. روح در نقش روح کل به جز بودن، هیچ کاری انجام نمی‌دهد. هنگامی که ذهن بر روح افزوده می‌شود چنین به نظر می‌رسد که روح فکر می‌کند. هنگامی که بدن لطیف بر روحی که ذهنیت یافته افزوده می‌شود چنین به نظر می‌رسد که روح دارای خواسته است. هنگامی که بدن خاکی بر همه‌ی این‌ها افزوده می‌گردد چنین به نظر می‌رسد که روح با کنش‌ها درگیر است. این باور که روح، کاری انجام می‌دهد باوری دروغین است. برای نمونه، کسی بر این باور است که او روی صندلی نشسته، درحالی که در واقع بدن او روی صندلی نشسته است. این باور که روح بر صندلی نشسته به دلیل یکی دانستن خود با بدن خاکی است. به همین سان انسان بر این باور است که اوست که می‌اندیشد، درحالی که ذهن است که می‌اندیشد. این باور که روح فکر می‌کند به دلیل یکی دانستن خود با ذهن است. این ذهن است که می‌اندیشد و بدن است که می‌نشیند. روح نه درگیر اندیشیدن و نه هیچ کنش جسمانی است.

### این باور که روح کننده‌ی کارهاست نادرست است

البته این تنها ذهن نیست که فکر می‌کند و تنها بدن نیست که کار می‌کند زیرا ذهن و بدن به تنهایی وجود ندارند. آن‌ها تنها به سان وهم و گمانی از روح هستند و زمانی که روح به خطا خود را با آن‌ها یکی می‌داند است که اندیشیدن و انجام کارها صورت می‌گیرد. روح، ذهن و بدن همه با هم کننده‌ی کارها یا «من» محدود را تشکیل می‌دهند ولی روح در ذات راستین خود نه مسئول اندیشیدن و نه کنش‌هاست. این وهم و گمان که روح، ذهن است یا بدن است و نیز وهم و گمانی که روح کننده‌ی کارها و فکرهاست از مایا بر می‌آید که همان اصل جهل و نادانی است.

### این باور که روح دوگانگی را تجربه می‌کند نادرست است

به همین سان این باور که روح دردها و خوشی‌های زندگی را تجربه می‌کند یا این که تجربه‌های دوگانگی را می‌گذراند نیز باوری نادرست است. روح فراسوی تضادهای تجربه است اما خود را بدین سان نمی‌شناسد و از این رو تجربه‌هایی را می‌آزمايد که از ویژگی‌های تضادها هستند زیرا خود

را با ذهن و بدن یکی می‌داند. روح که با ذهن و بدن درآمیخته، دریافت کننده‌ی این دردها و خوشی‌ها می‌شود. بدین‌سان همه‌ی دردها و خوشی‌هایی که انسان تجربه می‌کند در نادانی ریشه دارند. هنگامی که شخصی فکر می‌کند که بدبخت‌ترین آدم دنیاست او گمان و فریبی را پذیرا شده که از راه جهل و نادانی یا «مایا» هستی یافته است. او در واقع ناشاد نیست ولی تصور می‌کند که شاد نیست زیرا خودش را با ذهن و بدن‌هایش یکی می‌داند. البته این ذهن به تنهایی یا بدن‌ها به تنهایی نیستند که به خودی خود بتوانند هیچگونه تضاد را تجربه کنند. این روح، ذهن و بدن‌ها هستند که همه با هم دست‌خوش تجربه‌های دوگانه گشته‌اند اما روح در ذات و سرشت راستینش فراسوی تضادهای تجربه‌هاست.

### چگونگی و سرشتِ همراهی روح با ذهن و بدن‌ها

بدین‌سان ذهن و بدن‌ها هستند که کننده‌ی کارها و نیز تجربه کننده‌ی دوگانگی را تشکیل می‌دهند. آن‌ها این نقشِ دو چهره را به خودی خود بر عهده نمی‌گیرند بلکه تنها زمانی که روح همراه آنهاست. این ذهن و بدن‌های «روح یافته» هستند که کننده‌ی کارها یا تجربه کننده‌ی دوگانگی می‌گردند. فرآیند «در بند شدن روح» بر نادانی بنا شده است<sup>۲۷</sup>، زیرا روح در ذات و سرشت راستین خود شرط ناپذیر، تغییر ناپذیر و نامحدود است. به دلیل کارکرد «مایا» یا نادانی است که به نظر می‌رسد روح مشروط، تغییر پذیر و محدود شده است.



## «مایا» (بخش سوم)

### گام نهادن به فراسوی ناراستی‌های مایا

#### تشخیص ناراستی

ناراستی‌هایی که شخص گرفتار در مایا و غرقه در گیجی نادانی با آن‌ها روبه‌رو می‌شود بی‌شمارند ولی از همان آغاز کار، ناراستی‌ها ورشکستگی و نابسندگی بودن خود را در درون خود همراه دارند. دیر یا زود ناراست بودن آن‌ها دانسته می‌شود. این امر ما را با این پرسش روبه‌رو می‌کند که «چگونه ناراست را به عنوان ناراست و دروغ تشخیص دهیم؟» برون‌رفتی از ناراستی نیست مگر با شناخت ناراست بودن آن، اما این دانش از ناراستی به عنوان کژ و ناراست هرگز فرا نمی‌رسد مگر آن که خود به گونه‌ای از همان آغاز در ناراستی، نهفته می‌بوده است.

#### در ناراستی ترس و بدگمانی وجود دارد

پذیرش ناراستی همیشه سازشی بیمار است. حتی در جهل و نادانی ژرف، روح نوعی چالش برای ناراستی به وجود می‌آورد که هرچند در مرحله‌های آغازین ممکن است ناتوان و خاموش دیده شود ولی خود آغاز جستجویی است که در پایان، همه‌ی ناراستی و نادانی را نابود می‌کند. در پذیرفتن ناراستی، بی‌قراری و ناآرامی در حال رشد، بدگمانی ژرف و ترسی مبهم وجود دارد. برای نمونه، هنگامی که شخصی خود و دیگران را با پیکر خاکی یکی می‌داند هنوز نمی‌تواند به گونه‌ای کامل خود را با این باور راضی کند. با پذیرفتن این باور دروغین، ترس از مرگ و بیم از دست دادن ابدی نزدیکان نهفته است. اگر کسی برای خوشحالی خود تنها به داشتن پیکرها و شکل‌ها پشت‌گرم باشد، در دل خود می‌داند که قصر خود را روی شن‌های روان بنا نموده که این راه به خوشحالی پایدار نمی‌انجامد و آن‌چه برای پشت‌گرمی، بدان چنگ انداخته است ممکن است یکی از این روزها فرو ریزد. از این‌رو او سخت به زیر پایش بدگمان است.

#### ناراستی مچ خود را باز می‌کند

انسان به گونه‌ای بی‌قرار از ناامن بودن خویش آگاه است. او می‌داند که چیزی در جایی می‌لنگد و او روی امیدهای دروغین حساب می‌کند. ناراستی به گونه‌ای خیانت‌بار غیر قابل اعتماد است و انسان نمی‌تواند خطر پذیرش همیشگی آن را قبول کند؛ انگار ماری به جای حلقه‌ی گل بر گردن انداخته یا در بالای آتش‌فشانی که اکنون به طور موقت خاموش است به خواب رفته است. نشان ناراستی همانا ناتمام بودن، رضایت‌بخش نبودن و گذرا و موقتی بودن آن است. ناراستی به چیزی

دیگر هم اشاره می‌کند. از دیدگاه بیننده، چیزی بس بزرگ‌تر و واقعی‌تر از آن چه به چشم می‌آید را در آستین خود پنهان کرده است. ناراستی مچ خود را باز می‌کند و بدین‌سان انسان را به شناخت حقیقت رهنمون می‌کند.

## دو گونه ناراستی

ناراستی‌ها بر دو گونه‌اند: (۱) آن‌هایی که به دلیل فکر کردن نامنظم و واهی جوانه می‌زنند (۲) آن‌هایی که به دلیل تباه‌اندیشی سر برمی‌کشند. ناراستی‌هایی که از فکر نامنظم و واهی بر می‌خیزند از ناراستی‌های ناشی از تباه‌اندیشی کم‌زیان‌تر هستند.

ناراستی‌هایی که تنها به خرد بستگی دارند از این‌رو پیش می‌آیند که به گونه‌ای در به کار بردن خرد اشتباه شده است، ولی ناراستی‌هایی که از دیدگاه معنوی به حساب می‌آیند آن‌هایی هستند که به دلیل تباه شدن خرد بر اثر کارکرد خواسته‌های کور کننده و بی‌چون و چرا سر برمی‌کشند.

## مقایسه‌ی دشواری‌های کارکردی و ساختاری

تفاوت بین این دو گونه ناراستی را می‌توان با یک مقایسه در دانش بدن‌شناسی نشان داد. برخی از دشواری‌های ارگان‌های حیاتی بدن کارکردی بوده و برخی دیگر ساختاری هستند. بیماری‌های کارکردی به علت برهم خوردن کارکرد منظم یک ارگان حیاتی پیش می‌آیند. در این‌گونه بیماری‌ها ارگان حیاتی هیچ عیب ساختاری مهمی ندارد؛ تنها کمی کندتر یا نامنظم‌تر شده و برای بهتر کار کردن به کمی تنظیم و تحریک نیاز دارد. در بیماری‌های ساختاری، بیماری به علت رشد کردن نقصی در ساختار یا اساس و ترکیب ارگان حیاتی به وجود می‌آید. نقص ارگان حیاتی در این‌گونه بیماری‌ها دارای ذات و ماهیتی بسیار بزرگ‌تر و خطرناک‌تر است. ارگان به علت ورود چیزی واقعی و حس‌شدنی به درون سازمان و ساختارش آسیب‌دیده یا بازده آن کاهش یافته است. هر دو این دشواری‌ها درست‌شدنی هستند اما درست کردن دشواری‌هایی که تنها جنبه‌ی کارکردی دارند بسیار آسان‌تر از درست کردن دردسرهای ساختاری است.

## اهمیت پاکسازی درک و خرد

ناراستی‌هایی که از به کار بردن نامنظم خرد برمی‌خیزند مانند دردسرهای کارکردی هستند و آن‌هایی که از تباهی و فساد خرد برمی‌آیند مانند دشواری‌های ساختاری می‌باشند. به همان‌سان که درست کردن دردسرهای کارکردی آسان‌تر از دشواری‌های ساختاری است، درست نمودن ناراستی‌هایی که از به کار بردن نامنظم خرد ناشی می‌شوند آسان‌تر از ناراستی‌هایی است که از تباهی و فساد خرد برمی‌آیند. برای درست نمودن دردسرهای کارکردی یک ارگان حیاتی، کافی است به آن تنظیم و توان بخشید. اگر چنانچه دشواری در ساختار ارگان است، بیشتر وقت‌ها لازم است جراحی شود. به همین‌سان اگر ناراستی‌ها به علت اشتباه در به کار بردن خرد روی دهند، تنها کافی است دقت

«مایا» (بخش سوم)

بیشتری در کاربردِ خرد انجام شود. ولی اگر ناراستی‌ها از تباهی و فسادِ خرد برمی‌خیزند لازم است که خرد پاکسازی شود. جریان و فرآیند دردناکی که برای این کار لازم است همانا بریدنِ آن خواسته‌ها و وابستگی‌هایی می‌باشد که خرد را به فساد و تباهی کشانیده‌اند.

## دژها و سنگ‌های مایا

ناراستی‌های تباه‌اندیشی از اشتباهی آغازین در ارزشیابی سرچشمه می‌گیرند. آن‌ها از فرآورده‌های جنبی فعالیت‌های روانی می‌باشند؛ فعالیت‌هایی که در پی برخی از ارزش‌های پذیرفته شده دنبال می‌شوند. آن‌ها به صورت بخشی از فرآیند **خردسنجی** و دلیل‌آوری برای ارزش‌های پذیرفته شده روی می‌دهند و چیرگی خود بر ذهن انسان را مدیون پشتیبانی ظاهریشان از ارزش‌های پذیرفته شده هستند. اگر آن‌ها تأثیری بر ارزش‌های انسان و رسیدن به آن‌ها را نداشتند، بی‌درنگ از اهمیت افتاده و ذهن از بند آن‌ها رها می‌گشت. هنگامی که باورهای نادرست، هستی و نیروی خود را از خواسته‌ها و آرزوهایی با ریشه‌های ژرف می‌مکند، با جستجویی گمراه و ناراست تغذیه می‌شوند. اگر اشتباه در باورهای نادرست تنها از سوی خرد باشد درست نمودن آن آسان است. اما **باورهای دروغین** که با جستجویی گمراه و ناراست تغذیه می‌شوند **دژها و سنگ‌های مایا هستند**. آن‌ها بسیار بیشتر از یک اشتباه در خردورزی را در بر می‌گیرند و تنها با بیان بُرنده و بخردانه‌ی متضادشان چیزی از آن‌ها کاسته نمی‌شود.

## درک و دریافتِ روشن، از پاکی درون برمی‌آید

تنها با هوش و خرد نمی‌توان خواسته‌ها و وابستگی‌هایی که فکر را به فساد و تباهی می‌کشند زدود. این امر نیاز به کوشش درست و کنش درست دارد. حقیقت‌های معنوی را با انجام دادن کارهای درست می‌توان کشف کرد نه با نشستن بر یک صندلی راحت و گمانه‌زنی. کردار صادقانه همانا گام آغازین برای زدودن ناراستی‌های معنوی است. لازمه‌ی درک و دریافتِ حقیقت‌های معنوی تنها سخت فکر کردن نیست بلکه **روشن‌اندیشی است**. روشن‌اندیشیِ راستین میوه‌ی یک ذهن پاک و آرام است.

## خدا به عنوان حقیقت، فراسوی ناراستی‌ها شناخته می‌شود

تا آخرین لایه و نشان از ناراستی‌های زاده شده از مایا ناپدید نشود، خدا به عنوان یگانه حقیقت شناخته نمی‌گردد. تنها پس از گذر کامل و برون رفت از مایا، بالاترین دانش برمی‌تابد که خدا همانا **تنها حقیقت است**. تنها خدا حقیقی است. همه‌ی آن‌چه خدا نیست، همه‌ی آن‌چه گذرا و محدود است و همه‌ی آن‌چه در پهنا و گستره‌ی دوگانگی به دیده هست می‌آید، دروغین و ناراست است. خدا یک **واقعیت و هستی بیکران است**؛ همه‌ی تقسیم‌بندی‌هایی که در درون این واقعیت و هستی، به پندار می‌آیند تنها پنداری دروغینند که در واقع وجود ندارند.

## خدا بخش ناشدنی است

به علت مایا ست که خدا بخش پذیر انگاشته می شود. دنیای رنگارنگ کثرت باعث بخش شدن خدا به چندین بخش گوناگون نیست. ذهن های فردی گوناگون، بدن ها و شکل های مختلف وجود دارند اما تنها یک روح هست. هنگامی که روح یگانه، بدن ها و ذهن های فردی گوناگون را به خود می گیرد، وجودهای فردیت یافته ی گوناگونی هستی می یابند اما این امر هیچ کثرتی در درون روح کل به وجود نمی آورد. روح کل همیشه بخش ناشدنی بوده و بخش ناپذیر باقی می ماند و پایه و اساس ذهن های فردی گوناگونی است که فکرها و کارهای گوناگون می کنند و تجربه های متضاد بی شماری را پشت سر می گذارند. اما روح یگانه ی بخش ناپذیر همیشه فراسوی کنش ها و فکر کردن ها و نیز فراسوی تجربه های دوگانه باقی می ماند.

## اختلاف های فکری، بخش های جدا در روح به وجود نمی آورند

دیدگاه ها و راه های فکری گوناگون، هیچ کثرتی در درون روح یگانه به وجود نمی آورند زیرا به بیانی ساده، روح یگانه نه فکر می کند و نه نظریه ای دارد. همه ی فعالیت های فکری و نتیجه گیری های آن ها، در ذهن محدود فردی روی می دهد. روح فکر نمی کند بلکه این ذهن انفرادی است که فکر می کند. امکان فکر کردن و دانش به دست آمده از آن، هر دو در حالت کامل نبودن و ناتمامی دانش وجود دارد؛ حالتی که به ذهن محدود فردی تعلق دارد. در روح نه فکر کردن وجود دارد و نه دانشی که از راه فکر کردن به دست می آید.

## روح همانا اندیشه، بینش و آگاهی بیکران است

روح اندیشه ی بیکران و بینش و آگاهی بیکران است اما مرزی بین اندیشه، اندیشنده و بارآمدهای اندیشه نیست و نیز دوگانگی تجربه کننده و تجربه شونده وجود ندارد. تنها ذهن فردی است که با زمینه ی روح در پشت سرش می تواند تفکر کند. روح که همانا اندیشه ی بیکران و بینش و آگاهی بیکران است، نه فکر می کند و نه فعالیت عقلانی دارد. درک و فهم با فکر محدودش، تنها با ذهن محدود فردی پا به هستی می گذارد. در کمال و بسنده بودن بینش و آگاهی بیکرانی که روح است، دیگر نیازی به خرد و کنش های آن نیست.<sup>۲۸</sup>

## خدا، تنها هستی راستین

بارها نمودن و آپسین نشان های ناراستی های آفریده ی مایا، روح نه تنها واقعیت خود را چیزی غیر از بدن های خاکی، لطیف و ذهنی می شناسد، بلکه خویش را خدا می داند؛ خدایی که تنها هستی راستین است. روح در می یابد ذهن، بدن لطیف و بدن مادی همگی به یک میزان ساخته و پرداخته ی تصور و خیال خودش بوده، در واقع هرگز وجود نداشته و او به نادانی خود را ذهن یا بدن لطیف یا

«مایا» (بخش سوم)

پیکر مادی می‌پنداشته است؛ و نیز می‌داند که در این فرآیند، او ذهن و بدن لطیف یا بدن خاکی شده و سپس خود را با این فریب‌های خود ساخته یکی و هم‌هویت دانسته است.

## «مایا» (بخش چهارم)

### خدا و مایا

#### خدا فراسوی دوگانگی

خدا، با بودن در فراسوی تضادهای محدود کنندهی دوگانگی، بیکران است. او فراسوی جنبه‌های محدود خوب و بد، کوچک و بزرگ، درست و نادرست، پرهیزکاری و تبه‌کاری و شادکامی و ناکامی بوده و از این‌رو بیکران است. اگر خدا به جای بد بودن، خوب می‌بود یا به جای خوب بودن، بد می‌بود؛ اگر به جای کوچک بودن، بزرگ می‌بود یا به جای بزرگ بودن، کوچک می‌بود؛ اگر به جای نادرست، درست می‌بود یا به جای درست، نادرست می‌بود، اگر به جای پرهیزکار، تبه‌کار یا به جای تبه‌کار، پرهیزکار بود؛ اگر به جای ناکام، شادکام می‌بود یا به جای شادکام، ناکام بود؛ در همه‌ی این حالت‌ها خدا محدود می‌شد نه بیکران. تنها با بودن در فراسوی دوگانگی، خدا بیکران است.

#### محدود نمی‌تواند بخش دوم نامحدود باشد

هر آن‌چه بیکران است باید به فراسوی دوگانگی برود و نمی‌تواند بخشی از دوگانگی باشد. آن‌چه به راستی نامحدود است نمی‌تواند بخش دوم چیزی محدود باشد. اگر چنین انگاشته شود که نامحدود می‌تواند در کنار چیزی محدود وجود داشته باشد، آن‌گاه دیگر نامحدود نیست زیرا محدود را در برنگرفته و خود بخش دوم دوگانگی است. خدایی که بیکران است نمی‌تواند به سطح دوگانگی پایین بیاید. از این‌رو هستی ظاهری دوگانگی، به عنوان خدای بیکران و دنیای محدود، مجازی است. تنها خدا حقیقی است؛ او بیکران و یگانه‌ی بی‌شریک است. وجود هستی محدود، تنها ظاهری است؛ واقعی نبوده و دروغین است.

#### دنیای چیزهای محدود، آفریده‌ی مایا است

دنیای دروغین چیزهای محدود چگونه به وجود می‌آید؟ چرا وجود دارد؟ این دنیا آفریده‌ی مایا یا اصل جهل و نادانی است. مایا فریب‌وهم و گمان نیست بلکه آفریننده‌ی آن است. مایا دروغ نیست بلکه چیزی است که وارونه نما و ناراست نماست. مایا غیر واقعی نیست بلکه چیزی است که واقعی را غیر واقعی و غیر واقعی را واقعی نشان می‌دهد. مایا دوگانگی نیست بلکه چیزی است که دوگانگی را می‌آفریند.

## آفریده‌های مایا محدود هستند

برای توضیح‌های عقلانی، مایا باید بیکران انگاشته شود. هرچند مایا فریب محدودیت را می‌آفریند اما به خودی خود محدود نیست. همه‌ی وهم و گمان‌های آفریده‌ی مایا محدود است. تمامی دوگانگی که به دلیل مایا به نظر می‌رسد وجود دارد، نیز محدود است. هرچند ممکن است به نظر بیاید که جهان از چیزهای بی‌شماری تشکیل یافته ولی این امر آن را نامحدود نمی‌کند. ستارگان بی‌شمارند اما با وجود بی‌شماری، مجموعه‌ی ستارگان هنوز محدود است. فضا و زمان ممکن است به گونه‌ای نامحدود، بخش‌پذیر دیده شوند ولی با این وجود هنوز محدودند. همه‌ی چیزهایی که کران‌پذیر و محدود هستند به دنیای وهم و گمان تعلق دارند، اما اصلی که وهم و گمان چیزهای محدود را به وجود می‌آورد باید خود به مفهومی فریب و گمان انگاشته نشود.

## فضا مایا را محدود نمی‌کند

مایا را نمی‌توان محدود انگاشت. هر چیز با محدود بودن در زمان، محدود می‌شود. مایا در فضا نیست و نمی‌تواند به وسیله‌ی فضا محدود شود. مایا نمی‌تواند در فضا محدود شود زیرا فضا، خود آفریده‌ی مایا است. فضا و آنچه فضا در بر دارد، وهم و گمانی بیش نبوده و بر مایا متکی است. اما مایا به هیچ روی بر فضا متکی نیست. از این رو نمی‌تواند به وسیله‌ی هیچ محدودیت فضایی، محدود گردد.

## زمان مایا را محدود نمی‌کند

مایا به وسیله‌ی هیچ محدودیت زمانی هم نمی‌تواند محدود گردد. هرچند مایا در حالت ابرآگاهی به پایان می‌رسد ولی نباید به این دلیل آن را محدود انگاشت. مایا نمی‌تواند آغاز یا پایانی در زمان داشته باشد زیرا زمان، خود آفریده‌ی مایا است. هر دیدگاهی که مایا را پدیده‌ای وانمود می‌کند که در برهه‌ای از زمان روی می‌دهد و سپس در زمانی نیز ناپدید می‌گردد، مایا را در زمان جای می‌دهد، نه زمان را در مایا. زمان در مایا است، مایا در زمان نیست. زمان و نیز همه‌ی رویدادها در زمان، آفریده‌ی مایا هستند. زمان به علت مایا به وجود می‌آید و با ناپدید شدن مایا نیستی می‌پذیرد. خدا یک هستی واقعی بی‌زمان بوده و ناپدید گشتن مایا و شناخت خدا پدیده‌ای آزاد از زمان است. مایا به هیچ روی با زمان محدود نمی‌شود.

## مایا بیکران است

مایا به هیچ دلیل دیگر هم نمی‌تواند محدود باشد زیرا اگر محدود می‌بود، تصور و گمانی بیش نبوده و در نقش وهم و گمان، هیچ نیرو و توانی نمی‌داشت که فریب و گمان‌های دیگری بیافریند. برای توضیح عقلانی بهتر است مایا را هم بیکران و هم واقعی انگاشت؛ به همان سان که خدا به گونه‌ی معمول، هم واقعی و هم بیکران انگاشته می‌شود.

## مایا در غایت نمی‌تواند واقعی باشد

بین همه‌ی توضیح‌های عقلانی ممکن برای مایا، توضیحی که مایا را مانند خدا بیکران و واقعی ارایه می‌کند، از همه بیشتر برای خرد انسان قابل پذیرش است. با وجود این، مایا نمی‌تواند در غایت و نهایت راست و واقعی باشد. هر جا دوگانگی موجود باشد، محدودیت در هر دوسو است؛ یکی آن دیگری را محدود می‌کند. دو بیکران نمی‌توانند وجود واقعی داشته باشند. دو چیز می‌توانند بسیار بزرگ باشند اما دو چیز، بیکران نمی‌توانند باشند. اگر خدا و مایا را دو چیز بدانیم، و اگر هر دو هستی‌های برابر و هم‌پایه باشند، آن‌گاه واقعیت بیکران خدا، بخش دوم از این دوگانگی انگاشته شده است. از این‌روست که توضیح عقلانی که بر واقعی بودن مایا بنا شده، هرچند پذیرفتنی‌ترین توضیح است، ولی دانش غایی بر آن مهر تأیید نمی‌زند.

## دشواری‌های عقلانی در درک و فهم مایا

در دروغین انگاشتن مایا و نیز در واقعی بودن غایی آن با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شویم. بدین‌سان همه‌ی کوشش‌های خرد محدود برای درک و فهم مایا به بن‌بست می‌رسند. از یک سو چنان‌چه مایا محدود انگاشته شود، خود دروغین و مجازی شده و نمی‌تواند دنیای دروغین چیزهای محدود را توجیه کند. از این‌رو مایا باید هم واقعی و هم بیکران پنداشته شود. از سوی دیگر، اگر مایا در غایت راست و واقعی پنداشته شود، خود بخشی از دوگانگی واقعیت بیکران دیگری می‌گردد که همانا خداست. بدین‌سان از این دیدگاه، به راستی به نظر می‌آید که مایا محدود و در نتیجه غیر واقعی می‌شود. بنابراین مایا نمی‌تواند در غایت راست و واقعی باشد، هرچند برای توجیه دنیای دروغین چیزهای محدود باید آن را واقعی انگاشت.

## مایا سایه‌ی خداست

خرد محدود از هر راه و به هر روشی که می‌کوشد مایا را بفهمد، به درک و فهم درستی از آن دست نمی‌یابد. مایا را از راه خرد محدود نمی‌توان فهمید؛ زیرا همانند خدا، ژرفنای آن را نمی‌توان اندازه گرفت. خدا اندازه‌ناگرفتنی و فهم ناشدنی است؛ مایا نیز چنین می‌باشد. از این‌روست که گفته می‌شود «مایا سایه‌ی خداست». آدم هر جا باشد، سایه‌اش هم همان‌جا است. هر جا خدا هست، مایای مرموز هم آنجاست.<sup>۲۹</sup>

۲۹- در گفتمان عرفان اسلامی، واژه‌های هم‌ردیف برای «مایا» و «خدا»، واژه‌های «حادث» و «قدیم» تداعی می‌شوند. کتاب مقالات شمس‌الدین تبریزی چنین آغاز می‌شود: «اگر از جسم بگذری و به جان رسی، به حادثی رسیده باشی.

(زیرنویس مترجم)

حق قدیم است، از کجا یابد حادث قدیم را؟»



## راز مایا پس از رسیدن به شناخت گشوده می‌شود

اگرچه خدا و مایا برای خردی که در قلمرو دوگانگی کار می‌کند مرموز هستند، سرشتِ راستینِ آن‌ها در دانشِ نهاییِ شناختِ خدا به گونه‌ای کامل، قابل درک و فهم می‌شود. راز وجود مایا را هرگز نمی‌توان گشود مگر پس از رسیدن به شناخت؛ آن‌گاه که در می‌یابیم مایا در واقعیت وجود ندارد.

## نبود مایا در دو حالت

مایا در دو حالت وجود ندارد. در حالت آغازین و ناآگاه هستی حقیقی و نیز در حالت خود-آگاه یا فرا-آگاه خدا، مایا وجود ندارد. تنها در آگاهی خدا از دنیای پدیده‌های دوگانگی است که مایا وجود دارد؛ یعنی هنگامی که آگاهی از دنیای خاکی، دنیای لطیف یا دنیای ذهنی وجود دارد. مایا هنگامی وجود دارد که خود-آگاهی وجود ندارد ولی آگاهی از وجودی دیگر در تصور و پندار هست؛ زمانی که آگاهی به گونه‌ای ناتوان در چنگال مسایل دروغینِ دوگانگی اسیر و گرفتار است.

## مایا تنها در تصور و گمان مجازی وجود دارد

مایا تنها از دیدگاه پدیده‌های محدود وجود دارد. تنها در پندار و گمان است که مایا در نقش آفریدگار واقعی و بیکرانی برای چیزهای غیر واقعی و محدود وجود دارد. از دیدگاه آخرین و تنها حقیقت درک و شناخت، هیچ چیز جز خدای بیکران و جاویدان وجود ندارد. آن‌جا است که فریب و پندار چیزهای محدود و جدا از خدا ناپدید گشته و همراه با آن مایا، که آفریننده‌ی این پندارِ دروغین بوده، نیز از میان رفته است.

## دانشِ شناخت

روح با درون‌نگری و گذار از مایا به خودشناسی می‌رسد. در آن دانایی از خویش، روح نه تنها می‌داند که ذهن‌های انفرادی و بدن‌های گوناگون هرگز نبوده‌اند، بلکه نیز می‌داند که همه‌ی جهان و خود مایا به عنوان اصلی جدا هرگز وجود نداشته‌اند. هر هستی و واقعیتی که مایا داشته در هستی بخش ناپذیر روح یگانه ناپدید شده است. روح کل، خود را بدانسان که همیشه بوده است می‌شناسد؛ یعنی همیشه و جاودانه در شناخت و کمال بوده، جاودانه بیکران در دانش، سرور، نیرو و هستی بوده، و نیز جاودانه آزاد از دوگانگی. اما این بالاترین شکل خودشناسی در دسترس خرد نبوده و قابل درک و فهم نیست مگر برای کسانی که به بلندی‌های شناخت نهایی دست یافته‌اند.

## شرایط شادمانی (بخش نخست)

### رنج زدایی از راه وابسته نبودن

#### همه می‌خواهند شادمان باشند

هر موجودی در دنیا در جستجوی خوشحالی است و انسان نیز از این ویژگی بر کنار نیست. درست است که انسان در ظاهر بر بسیاری از چیزهای گوناگون دل می‌بندد ولی همه‌ی آن‌چه آرزو نموده و بر خود هموار می‌کند برای خوشحالی است. اگر او به قدرت علاقمند است از این‌رو است که انتظار دارد با به کار بردن قدرت، به خوشحالی دست یابد. اگر برای پولدار شدن می‌کوشد به این دلیل است که فکر می‌کند پول برایش وسیله و شرایط خوشحالی را فراهم می‌کند. اگر به دنبال دانش می‌رود، به سلامتی و زیبایی، علم و هنر و ادبیات روی می‌آورد، از این‌رو است که فکر می‌کند جستجویش برای خوشحال بودن، به گونه‌ای مستقیم به آن‌ها بستگی دارد. اگر برای نام و کامیابی در کارهای دنیا می‌کوشد به این دلیل بوده که امیدوار است که با به دست آوردن آن‌ها به خوشحالی برسد. انسان از راه همه‌ی جستجوها و کوشش‌هایش در پی خوشحالی است. نیروی محرکِ نهایی او در همه‌ی کارهایش همانا خوشحال بودن است.

#### درد و لذت در هم تنیده‌اند

همه در پی خوشحالیند ولی بیشتر مردم به گونه‌ای در رنج غوطه‌ورند. اگر گهگاه در زندگی‌هایشان خرده‌ریزی از خوشحالی دریافت می‌کنند، نه پایدار است و نه خالص و ناآغشته. زندگی انسان هرگز یک رشته از لذت‌های خالص و ناآغشته نیست بلکه در درد و لذت در نوسان است؛ درد و لذتی که مانند ابرهای سیاه و رنگین‌کمان‌های درخشان درهم تنیده‌اند. لحظه‌های لذت که گهگاه در زندگی او پیش می‌آیند همانند رنگین‌کمان‌ها به سرعت سپری می‌شوند؛ کمان‌های رنگینی که در شکوه خود درخشیده و سپس در آسمان ناپدید می‌گردند. اگر این لحظه‌های لذت جای پا و نشانی از خود به جا می‌گذارند، آن نشان تنها خاطره‌ای است که به درد از دست دادن آن‌ها می‌افزاید. چنین خاطره‌هایی همیشه تنها میراثِ بیشتر لذت‌ها هستند.

#### خواسته و هوس دو گونه میوه می‌دهد

انسان در پی درد و رنج نیست اما رنج بردن، برآمدِ ناگزیرِ راه و روشی است که او برای رسیدن به خوشحالی دنبال می‌کند. او از راه کامیابی در هوس‌ها و خواسته‌هایش در جستجوی خوشحالی است اما چنین کامیابی هرگز صد درصد قطعی نیست. از این‌رو انسان در پی خواسته‌هایش به

## شرایط شادمانی (بخش نخست)

گونه‌ای ناگزیر خود را برای رنجِ ناکام ماندنِ آن‌ها نیز آماده می‌کند. تک درختِ هوس و خواسته دو گونه میوه دارد: یکی شیرین که همانا لذت است و دیگری تلخ که درد و رنج است. اگر به این درخت اجازه‌ی رشد داده شود، نمی‌توان آن را وادار کرد که تنها یک گونه میوه بدهد. کسی که روی یک گونه میوه شرط و امید بسته، باید آماده‌ی دریافتِ گونه‌ی دیگر نیز باشد. انسان با تب و تاب به دنبال لذت است و چون لذت فرا می‌رسد به آن می‌چسبد. او برای روبه‌رو نشدن با رنجِ احتمالی، سخت و بی‌امان دست و پا می‌زند، می‌سوزد و می‌خروشد. هیجان و دل‌بستگی او هم زیاد سودی ندارند زیرا لذت او محکوم به کاهش یافتن، و روزی از روزها ناپدید گشتن است و تلاش بی‌امان و خشم او هم به گونه‌ای یکسان بی‌فایده‌اند زیرا او نمی‌تواند از رنجی که برآمده فرار کند.

### حال و هوای تغییرپذیر

زیر مهمیزِ خواسته‌های رنگارنگ، انسان با امیدِ کاستی‌ناپذیر در پی لذت‌های دنیاست. اما شوق و رغبت او برای لذت‌ها یکنواخت نمی‌ماند زیرا درحالی که دست به سوی فنجان لذت دراز می‌کند، بیشتر وقت‌ها باید جرعه‌هایی از رنج را نیز سر بکشد. با رنجی که بیشتر وقت‌ها در پی لذت می‌آید، شور و شوق او برای لذت فروکش می‌کند. او گرفتار حالت‌ها و انگیزه‌های ناگهانی شده، گاهی شاد و سرحال و گاهی ناشاد و خموده است. حال و هوای او با کامیاب شدن یا ناکامی خواسته‌هایش دگرگون می‌شود. برآورده شدنِ برخی از خواسته‌هایش، خوشحالیِ زودگذر می‌آورد اما این حال دیری نپاییده و واکنشِ افسردگی به زودی در پی آن است. حالت‌هایش او را بالا و پایین برده و به گونه‌ای دایمی دگرگون می‌کند.

### خواسته‌ها رنج می‌آفرینند

برآورده شدنِ خواسته‌ها به نابود شدنِ آن‌ها نمی‌انجامد بلکه برای مدتی به زیر فرو رفته و سپس با شدتی فزونی یافته دوباره پیدا می‌شوند. هنگامی که کسی گرسنه است غذا می‌خورد تا خواستش برآورده گردد ولی به زودی دوباره گرسنه می‌شود. اگر چنانچه زیاده از حد بخورد، حتی در برآوردنِ خواسته‌اش هم ناراحتی و درد را تجربه می‌کند. همه‌ی خواسته‌های دنیا به همین‌سان هستند و تنها می‌توانند گونه‌ای از خوشی را به بار بیاورند که زودگذر است. حتی در لحظه‌ی برآورده شدنِ خواسته‌ها، خوشحالیِ برآمده از آن‌ها مرحله‌ی فروکشی و ناپدید شدنِ خود را آغاز کرده است. از این‌رو هوس‌ها و خواسته‌های دنیا هرگز به خوشی پایدار نمی‌انجامند بلکه آن‌ها به گونه‌ای وارونه و همیشگی، همه‌گونه درد و رنج پایان‌ناپذیر را به پیش می‌خوانند. هنگامی که انسان از خواسته‌های دنیا آکنده است، ناگزیر خرمنی انبوه از درد و رنج برایش در راه است. قانون این است که هوس و خواسته به گونه‌ای دوری‌ناپذیر و ناگزیر، همانا مادرِ بسی درد و رنج است.

## خواست‌ها با دیدن درد و رنج کاهش می‌یابند

اگر کسی درد و رنجی که خواسته‌ها در کمین دارند را تجربه نماید یا آن‌ها را در نظر مجسم کند، خواسته‌هایش کاهش می‌یابد. گاهی رنج شدید او را از دنیا می‌گسلد ولی این نبودِ وابستگی بیشتر وقت‌ها دوباره با سیلی نو از خواسته‌ها بر کنار رانده می‌شود. بسیار کسانی هستند که به دلیل ضربه‌ی رنج شدیدی که بر آمده از خواسته‌هاست، علاقه به چیزهای دنیا را به گونه‌ای موقتی رها می‌کنند، اما این رهایی و وابسته نبودن باید پایدار و همیشگی باشد تا راه را برای رسیدن به آزادی از خواسته‌ها هموار نماید. **میزان و درجه‌ی نبودِ وابستگی و علاقه یکسان نبوده و نیز همگی آن‌ها پایدار نمی‌مانند.**

## نبود گذرای وابستگی

گاهی کسی از تجربه‌ای بس نامعمول و نیرومند، مانند مشاهده‌ی جنازه‌ای که به گورستان حمل می‌شود تا دفن یا سوزانده شود، سخت تکان می‌خورد. این‌گونه تجربه‌ها انسان را به فکر کردن وامی‌دارند و یک رشته‌ی دراز از فکرها در زمینه‌ی هیچ و پوچ بودن زندگی و هستی دنیوی را فرا می‌خوانند. زیر فشار چنین تجربه‌هایی انسان در می‌یابد که روزی باید بمیرد و همه‌ی چیزهایی که در دنیا عزیز شمرده را ترک گوید. اما عمر این‌گونه فکرها و نیز نبودِ وابستگی برآمده از آن‌ها، بس کوتاه است. انسان به زودی آن‌ها را فراموش نموده و به دلبستگی خود به دنیا و چیزهای فریبنده‌ی آن ادامه می‌دهد. این حالت گذرای نبودِ وابستگی را «**فراغت گورستان**»<sup>۳۰</sup> می‌خوانند زیرا بیشتر در گورستان و در کنار پیکر مرده در ذهن باقی می‌ماند. **چنین حالت نبودِ وابستگی به همان اندازه گذرا و موقتی بوده که ناگهانی است.** در مدت زمان ناپایدار وجودش، موثر و نیرومند به نظر می‌رسد اما تنها با تجربه‌ای روشن و زنده تغذیه می‌شود. هنگامی که آن تجربه ناپدید می‌گردد، حالت نبودِ دلبستگی نیز بدون این که تأثیری جدی بر روش و دیدگاه کلی زندگی بگذارد ناپدید می‌شود.

## داستانی گویا

حالت گذرای نبودِ دلبستگی را می‌توان به خوبی با داستان کسی نشان داد که روزی یک نمایش معنوی درباره‌ی **گویی چاندا** را در تئاتر می‌دید. نمایشنامه‌ی دراماتیک چنان اثر ژرفی بر او گذاشت که بدون توجه به خانواده و وظیفه‌هایش به دسته‌ای از زاهدان دوره‌گرد و تارک دنیا پیوست که از **فرقه‌ی گویی چاندا** بودند. او راه و روش‌های زندگی پیشین خود را ترک کرد، لباس تارک دنیایی پوشید، موی سر تراشید و به رهنمودِ همراهانش زیر درختی نشست. در آغاز به مراقبه‌ای ژرف فرو رفت اما با بالا رفتن گرمای آفتاب، شور و شوق او برای مراقبه فرو کشید. ساعت‌ها گذشت و احساس گرسنگی و تشنگی آغاز شد و او را بسیار بی‌قرار و بیچاره کرد. چون نزد خانواده‌اش باز

## شرایط شادمانی (نخستین نخت)

نگشت آن‌ها برای او نگران شده و پس از جستجویی او را در این حال زار زیر درختی نشسته یافتند که ناتوان شده و معلوم بود که خوشحال نیست. هنگامی که همسرش او را در این حالت عجیب و غریب دید، سخت برآشفته و بی‌درنگ سرزنش آغاز کرد. حالت نبود وابستگی او از سرش پریده و از زندگی جدیدش بسیار خسته شده بود و بدین‌سان پا در میانی همسرش را به‌سان هدیه‌ای آسمانی پذیرا شد. او پس از آرام کردن سریع همسرش، لباس معمولی خود را به تن کرد، سر پایین انداخت و به دنبال او روانه‌ی خانه‌اش شد.

### نبود شدید وابستگی

گاهی حالت نبود وابستگی، بیشتر پایدار است و نه تنها دراز مدتی باقی می‌ماند بلکه روش کلی بر خورد انسان را با زندگی سخت دگرگون می‌کند. چنین بی‌علاقه‌گی شدید را تیورا - وایراگیا<sup>۳۱</sup> می‌خوانند. بیشتر وقت‌ها چنین بی‌علاقه‌گی شدید، پیامد یک بدبختی و فاجعه‌ی بزرگ مانند از دست دادن عزیز یا ثروت و آبروی آدم است. بر اثر این موج نبود وابستگی، انسان همه‌ی چیزهای دنیوی را ترک می‌گوید. چنین ترک کردن دنیایی دارای ارزش معنوی خویش است ولی این حالت نیز ممکن است در سیر زمان، سپری گشته یا با سرازیر گشتن سیلی تکراری از خواسته‌ها و هوس‌های دنیوی بر هم خورد. احساس انزجار از دنیا که انسان در این مورد تجربه می‌کند به دلیل تأثیر نیرومند یک فاجعه بوده و پایدار نمی‌ماند زیرا از دانش برنیامده و تنها یک واکنش شدید به زندگی است.

### نبود وابستگی کامل

گونه‌ای از نبود وابستگی به راستی پایدار است که از درک رنج و دلیل آن برمی‌آید. چنین نبود وابستگی بر این دانش بنا شده و استوار است که همه‌ی چیزهای این دنیا گذرا و موقتی بوده و هرگونه چسبیدن به آن‌ها در پایان به درد و رنج می‌انجامد. انسان به دنبال چیزهایی در دنیا می‌رود که لذت‌بخش هستند و می‌کوشد که از چیزهایی که درد و رنج می‌آفرینند دوری کند، بدون این که بفهمد که نمی‌تواند یکی را بدون دیگری داشته باشد. تا زمانی که وابستگی به چیزهای لذت‌بخش وجود دارد او باید همیشه رنج نداشتن آن‌ها را به خود فراخواند، و نیز پس از به چنگ آوردنشان باید همیشه رنج از دست دادن آن‌ها را بپذیرد. نبود وابستگی پایدار، که رهایی از همه‌ی خواسته‌ها را به بار می‌آورد، پورنا-وایراگیا<sup>۳۲</sup> یا بی‌علاقگی کامل خوانده می‌شود. نبود وابستگی کامل یکی از شرط‌های اساسی خوشحالی راستین و پایدار است زیرا کسی که هیچ‌گونه وابستگی ندارد، دیگر برای خود رنجی را نمی‌آفریند که بندگی بی‌پایان خواسته‌ها به بار می‌آورد.

۳۱ تیورا وایراگیا - به زبان هندی Tivra-Vairagya

۳۲- پورنا-وایراگیا به زبان هندی Purna-Vairagya

## وارونه‌ها

بی‌خواستگی انسان را به‌سان سنگ، پا برجا و استوار می‌کند. نه لذت او را تکان می‌دهد و نه غم، از یورش‌های اضداد و وارونه‌ها آشفته و واژگون نمی‌شود. کسی که چیزهای گوارا بر او اثربخش است به‌طور حتم تحت تأثیر چیزهای ناگوار نیز قرار خواهد گرفت. اگر کسی با دیدن آیت و نشانی که خجسته و فرخنده می‌انگارد در کارهایش شوق و امید پیدا می‌کند به‌طور حتم با نشان و آیتی که بدشگون می‌داند نومید و دلسرد می‌شود. تا زمانی که از آیت و نشانی فرخنده نیرو و توان می‌گیرد، نمی‌تواند در برابر تأثیر نومیدکننده‌ی فال و نشانی بدشگون ضد ضربه باشد. تنها راه برای آشفته نشدن از آیت‌ها و نشان‌ها آنست که نسبت به آن‌ها، چه فرخنده و چه بدشگون بی‌اعتنا بود.

## تمجید و نکوهش

همین امر در مورد تمجید و نکوهش که وارونه‌ی یکدیگرند نیز صادق است. اگر کسی از دریافت تمجید و ستایش خوشحال می‌شود، به‌طور حتم از دریافت سرزنش حالی نزار دارد. تا زمانی که از دریافت تمجید در درونش شادمان می‌شود، نمی‌تواند در برابر طوفانی از نکوهش پایداری کند. تنها راه برای آشفته نشدن از نکوهش‌ها آنست که از ستایش نیز رها گشت. تنها آنگاه است که انسان می‌تواند در برابر وارونه‌های ستایش و نکوهش پای بماند و آرامش و قرار خود را از دست ندهد. آرامش و قرار که وارونه‌ها بر آن بی‌اثرند تنها از راه نبود کامل وابستگی ممکن و میسر می‌گردد که خود شرطی اساسی برای شادمانی راستین و پایدار است. کسی که از نبود کامل وابستگی بهره‌مند است در برابر تجربه‌ی وارونه‌ها در امان بوده و چون از بندگی خواسته‌ها و هوس‌ها رها گشته است، دیگر برای خود درد و رنج نمی‌آفریند.

## رنج جسمی و روانی

بشر از خیلی دردهای جسمی و روانی رنج می‌برد. از این دو گونه درد، رنج روانی تند و تیزتر است. کسانی که بینشی محدود دارند فکر می‌کنند که درد و رنج تنها می‌تواند جسمانی باشد. آن‌ها رنج بردن را به‌سان گونه‌ای بیماری یا آزار و شکنجه‌ی بدنی می‌پندارند. رنج روانی بسیار بدتر از درد و رنج بدنی است. گاهی درد و رنج بدنی به‌سان یک هدیه و عنایت است زیرا درد، با سوق دادن توجه به بدن، باعث کاهش یافتن رنج روانی می‌گردد.

## شادمانی پایدار از راه بی‌خواستگی

درست نیست رنجی را که تنها جسمانی است بیش از حد بزرگ کرد زیرا با نیروی اراده و بردباری می‌توان آن را تحمل نمود. رنج راستینی که مهم شمرده می‌شود رنج روانی است. حتی برای یوگی‌هایی که می‌توانند درد زیاد جسمانی را تحمل کنند دشوار است که از رنج روانی در امان باشند زیرا ریشه‌ی این رنج‌ها در خواسته‌های برآورده نشده است. اگر کسی هیچ چیزی نخواهد، در

## شرایط شادمانی (بخش نخست)

رویاری با هر وضع و رویدادِ ناسازگار، حتی اگر در چنگال شیر هم باشد، ناشادمان نیست. این حالتِ بی‌خواستگیِ کامل در همه نهفته است و آن‌گاه که انسان از راه نبودِ وابستگیِ کامل، به حالتِ هیچ‌نخواستن می‌رسد به سرچشمه‌ی درونی شادمانی جاویدان و همیشه جوشان و پُر توانی دست می‌یابد که بر چیزهای دنیوی بنا نشده بلکه از خودشناسی و درک و تحقق خویشتن نیرو و توان می‌گیرد.

## شرایط شادمانی (بخش دوم)

### رضایت و خرسندی، عشق و شناخت خدا

بیشتر رنج‌های بشر به سبب هوس‌های مهیار ناشده و درخواست‌های ناشدنی بوده و آفریده‌ی خود اوست. برای تحقق بخشیدن به وجود خویش نیازی به آن‌ها نیست. اگر انسان خواستی نداشته و راضی و خرسند باشد از درد و رنج خود ساخته رها می‌شود. فکر و خیال او دیگر دایم در تب و تاب دستiaزی به چیزهایی که اهمیت ندارند نبوده و در آرامش و قراری تعرض‌ناپذیر مستقر و جایگزین می‌گردد. هنگامی که انسان راضی و خرسند است دیگر نیاز به چاره‌ای برای مشکلی ندارد زیرا مشکل‌هایی که اهل دنیا با آن‌ها روبه‌رو هستند همگی ناپدید شده‌اند. او مشکلی ندارد و از این‌رو نیازی نیست که نگران چاره‌ای باشد. پیچیدگی‌های زندگی برای او وجود ندارند زیرا زندگی او در حالت بی‌خواستگی، کاملاً ساده و بی‌پیرایه گشته است.

### ترک رنج‌آور

هنگامی که انسان دریابد که هوس‌ها و خواسته‌ها تنها به‌سان بندهای بردگی روح می‌باشند، بر آن می‌شود که آن‌ها را ترک گوید اما این فرآیند با وجود خود خواستگی، بیشتر وقت‌ها دردناک است. رنجی که همراه تهی کردن ذهن از خواسته‌های بسیارش می‌آید، از آن‌رو واقعی است که حتی زمانی که روح آماده‌ی ترک خواسته‌هاست، چنین تصمیمی از جانب روح برخلاف گرایش ذهن فردی یا منیت فردی است، منیتی که می‌کوشد از راه خواسته‌های عادت شده‌اش مصرانه به هستی خود ادامه دهد. ترک خواسته‌ها به کوتاه کردن عمر منیت و ذهن فردی می‌انجامد. از این‌رو فرآیند ترک کردن، همیشه با رنج شدید همراه است. اما چنین رنجی برای روح، سلامت و شادابی می‌آورد زیرا آن را از بردگی می‌رهاند.

### قیاس‌ها و همانندی‌ها

همه‌ی رنج‌ها بد نیستند. وقتی رنج به شادمانی جاویدان بی‌خواستگی می‌انجامد باید آن را به‌سان عنایتی در پرده دانست. به همان‌سان که بیمار باید از عمل جراحی رنج ببرد تا از درد دایمی و بدخیم رهایی یابد، روح نیز باید رنج ترک خواسته‌ها را پذیرا شود تا از درد و رنج تکراری و تمام ناشدنی آن‌ها رها شود. رنجی که روح از ترک خواسته‌ها می‌کشد ممکن است بسیار شدید باشد ولی از آن‌رو قابل تحمل است که با ناپدید شدن تدریجی خواسته‌ها از ذهن، احساس آزادی بیشتری دست می‌دهد. اگر به دُملی چرکین روی بدن نِشتر زده شود تا باز شده و خالی شود، هم درد دارد و هم درد را



## شرایط شادمانی (بخش دوم)

تسکین می‌دهد. به همین سان رنجی که با ترک خواسته‌ها همراه است، با احساس آسایشی که از پیشروی به زندگی بیکران آزادی و شادمانی دست می‌دهد، جبران می‌شود.

### یکپارچه شدن از راه رنج

دستیازی به زندگی بی‌آلایش آزادی و شادمانی بسیار دشوار است. انسان زندگی خود را با رشد خواسته‌های خیالی و ساختگی پیچیده و مشکل نموده و برای بازگشت به زندگی ساده باید خواسته‌ها را ترک گوید. از این رو که خواسته‌ها بخشی از بسته‌ی منیت محدود انسان هستند، او گرایش به ترک گفتن آن‌ها ندارد مگر آن که این درس که خواسته‌ها زاده‌ی جهل و نادانی هستند، از راه رنج شدید روانی به روشنی بر ذهن او نقش بندد. وقتی انسان به سبب خواسته‌هایش با رنجی گران روبه‌رو می‌شود، سرشت راستین آن‌ها را درک می‌کند. هنگامی که چنین رنجی از راه می‌رسد باید آن را خوش‌آمد گفت. درد و رنج ممکن است برای رنج‌زدایی بیاید. خاری را می‌توان با خاری دیگر بیرون کشید و رنجی را با رنجی دیگر زدود. درد و رنج باید تنها آن‌گاه تجربه شود که برای پاک‌سازی روح از خواسته‌ها کارآمد باشد؛ آن‌گاه است که به‌سان دارو برای بیمار است.

### رنج اصلی، ناراضی بودن است

اما نود و نه درصد رنجی که انسان می‌کشد غیر لازم است. مردم به دلیل نادانی سرسخت و لجوج، خود و دیگران را رنج می‌دهند، شگفتا که بعد می‌پرسند: «چرا رنج می‌بریم؟» درد و رنج را بیشتر با نماد جنگ نشان می‌دهند: خانه‌های ویران شده، دست و پاهای شکسته و خونین و عذاب شکنجه و مرگ؛ اما جنگ، درد و رنج ویژه‌ای را در بر ندارد. مردم در واقع همیشه رنج می‌برند. آن‌ها از این رو رنج می‌برند که راضی و خرسند نبوده و بیشتر و بیشتر می‌خواهند. جنگ، بیشتر نتیجه‌ی نبود رضایت و خرسندی در سطح جهان است تا در برگیرنده‌ی گونه‌ای ویژه از درد و رنج. انسان با آز، ستمگری، پوچی و خودبینی، درد و رنجی ناگفتنی بر خود و دیگران هموار می‌کند.

### خودخواهانه در پی شادمانی بودن به سنگدلی می‌انجامد

برای آدم بسنده نیست که تنها برای خود رنج بیافریند بلکه بی‌امان در آفریدن رنج برای هم‌نوعش کوشا است. انسان حتی به قیمت شادمانی دیگران در پی شادمانی خویش است و بدین سان راه‌گشای ستمکاری و جنگ‌های پایان‌ناپذیر می‌شود. مادام که تنها به فکر خوشحالی خویش است آن را نمی‌یابد. نفس محدود انسان هنگامی که او در پی شادمانی فردی خویش است تشدید و گران‌بار می‌گردد. هنگامی که انسان بسیار خودخواه است می‌تواند با دنبال کردن راه نادرست شادمانی جدا از دیگران و انحصاری، نسبت به دیگران سنگدل و بی‌رحم شود ولی این سنگدلی با مسموم نمودن چشمه‌ی زندگی‌اش به خود او برمی‌گردد. زندگی بی‌عشق بس نازیبنده بوده و تنها یک زندگی سرشار از عشق ارزش زیستن را دارد.

## شادمانی از راه عشقی که به خود - فراموشی رسیده

اگر انسان خواستی نداشته باشد، نه تنها برای دیگران رنج فراوان به وجود نمی‌آورد بلکه بسیاری از رنج‌های خودساخته‌ی خویش را نیز حذف می‌کند. هرچند بی‌خواسته بودن انسان را از رنج خود ساخته در امان می‌دارد و گامی بلند در راستای فراهم آوردن شادمانی راستین است اما انسان نمی‌تواند به آن دست یابد. شادمانی راستین هنگامی آغاز می‌شود که انسان هنر هماهنگ کردن مناسب خویش با دیگران را می‌آموزد. هماهنگ کردن مناسب خویش همانا عشق و فراموش کردن خویش است. بدین سان است که دگرگون نمودن زندگی نفس محدود به زندگی عشق، اهمیت معنوی خود را پیدا می‌کند.

## عشق از خود گذشته نادر است

عشق پاک و خالص نادر است زیرا در بیشتر موارد عشق با انگیزه‌های خودخواهانه آغشته است؛ انگیزه‌هایی که از کارکرد نقوش بد انباشته شده در ذهن به گونه‌ای پنهانی به آگاهی می‌خزند. پاک‌سازی آگاهی از جهلی که سخت ریشه گرفته بسیار دشوار است؛ جهلی که خود را با آرمان «من» و «مال من» بیان می‌کند. برای نمونه، وقتی کسی می‌گوید که دلبندش را می‌خواهد، بیشتر وقت‌ها منظورش این است که می‌خواهد محبوبش با او باشد. احساس «من» و «مال من» حتی در بیان عشق به روشنی وجود دارد. اگر کسی فرزند خود را در لباس زنده می‌بیند، برای خوشحالی او نگران شده و تا آن جا که می‌تواند می‌کوشد برای او لباس نو فراهم آورد. در چنین موقعیت‌هایی او احساس خود نسبت به فرزندش را به سان عشق پاک و خالص می‌داند. اما نقشی که فکر «مال من» در رابطه با پاسخگویی سریع او به بینوایی فرزندش بازی می‌کند، نقشی کوچک نیست. اگر چنانچه او فرزند کسی دیگر را در لباس زنده در کوچه می‌دید، همانند مورد فرزندش واکنش نشان نمی‌داد. این نشان می‌دهد که رفتار او در رابطه با فرزندش در واقع بیشتر خودخواهانه بوده، هرچند ممکن است او از این مسأله آگاه نباشد. احساس «مال من» در زمینه‌ی ذهن نقش بسته است، هرچند تنها از راه جستجوی پژوهشگرانه می‌توان آن را آشکار نمود. تنها هنگامی که او نسبت به کودکی ناشناس همان واکنش و پاسخی را نشان می‌دهد که نسبت به فرزند خود دارد، می‌توان گفت که دارای عشقی پاک و خالص است.

## عشق پاک، هم آسان و هم دشوار

عشق پاک چیزی نیست که بتوان آن را به زور به کسی تحمیل کرد یا از کسی ربود. چنین عشقی باید با خودجوشی بی‌بند و زنجیری از درون پیدا و آشکار گردد. آن چه می‌توان با تصمیمی بی‌باک به ثمر رسانید از میان برداشتن آن عامل‌هایی است که از پدیدار شدن عشق پاک جلوگیری می‌کنند. می‌توان گفت که دستیابی به «از خود بی‌خودی» هم آسان است و هم دشوار. برای کسانی که بر

## شرایط شادمانی (بخش دوم)

آن نشده‌اند تا از نفس محدود بیرون آیند دشوار است و برای آنان که چنین عزمی کرده‌اند، آسان. در نبود عزمی راسخ، وابستگی‌های نفس محدود نیرومندتر از آنند که بتوان بر آنها چیره شد اما اگر انسان بر آن شود که خودخواهی را به هر قیمتی کنار بگذارد، به آسانی به قلمروی عشق پاک پای می‌نهد.

### نیاز به تصمیمی بی‌باک

نفس محدود به‌سان جامه‌ایست که روح می‌پوشد. به همان‌سان که انسان می‌تواند به گونه‌ای ارادی جامه از تن بَرکند، با گامی حیاتی و بی‌باک می‌تواند بر آن شود که جامه‌ی نفس محدود را از تن برکنده و برای همیشه آن را به دور اندازد. کاری که در غیر این صورت دشوار می‌بود، با اجرای تصمیمی بی‌باکانه و راسخ آسان می‌شود. چنین تصمیمی تنها آن‌گاه در ذهنش به وجود می‌آید که اشتیاقی شدید برای عشق پاک و خالص را احساس کند. به همان‌سان که آدم گرسنه در پی خوراک است، رهرویی که می‌خواهد عشق پاک را تجربه کند باید گرسنه‌ی آن بوده و اشتیاقی شدید برای آن داشته باشد.

### عشق راستین را تنها مرشد بیدار می‌کند

هنگامی که رهرو چنین اشتیاق شدید برای عشق خالص را در خود پرورش داد می‌توان گفت که آماده‌ی پادرمیانی مرشد است تا با رهنمود مناسب و کمک‌های لازم او را به حالت عشق الهی رهنمون شود. تنها مرشد می‌تواند عشق را از راه بخشیدن عشق الهی بیدار کند؛ راهی که جز آن راهی نیست<sup>۳۳</sup>. آنان که می‌خواهند در عشق بسوزند باید به شعله‌ی جاویدان عشق روی آورند. مهم‌ترین چیز در زندگی عشق است و نمی‌تواند در درون بیدار شود مگر با آشنا شدن با تجلی عشق (مرشد). فرو رفتن در تفکر تئوری-نظری درباره‌ی عشق، تنها به بافتن یک نظریه درباره‌ی عشق می‌انجامد اما دل هنوز مانند گذشته خالی از آن است. «عشق زاییده‌ی عشق است.» و نمی‌تواند به گونه‌ای ماشینی بیدار گردد.

### عشق، به خداشناسی می‌انجامد

هنگامی که عشق راستین در انسان بیدار می‌شود او را به شناخت خدا رهنمون گشته و فراخنایی بیکران از شادمانی پایدار و همیشه تابان به رویش می‌گشاید. شادمانی حاصل از شناخت خدا همانا هدف تمامی آفرینش است. برای هیچ‌کس امکان ندارد آن شادمانی وصف‌ناپذیر را حتی تصور کند بی‌آنکه حالت خدایی را در واقع تجربه نماید. تصویری که آدم دنیاگرا از رنج و شادی دارد، کاملاً محدود است. شادمانی راستین که همراه با شناخت خدا می‌آید به تمام درد و رنج جسمانی و روانی دنیا می‌ارزد. آنگاه است که انگار هرگز رنجی در میان نبوده است.

(حافظ)

۳۳- مگر به روی دل آرای یار ما، ورنه به هیچ روی دگر کار بر نمی‌آید

## شادمانی شناخت خدا بیکران و پایدار است

حتی کسانی که به شناخت خدا نرسیده‌اند، می‌توانند ذهن خود را از راه یوگا تا اندازه‌ای کنترل کنند که هیچ چیز نتواند احساس درد و رنج را در آن‌ها به وجود آورد، حتی اگر مدفون شوند یا در دیگی از روغن جوشان افکنده شوند. ولی با وجودی که یوگی‌های پیشرفته می‌توانند هر درد و رنجی را دلیرانه بی‌اثر کنند، از تجربه‌ی شادمانی شناخت خدا بی‌بهره‌اند. هنگامی که کسی خدا می‌شود، هر چیز دیگر به‌سان هیچ و صفر است. از این‌رو هیچ چیز شادمانی شناخت خدا را کاهش نمی‌دهد. شادمانی شناخت خدا از خود تغذیه گشته، همیشه تازه و درخشان، بیکران و بیان ناشدنی است. دنیا برای این شادمانی به هستی جهیده است.

## خدا به سان عشق بیکران

### ذات خدا عشق است

کسانی که می‌کوشند خدا را تنها از راه عقل و خرد درک کنند به برداشتی خشک و سرد می‌رسند که ذات سرشت خدا را نادیده گرفته است. این درست است که خدا دانش بیکران، هستی بیکران و سرور بیکران است اما به درک خدا در ذات او نمی‌توان رسید مگر او را به سان عشق بیکران نیز درک نمود. در حالت فراسویی، که تمامی دنیا از آن بیرون جهیده، هستی یافته و در نهایت باز هم به آن می‌پیوندد، خدا همیشه و جاودانه عشق بیکران است. تنها زمانی که عشق خدا در محتوای محدود شکل‌ها و پیکرها دیده می‌شود (شکل‌هایی که در فاصله‌ی زمانی پیدایش دنیای مجازِ دوگانگی به پا خاسته‌اند) چنین به نظر می‌رسد که بیکرانی آن کاهش یافته است.

### مسیر عشق پدیدار

هنگامی که عشق خدا خود را در شکل‌های پدیدار آفرینش و به وسیله‌ی آن‌ها تجربه می‌کند، مرحله‌های زیر را طی می‌کند:

- (۱) تجربه‌ی خود به گونه‌ای بسیار محدود
- (۲) تجربه‌ی خود آن سان که کمتر و کمتر محدود و بیشتر و بیشتر همانند عشق بیکران است
- (۳) تجربه‌ی خود بدانسان که به راستی هست: بیکران در ذات و هستی. تجربه‌ی محدود بودن در عشق، از نادانی برمی‌خیزد؛ جهلی که زاده‌ی نقش‌ها و اثرهایی است که طی دوران تکامل آگاهی به وجود آمده‌اند. زدودن و به دور افکندن این نقش‌ها و اثرها از ویژگی‌های فرآیند بیکران گشتن عشق است.

### عشق به سان شهوت

پس از گذراندن مرحله‌های تقریباً ناآگاه دنیای سنگ‌ها و فلزها، عشق از خود به سان شهوت در حیوان‌ها آگاه می‌شود. نخستین پدیدار شدن عشق در آگاهی انسانی نیز به گونه‌ی شهوت است. شهوت محدودترین شکل عشق در آگاهی انسانی است. شهوت با وجود این که به روشنی به کسان دیگر اشاره دارد، نمی‌توان آن را از خودخواهی خالص تمیز داد زیرا همه‌ی چیزهایی که شهوت به آن‌ها می‌چسبد از دیدگاه و به خاطر نفس جدا و محدود است؛ ولی شهوت در عین حال گونه‌ای از عشق نیز هست زیرا نوعی احساس لذت و قدردانی از دیگران در آن وجود دارد، هرچند این لذت و قدردانی به وسیله‌ی جهلی ژرف درباره‌ی خودی راستین به کلی تباه می‌گردد.

## عشق در دنیای خاکی

مادامی که آگاهی به تمامی در دوگانگی دنیای خاکی هستی گرفتار است، عشق نمی‌تواند خود را به صورت چیزی غیر از گونه‌ای شهوت بیان کند. آدم خورشت قیمة را به خاطر این دوست دارد که برای حس چشایی او خوشمزه است. از آن جایی که آرمانی بالاتر از مزه مطرح نیست، چنین ولعی برای احساس لذت‌های چشایی، خود گونه‌ای از شهوت است. ذهن نیز برای حس‌های بدنی مانند دیدن، بوییدن، شنیدن و لمس کردن دارای شور و ولع‌هایی است و وجود خام و زمخت زندگی خودگرا از راه هیجان‌های برآمده از این احساس‌ها تغذیه می‌شود. هرگونه از شهوت همانا یک درگیری با شکل‌های خاکی بوده که جدا و مستقل از روحی است که در پس آن‌ها ست و بیانی از وابستگی به بازیچه‌های حسی است. از آن جا که در همه‌ی شهوت‌ها دل بیان و تغذیه نمی‌شود، برای همیشه تهی مانده و در حالتی از رنج و ناکامی پایان‌ناپذیر فرو می‌رود.

## شهوت، بسیار محدود کننده است

عشقی که خود را به صورت شهوتی صد درصد ابراز می‌کند بی‌اندازه محدود است زیرا به گونه‌ای ناتوان گرفتار ولعی پایان‌ناپذیر می‌باشد. هنگامی که دل در چنگال شهوت گرفتار است، روح مانند گذشته در حالتی از گیجی و فریب باقی می‌ماند. کارکرد روح به سبب جهل محدود کننده‌ای که بر آن حاکم است به سختی محدود و منحرف گشته و به توانمندی‌های بالاتر روح، امکان بیان و کامیابی داده نمی‌شود. این بازداری و سرکوب زندگی روح، به اسارت کامل می‌انجامد.

## در شهوت، بیکران به گونه‌ای غیر مستقیم ولی به محکمی ادعاهایش را بیان می‌کند.

شهوت محدودترین شکل عشق در کارکرد آن در اسارت جهل و نادانی است. مَه‌ری که شهوت همیشه از نابسندگی بودن به روشنی بر پیشانی دارد خود نشانی از آنست که شهوت بیانی ناقص و نامناسب از چیزی ست ژرف‌تر، چیزی که گسترده و بیکران است. از راه رنج‌های رنگارنگی که همراه شهوت صد درصد می‌آیند و نیز ادامه یافتن تجربه‌ی نومیدی و سردرگمی، روح دایم و پیوسته اعتراض سرسخت خود را در برابر سطحی بودن زندگی مملو از شهوت به گوش می‌رساند. بدین سان فریاد خاموش ناشدنی بیکرانی عشق خدا، به گونه‌ای غیرمستقیم ادعاهای امری و بی‌چون و چرای وجود و هستی خویش را به محکمی بیان می‌کند؛ وجودی که هرچند بیان نشده ولی کاستی نپذیرفته است.

## سه مرحله‌ی عاشق

حتی در پایین‌ترین زندگی شهوانی دنیای خاکی، خدا در حال تجربه کردن خویش به‌سان یک عاشق است، ولی حالت عاشقی را دارد که درباره‌ی سرشت راستین خویش با محبوبش هیچ نمی‌داند؛ حالت عاشقی را دارد که با پرده‌ای کدر از یک دوگانگی فهم ناشده، سخت و بی‌امان از محبوب جدا شده است. اما این خود سرآغاز فرایندی دراز مدت است که طی آن عاشق، پرده‌ی

## خدا به سان عشق بیکران

نادانی و جهلی که او را پوشانیده کنار زده و به حقیقت خویش به سان عشق بیکران و بازدارى نشده می‌رسد؛ ولی برای راه یافتن به عشق بیکران، عاشق باید از دو مرحله‌ی دیگر نیز گذر کند که از ویژگی‌های دنیا‌های لطیف و ذهنی می‌باشند.

### عشق در دنیای لطیف

عاشق در دنیای لطیف از بند شهوت رها نشده، اما شهوتی که او تجربه می‌کند مانند شهوت دنیای خاکی صد درصد نیست. شدت شهوت در دنیای لطیف نزدیک به نیمی از آن در دنیای خاکی است. افزون بر این، هیچ نشان و بیانی جسمانی از شهوت مانند دنیای خاکی وجود ندارد. عاشق در دنیای خاکی به گونه‌ای جدا ناشدنی به چیزهای برآمده از ماده گره خورده است و از این رو شهوت او به گونه‌ای مادی بیان می‌شود. اما عاشق در دنیای لطیف از بند وابستگی به چیزهای جسمانی رها گشته و از این رو شهوت برایش در دنیای مادی، نشان و بیانی نمی‌یابد. شهوت او به گونه‌ای لطیف ابراز می‌گردد ولی نمی‌تواند بیانی خاکی داشته باشد. افزون بر این، از آن جا که نزدیک به نیمی از شهوت دیرینه‌ی دنیای خاکی، در دنیای لطیف پاک و والا گشته است، تجربه‌ی عاشق از عشق به سان شهوت صد درصد نیست بلکه به گونه‌ی بالاتری از اشتیاق برای یکی شدن با محبوب تجربه می‌شود.

### عشق به سان اشتیاق

بدین سان در جهان خاکی، عشق خود را به صورت شهوت بیان کرده و در دنیای لطیف به سان اشتیاق نشان می‌دهد. از آن جا که شهوت ولعی برای حس‌ها می‌باشد، انگیزه‌ی آن به تمامی خودخواهانه است. هیچ توجهی به آسایش و رفاه محبوب ندارد. در اشتیاق، خودخواهی کمتر است و هر چند به گونه‌ای گرایش مالک بودن ادامه دارد ولی محبوب دارای ارزش و اهمیتی شایسته‌ی خود شناخته می‌شود. در اشتیاق، عشق کمتر محدود است تا در شهوت. در حالت اشتیاق، پرده‌ی دوگانگی نازک‌تر شده و آن سوی پرده پیداست زیرا عاشق آگاهانه می‌کوشد با دستیابی به حضور محبوب، بر دوگانگی بین عاشق و معشوق چیره گردد. در شهوت، تکیه و تأکید تنها بر نفس محدود بوده و معشوق به تمامی دارای نقشی ابزاری در برآوردن نیازهای جسمی نفس است. در اشتیاق، تأکید به گونه‌ای برابر روی نفس و معشوق بوده و عاشق در می‌یابد که وجود او برای معشوق است، به همان گونه که وجود معشوق برای اوست.

### عشق در دنیای ذهنی

عاشق در دنیای ذهنی عشق را به گونه‌ای آزادتر و والاتر نشان می‌دهد. شهوت برای او هر چند به تمامی ناپدید نشده ولی بخش بیشتر آن تعالی یافته است. تنها نزدیک به یک چهارم شهوت دیرینه‌ی دنیای خاکی هنوز باقی مانده است ولی آن هم بدون ابزار و به شکلی نهفته. در دنیای

ذهنی، عشق حتی بیانی مانند دنیای لطیف ندارد. عاشقی که در دنیای ذهنی است به بازیچه‌های لطیف وابسته نبوده و از اشتیاق آلوده به تصاحب معشوق رها شده است که همانا از ویژگی‌های عاشق در دنیای لطیف می‌باشد.

### عشق به سان سر نهادن

عشق در دنیای ذهنی خود را به سان سر نهادن کامل به اراده‌ی معشوق بیان می‌کند<sup>۳۴</sup>. همه‌ی خواسته‌های خودخواهانه ناپدید گشته و حتی اشتیاق برای حضور معشوق، از میان رفته است. تأکید اکنون تنها بر خواست و ارزش والای محبوب است. خودخواهی به تمامی ناپدید گشته و عشق پاک و بی‌آلایش به فراوانی جاریست. ولی عشق حتی در دنیای ذهنی، بیکران نشده زیرا هنوز پرده‌ی نازکی از دوگانگی در میان است که عاشق را از معشوق جدا می‌کند. عشق دیگر در چنگال خودخواهی گرفتار نیست ولی هنوز به بیکرانی نرسیده است زیرا از راه رسانه‌ی ذهن محدود تجربه می‌شود؛ درست به همان سان که عشق در دنیا‌های پایین‌تر از راه رسانه‌ی بدن‌های پایین‌تر تجربه می‌شود.

### عشق الهی بیکران است

هنگامی که به فراسوی ذهن انفرادی گام می‌نهیم عشق به گونه‌ای آگاه، در هستی و نیز در بیان خود بیکران می‌گردد. چنین عشقی را به درستی، الهی می‌خوانند زیرا از ویژگی‌های حالت الهی است که در آن دوگانگی سرانجام از میان رفته است. در عشق الهی، شهوت به تمامی ناپدید گشته و حتی به صورت نهفته وجود ندارد. عشق الهی در ذات و ابراز خود از این رو بیکرانست که روح، آن را از راه رسانه‌ی خود روح تجربه می‌کند. در دنیا‌های خاکی، لطیف و ذهنی، عاشق از جدا بودن خویش از معشوق آگاه است ولی هنگامی که به فراسوی این دنیاها گام می‌نهد از یکی بودنش با محبوب الهی آگاه است. عاشق خود را در هستی معشوق گم کرده و می‌داند که با محبوب الهی یکی شده است. عشق الهی به گونه‌ای کامل از بند خواسته‌ها یا خودی محدود گسسته و رهیده است. عاشق در این حالت بیکرانی، وجودی جدا از محبوب الهی ندارد. او خود محبوب الهی است.

### داستانی از دل‌باختگی الهی

بدین سان خدا که عشق بیکران است، در آغاز خود را در شکل‌های آفرینش محدود کرده و سپس از راه مرحله‌های گوناگون هستی دوباره به بیکرانی خویش می‌رسد. همه‌ی مرحله‌هایی که طی آن‌ها خدا خود را به سان عاشقی محدود تجربه می‌کند سرانجام به تجربه‌ی خدا از خود بسان یگانه محبوب پایان می‌یابد. سفر روح داستانی از دل‌باختگی هیجان‌انگیز الهی است که طی آن عاشقی که در آغاز تنها از پوچی، سرخوردگی، سطحی‌نگری و زخم زنجیرهای بردگی و اسارت آگاه است به

۳۴- بر آستان جانان گر سر توان نهادن گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد (حافظ)



## خدا به سان عشق بیکران

تدریج و به فزونی به بیانی آزادتر و پُرتر از عشق می‌رسد و سرانجام برای درکِ یکی بودنِ عاشق و معشوق در بالاترین حقیقتِ جاویدانِ خدا به سانِ عشق بیکران، به محبوب الهی پیوسته و در او ناپدید می‌گردد.

## دوازده راه برای شناخت و رسیدن به من

### ۱- شور و اشتیاق

اگر همان شور و اشتیاق و تشنگی را برای یکی شدن با من تجربه می‌کنید که تشنه‌ای پس از روزها سرگردانی زیر آفتاب داغ کویر برای آب دارد، آن‌گاه مرا در می‌یابید.

### ۲- آرامش ذهن

اگر آرامش یک دریاچه‌ی یخ‌زده را داشته باشید، مرا خواهید شناخت.

### ۳- فروتنی

اگر فروتنی خاک را دارا باشید که می‌توان آن را به هر شکل و قالب درآورد، مرا در می‌یابید.

### ۴- بی‌قراریِ نومیدانه

اگر بی‌قراری و نومیدی بی‌امانی را که کسی را به خودکشی و می‌دارد تجربه کرده و احساس کنید بدون دیدن من نمی‌توانید زندگی کنید، آن‌گاه است که مرا خواهید دید.

### ۵- ایمان

ایمان کلیان<sup>۳۵</sup> به مرشدش آن‌چنان کامل بود که اگر مرشد در روز روشن می‌گفت شب است، بی‌درنگ باور می‌کرد زیرا گفته‌ی مرشد بود. اگر چنین ایمانی داشته باشید مرا خواهید شناخت.

### ۶- وفاداری

نفس به‌سان همدم وفاداری است که تا آخرین دم زندگی، در شادی‌ها و رنج‌ها، حتی بی آن‌که وجودش پیوسته و دائم احساس شود، همیشه در کنارتان بوده و هیچ‌گاه از شما روی‌گردان نمی‌شود. اگر چنین پایبندی و وفایی داشته باشید، مرا خواهید شناخت.

### ۷- خودداری از راه عشق

هنگامی که عشق شما نسبت به من، شهوت برای بازیچه‌های حسی و بدنی را از شما دور کند، مرا در خواهید یافت.

### ۸- خدمت بی‌منیت و خودخواهی

اگر در خدمت بدون منیت چنان باشید که نتیجه و برآمدهای آن بر شما بی‌اثر باشد، من از آن شما خواهم شد.

خورشید با تابش خود بر تمامی آفرینش - بر سبزه‌ها در کشتزارها، بر پرندگان در آسمان، بر حیوان‌های وحشی در جنگل، بر همه‌ی بشریت با گنه‌کاران و پرهیزکارانش و با فقیران و توانگرانش - به تمام دنیا خدمت می‌کند، بی‌آنکه بر خورد و واکنش آن‌ها تأثیری در تابش خورشید داشته باشد.

۹- ترک و رها کردن دنیا

اگر به خاطر من همه چیز را ترک و رها کنید - چه جسمی، ذهنی و معنوی - من از آن شما خواهم شد<sup>۳۶</sup>.

۱۰- فرمانبرداری

اگر فرمانبرداری شما چنان خودجوش، کامل و طبیعی مانند اطاعت چشم‌ها از نور و بینی از بو باشد، آن گاه است که به سوی من می‌آیید.

۱۱- تسلیم

اگر تسلیم شما به من مانند تسلیم بیماری مبتلا به بی‌خوابی باشد که پس از شب‌ها نخوابیدن، خود را بی‌ترس از گم شدن به خوابی ناگهانی تسلیم می‌کند، آن گاه من از آن شما خواهم بود.

۱۲- عشق

اگر چنان عشقی را به من دارید که فرانسویس مقدس برای مسیح داشت، آن گاه نه تنها مرا در خواهید یافت، بلکه مرا خشنود خواهید کرد.